

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

۵. ناطقی

ایمان

خلیل الله رضایی

جلال گنجهای

یوسف جوان

مروری بر رویدادهای سال گذشته

بهار جذام زده

خاطراتی از زمان انقلاب ضد سلطنتی

«تعیین تکلیف» خمینی یا مردم؟

ولایت ماموت، فرهنگ و هنرهای زیبا

یادبودها

• شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه ...

• گاهشمار فروردین ۱۳۶۵

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت
شماره ۱۸۵ - فروردین ۱۳۶۵

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

مروری بر رویدادهای سال گذشته

د. ناطقی

سالی که گذشت از چند جهت دارای اهمیت ویژه است. در این مقاله با نگاهی مختصر، وقایع برجسته آن را، در دو بخش عمده یعنی «حوزه حاکمیت ارتجاع» و «جبهه مبارزه توده‌های مردم و مقاومت مسلحانه انقلابی» مورد بررسی قرار داده‌ایم، گرچه روشن است که رویدادهای این دو بخش در رابطه با هم و دارای تأثیر و تأثر نسبت به یکدیگر می‌باشند.

بخش اول - حوزه حاکمیت ارتجاع:

الف - جنگ: *الحولک ارتجاع*

* سیزدهم اسفند، رادیو رژیم اعلام کرد که کارخانه لوله سازی مورد حمله جنگنده‌های هوایی عراق قرار گرفت و چند تن از کارکنان این واحد که وابسته به شرکت نفت است کشته شدند. به تلافی این اقدام، رژیم مبادرت به گلوله باران بصره نمود و در پی آن، عراق اعلام کرد که از ساعت ۵ صبح روز چهارشنبه ۱۶ اسفند، ۳۰ شهر ایران را مورد حمله و بمباران قرار خواهد داد. به دنبال این تهدید ساعت ۱ بامداد روز ۱۷ اسفند عراق ۸ موشک به دزفول شلیک کرد که به گزارش رادیو رژیم در اثر آن بیش از هزار خانه و مغازه و یک بیمارستان ویران شد و یا آسیب دید. رژیم تلفات این حادثه را ۶۷ کشته و مجروح اعلام کرد. به این ترتیب بود که «جنگ شهرها» آغاز گردید. هم‌زمان با آغاز «جنگ شهرها» رژیم بیستم اسفند در منطقه جنوب دست به هجوم وسیعی با نام عملیات «بدر» زد که به گزارش خبرگزاریها، خونین‌ترین رویارویی بین ایران و عراق بود. این جنگ شکست فزاینده‌ای برای رژیم به بار آورد. بنا به گزارش بخش ارتش سازمان مجاهدین، تلفات رژیم در این جنگ به ۳۰ هزار کشته و به همین میزان مجروح رسید (۱).

به این ترتیب مردم ایران در حالی به استقبال سال نو رفتند که سیل جنازه‌ها و

۳

د. ناطقی

۱۸

ایمان

۲۳

خلیل الله رضایی

۳۷

جلال گنجه‌ای

۵۲

یوسف جوان

۶۳

نعمت میرزا زاده

پروین اعتصامی

۶۸

* مروری بر رویدادهای سال گذشته

* بهار جذام زده

* خاطراتی از زمان انقلاب ضد سلطنتی

* «تعیین تکلیف» خمینی یا مردم؟

* ولایت ماموت، فرهنگ و هنرهای زیبا

* یادبودها:

— خورشید خون گرفته نه ارغوان

— ای رنجبر

* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه ...

— پیام نوروزی مسئول شورای ملی مقاومت

— پیام مسئول شورای ملی مقاومت درباره

آخرین طرح جنگا فروزان و سرکوبگرانه

خمینی تحت عنوان تعیین تکلیف

— اطلاعیه شورای ملی مقاومت درباره

اقدامات ضد انقلابی باند تبهکار معروف به اقلیت

— پیام مسئول شورای ملی مقاومت

* گاه‌شمار فروردین ۶۵

* گزارش مراسم تشییع جنازه سیمون دوبوار

۸۳

۹۵

مجروحان از جبهه به سوی شهرها روان بود. از طرف دیگر بمباران و موشک‌اندازی به شهرهای ایران نیز سایه مرگ را در بخش اعظمی از میهن ما، گسترده بود. سال ۶۴، با اعلام وضعیت قرمز و قطع برق، در خاموشی و دلهره و اضطراب آغاز گشت. بمباران شهرها و موشک‌اندازیها از هر دو طرف درگیر جنگ نیز، تا نیمه دوم فروردین، با شدت تمام ادامه یافت.

* در هجدهم فروردین پرزد و کوئیلار - دبیر کل سازمان ملل - به ایران سفر کرد و با خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی دیدار و گفتگو کرد؛ سپس عازم بغداد شد. وی در پایان سفر خود پس از بازگشت به نیویورک اعلام کرد که به هیچ موفقیتی در زمینه پایان دادن به جنگ ایران و عراق دست نیافته است. پس از سفر دبیر کل سازمان ملل بمباران شهرها و موشک‌اندازیها مدتی قطع شد.

* در پی رد پیشنهاد آتش بس عراق در ایام ماه رمضان (خرداد ماه)، از سوی رژیم، بمباران شهرها دوباره آغاز شد. ماههای فروردین و اردیبهشت و خرداد بی‌اغراق از - مصیبت‌بارترین ایام حکومت رژیم برای مردم ایران بوده است. بنابر گزارشهایی که از ایران می‌رسید روزانه بیش از دو میلیون نفر از مردم تهران برای در امان ماندن از بمباران از شهر خارج شده، و شب را در بیابانهای اطراف در داخل اتومبیلها به سر می‌بردند. در این میان وضع خانواده‌هایی که فرزندان شان در سنین تحصیل و دبیرستان بودند با توجه به فرا رسیدن امتحانات آخر سال دشوارتر بود. این وضع تا روز جمعه ۲۴ خرداد ادامه داشت. در این روز که رژیم راهپیمایی موسوم به «روز قدس» را با تبلیغات بسیار به راه انداخته بود، چند شهر مورد حمله موشکی و بمباران قرار گرفت که بنابر اعلام رادیو رژیم مجموعاً ۹۲ نفر کشته و ششصد نفر مجروح به جا گذاشت.

در همان روز رادیوهای خارجی گزارش دادند بنابر درخواست مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، دولت عراق موافقت کرده است که بمباران شهرها را به مدت دو هفته قطع نماید. به این ترتیب روزهای پر اضطراب مردم تهران برای مدت کوتاهی پایان یافت و سراسر شهر را موجی از شادی و شغف فراگرفت.

* رژیم طی نیمه اول سال گذشته پیوسته به حملات کوچک و پراکنده در جبهه‌ها مبادرت می‌ورزید تا نیروهای خود را سرگرم نگاهدارد، زیرا توانایی و امکان بسیج نیرو و تدارکات برای یک تهاجم بزرگ را لااقل در چشم‌انداز نزدیک نمی‌دید و آن طور که از اظهارات هاشمی رفسنجانی برمی‌آمد، اساساً خروج از بن‌بست جنگ را از طریق پیروزی نظامی امکان‌پذیر نمی‌دید، ولی چاره‌یی جز ادامه جنگ نداشت چرا که جنگ به منزله سپر دفاعی رژیم در برابر خیزشهای توده‌یی و سرپوشی برای بحرانهای متعدد «ولایت فقیه» می‌باشد. به همین دلیل پس از شکست تاکتیک جنگهای پراکنده و موضعی، رفسنجانی جنایتکار طی نطقی در روز ۱۲ مهر از همه سرسپردگان رژیم ضد بشری خواست که، با بسیج اجباری نیرو و امکانات، تنور جنگ را هر چه فروزان‌تر نگهدارند. پس از آن نطق، با اعزام اجباری جوانان و نوجوانان به جبهه‌های جنگ ضد میهنی تدارک حملات «الفجر ۸ و ۹» چیده شد. این دو عملیات که از ۲۲ بهمن ۶۴ آغاز گردید، با به‌جا نهادن دهها هزار کشته و مجروح، عید امسال را نیز هم‌چون عید سال گذشته با سوگواری و ماتم همراه ساخت. برآیند گزارشات خبرگزاریها و مطبوعات رژیم حاکی از این است که تلفات رژیم در این دو عملیات

هم‌زمان، بالغ بر ۵۰ هزار کشته و مجروح بوده است (۲).

* از آخرین رویدادهای مربوط به جنگ باید از سقوط هواپیمای حامل عده‌یی از آخوندها و مهره‌های رژیم مقارن ظهر پنج‌شنبه اول اسفند یاد کرد که در آن حادثه، آخوند محلاتی نماینده خمینی در سپاه پاسداران، و عده‌یی از نمایندگان مجلس و آخوندها و مهره‌های سرشناس که برای تهییج قربانیانی که باید در تنور جنگ نابود بشوند، عازم منطقه درگیری بودند به هلاکت رسیدند. رژیم اولین بار در اختار ساعت هشت شب اعلام کرد که یک هواپیمای شرکت هواپیمایی «آسمان» که با یک پرواز «چارت» عازم اهواز بود در نزدیکی اهواز مورد هدف جنگنده‌های عراقی قرار گرفته و سرنگون شده است و همه مسافران آن کشته شده‌اند. در اخبار نیمه شب همان روز، ضمن اعلام این خبر تنها از آخوند فضل‌الله محلاتی، البته بدون ذکر سمت، به عنوان یکی از مسافران هواپیما نام برده شد. همان روز رادیو «فرانس انتر» در اخبار ساعت ۵ بعد از ظهر به نقل از خبرگزاری رژیم، گزارشی داد که در حادثه سقوط هواپیما، نماینده خمینی در سپاه پاسداران و چند نماینده مجلس کشته شده‌اند.

سازمان مجاهدین خلق در همان روز در اطلاعیه‌یی که ساعت ۲۳ به وقت پاریس صادر کرد فاش ساخت که این هواپیما متعلق به ترابری نیروی هوایی بوده و اسامی کادر پروازی که از پرسنل نیروی هوایی بوده و جان خود را در این حادثه از دست دادند؛ به همراه اسم و موقعیت یازده تن از مهره‌های رژیم را که سر نشین هواپیما بوده‌اند اعلام کرد و یادآور شد در مسیر فوق اصولاً هیچ‌گونه پرواز غیر نظامی انجام نمی‌گیرد.

روزنامه جمهوری اسلامی شنبه سوم اسفند گزارش داد که اجساد کشته شدگان حدود ظهر همان روز به تهران منتقل شد ولی با این حال اطلاعیه‌یی که از سوی شرکت «آسمان» در روزنامه جمهوری اسلامی شنبه سوم اسفند چاپ شده بود اعلام می‌کرد که پریروز یک هواپیمای متعلق به آن شرکت سقوط کرده است. این تأخیر دو روزه در صدور اطلاعیه و عدم ذکر نام خدمه پرواز هواپیما که نظامی بودند، خود دلیل بر نظامی بودن پرواز بود. البته اعلامیه مجاهدین، راه استفاده تبلیغاتی از این حادثه را برای رژیم بست و باعث خشم خمینی و رفسنجانی شد به طوری که رفسنجانی مذبحخانه اعلام کرد که تبلیغات «منافقین» اجازه نداد که از این مسأله استفاده لازم را بکنیم. البته سرعت انتشار اطلاعیه و اطلاعات دقیق آن حتماً این «داغ» را برای خمینی جگر سوزتر کرده است.

* در زمینه تبلیغات جنگی رژیم نکته‌یی هم که برای نگارنده جالب بود، مربوط به عکسی است که در ضمیمه اطلاعات ۶ مهرماه (به مناسبت هفته جنگ) همراه با مصاحبه فرمانده نیروی دریایی به چاپ رسید. عکس یک ناو را که شماره D7 روی بدنه آن خوانده می‌شود در حال شلیک به یک موشک نشان می‌دهد. این عکس مربوط به مانور بزرگ نیروی دریایی در زمان رژیم سرنگون شده شاه است. در آن مانور که نیروهای هوایی، دریایی و زمینی با هم شرکت داشتند و شاه خائن هم بر آن نظارت می‌کرد روزنامه «کیهان» در صفحات رنگی ویژه این مانور همین عکس را چاپ کرده بود و در گزارشات مربوط به مانور آمده بود ناو «بیر» (D7) با شلیک موشک یک هواپیمای بدون خلبان را در ارتفاع بسیار بالا منهدم کرد.

* در سال گذشته رژیم توانست تنها ۲/۱ میلیارد دلار از سهمیه ارزی ۸ میلیارد دلاری صنایع را تأمین کند و این در حالی است که بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین، در مورد ارتباط تنگاتنگ صنایع داخلی به واردات لوازم و وسایل مورد نیاز آنها از خارج می‌گوید: «تنها صنایع اتومبیل‌سازی، وابسته نیست، دستمال کاغذی هم وابسته است، کاغذ و احتمالاً رنگش هم از خارج می‌آید، روغن نباتی را در نظر بگیریم، روغن مایع، قوطی حلبی، قلع لحیم‌کاری، شاید رنگ آن نیز از خارج وارد می‌شود و در این جا ما فقط کمی هیدروژن به آن می‌زنیم» (۴).

* لازم به یادآوری است که رژیم به خاطر تقلیل درآمدهای ارزی ناچار شد از اجرای طرح دومیلیارد دلاری ایجاد یک خطلوله نفت که برای او اهمیت استراتژیک داشت و قرار بود نفت خوزستان را تا بندر جاسک و سواحل دریای عمان، بدور از شعاع عمل هواپیماهای عراقی برساند، صرف‌نظر کند (۵).

کاهش قیمت نفت، که از اول بهمن ماه آغاز شد و از ۲۸ دلار به ده تا دوازده دلار رسید رویدادی بود که نه تنها سال ۶۴ بلکه چشم‌انداز سال ۶۵ را هم که در پیش است برای رژیم تیره و تار کرده است.

* در سال ۶۴ مهاجرت روستاییان به شهرها و در نتیجه تخلیه روستاها هم چنان ادامه داشت. به گزارش اطلاعات ۲۸ بهمن ماه، ۲۵ درصد از روستاهای کشور، خالی از سکنه شده است که این به معنی تخلیه ۱۵ تا ۲۰ درصد از روستاها و کاهش هر چه بیشتر تولیدات کشاورزی و دامی است. در سال گذشته هم چنان بر تعداد بی‌سوادان کشور افزوده شد و بهداشت و درمان، به وضع اسفبارتری رسید. داروهای بسیار ضروری نایاب بود و تنها دستیابی به بعضی از آنها هم از طریق بازار آزاد و قیمت‌های گزاف امکان‌پذیر بود. بنابر مندرجات روزنامه‌های رژیم «دولت خدمتگزار» حتی همان مقدار ارزاق جیره‌بندی شده کوپنی را هم نتوانست فراهم کند و در موارد متعدد کوپنهای اعلام شده به خاطر نبودن سهمیه‌های مربوطه در مغازه روی دست مردم ماند و باطل شد.

د - روابط خارجی:

سال گذشته رژیم، تلاشهای زیادی برای گسترش روابط بین‌المللی و خروج از انزوایه عمل آورد. انزوایی که به طور عمده در اثر افشاگریها و فعالیتهای دیپلماتیک شورا و مجاهدین در باره ماهیت ارتجاعی و ضد بشری رژیم خمینی و بخصوص در رابطه با صلح و خاتمه دادن به جنگ حاصل شد.

در این زمینه باید به سفر رفسنجانی به چین و ژاپن، سفر خامنه‌ای به پاکستان و تانزانیا و زیمبابوه، و مبادله هیأت‌هایی بین رژیم ایران و فرانسه اشاره کرد.

هاشمی رفسنجانی روز ۶ تیرماه هنگام عزیمت به چین و ژاپن در فرودگاه گفت که ژاپن می‌تواند جای طرح‌هایی را که با رفتن آمریکاییها خالی مانده پر کند. در چین از او با تشریفات در حدود یک نخست‌وزیر و با شلیک ۱۹ تیرتوپ استقبال شد. رئیس‌جمهور چین در مذاکره با رفسنجانی گفت: «شما درگیر مبارزه با دو ابرقدرت هستید، و ما سیاست داخلی و خارجی شما را تأیید می‌کنیم» (۶). رفسنجانی در دیدار از ژاپن ضمن سخنانی در

۱۲ تیرماه اعلام کرد که: «ایران ژاپن را به عنوان شریک آینده خود انتخاب کرده و ایران جای مناسبی برای فعالیت کمپانیهای ژاپنی است. وی در همین سفر چراغ سبز را به آمریکا نیز نشان داد و گفت علی‌رغم سوابق آمریکا، بعد از انقلاب سفارت آمریکا در ایران باز بود و افزود آمریکا باید دست از توطئه بردارد و پیش قدم باشد» (۷). بعد از این اظهارات بود که صدای آمریکا در چهاردهم تیر ماه گفت: «بامداد امروز مقامات آمریکا اعلام کرده‌اند که جمهوری اسلامی، نقش مثبتی در آزادی گروگانها داشته است». در حالی که یک هفته قبل از آن یعنی در هفتم تیرماه همین رادیو گزارش داده بود که سناتور جفری هلمز در مقاله‌یی که در نیویورک تایمز، انتشار یافته به نقش جمهوری اسلامی در گروگان‌گیری مسافران هواپیما و این که یکی از افراد گروه هواپیما را که در یونان دستگیر شده در ایران تعلیم دیده است تأکید کرد.

سفر رئیس‌جمهور خمینی به پاکستان و زیمبابوه و تانزانیا و ... در سومین هفته ماه دی آغاز شد. رژیم در مورد سفر خامنه‌ای به پاکستان و استقبال که «مردم» آن کشور از او به عمل آوردند، خیلی سر و صدا به راه انداخت، اما هفته‌نامه «الدستور» در ۳۰ دی ماه (۲۰ ژانویه) گزارش داد که سرویسهای امنیتی پاکستان مولوی قادر حسین و سه نفر دیگر از روحانیان پاکستان را، به علت ایجاد مشکلات در جریان استقبال از خامنه‌ای در هنگام ورود به پاکستان، بازداشت کردند. مقامات امنیتی پاکستان اطلاع یافتند که این ۴ نفر، ده روز قبل از سفر خامنه‌ای، مبلغ یک میلیون دلار از سفارت ایران دریافت کرده و بخشی از آن را بین پاره‌یی رؤسای قبایل مناطق لاهور و اسلام‌آباد توزیع کردند تا آنان افراد خود را برای لحظه ورود خامنه‌ای بسیج کنند (۸). در ضمن خود خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۵ بهمن، گوشه‌یی از اعتراضات مردم پاکستان را که علیه این مزدور صورت گرفته بود به زبان می‌آورد و می‌گوید: «استکبار جهانی، نفهم و ناتوان از روحیه اسلامی است، در جریان سفر به پاکستان گروهی را راه انداختند که پلاکاردها را پاره کنند و عکسهایی را مخدوش کنند می‌بینید، آمریکا کارش به کجا کشیده است؟» (۹). سفر خامنه‌ای به آفریقا از این هم افتضاح‌آورتر بود. وی در «زیمبابوه» در مراسم استقبال در فرودگاه از دست دادن با دو وزیر زن خودداری کرد و در ضیافت شام رسمی هم به خاطر وجود شراب و حضور زنان در آن مجلس شرکت نکرد. این امر باعث شد که دولت زیمبابوه با انتشار یک بیانیه رسمی تأکید کند که در عین علاقمندی و همبستگی و دوستی با ایران، نمی‌خواهد و نمی‌تواند، در مورد حقوق برابر زنان با مردان دست به سازش بزند. در تانزانیا هم در ضیافت رسمی شام، رئیس‌جمهور آن کشور، به رغم تمایل خمینی جنگ‌طلب، در مورد جنگ ایران و عراق تأکید کرد که این جنگ باید از طریق مسالمت‌آمیز پایان یابد.

این تردها و رفت و آمدها نه تنها رژیم را از انزوای سیاسی بین‌المللی بیرون نیاورد بلکه چهره ماورای ارتجاعی آن را بهتر به جهانیان شناساند.

ه - رابطه با شوروی:

روز سیزدهم بهمن ماه «کرنینکو» قائم مقام وزیر خارجه شوروی در رأس هیأتی وارد تهران شد. پس از سفر معاون اول وزارت انرژی شوروی در اواخر خرداد سال ۶۳، این

چندی پس از سفر قائم مقام وزیر خارجه شوروی به ایران، رادیو کابل در برنامه‌یی به زبان «پشتو» به شدت رژیم ایران را مورد حمله قرار داد و ارتش و نیروی هوایی ایران را به ۶۳ حمله به داخل خاک افغانستان متهم کرد. بنابر ادعای رادیو کابل طی این حمله ها ۲۰ تن کشته و ۲۴۵ تن زخمی شدند (۱۴). هم چنین در ۲۲ بهمن، دولت کابل، کاردار سفارت ایران را احضار و اعتراض نامه‌یی رسمی در مورد اعزام مخفیانه هیأتی برای متحد کردن گروه‌های مخالف دولت کابل و دخالت در امور داخلی افغانستان توسط رژیم تهران و عواقب وخیم آن هشدار داد (۱۵).

* از تحولات دیگر در سیاست خارجی رژیم باید به اختلافاتی اشاره کرد که بین رژیم و سوریه بر سر درگیریهای خونین شهر طرابلس لبنان در مهر ۶۴ بین نیروهای طرفدار سوریه و نیروهای جنبش توحید اسلامی طرفدار شیخ سعید شعبان در گرفت. در رابطه با این درگیریها روزنامه‌های دولتی رژیم خمینی مطالبی در انتقاد از سوریه نوشتند و درّی نجف آبادی نماینده تهران در مجلس خمینی ضمن اظهار تعجب و تأسف نسبت به این مسأله گفت: «در حالی که دشمن صهیونیستی هر روز کشورهای عربی از آن جمله سوریه را تحقیر کرده و به اشغال سرزمینهای عربی دست می‌زند و در آن جا مستعمرات ایجاد می‌نماید، دولتی چون سوریه که ادعاهای مبارزه علیه اسرائیل را دارد این گونه دست خود را به خون مردم مقاوم و مسلمان لبنان آلوده می‌کند».

بخش دوم:

الف - در جبهه مبارزه توده‌ها:

سال ۶۴ را از جهاتی می‌توان سال تشدید مبارزه توده‌ها علیه رژیم خمینی نیز نامید، زیرا بزرگترین و دامنه‌دارترین تظاهرات ضد رژیم خمینی پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ در فروردین ماه این سال صورت گرفت. تظاهرات ده هزار نفری ساکنان کوی سیزده آبان، که جرّقه آن با کشته شدن یک نوجوان، توسط مزدوران رژیم زده شد به سرعت به تظاهراتی سیاسی با شعار «مرگ بر خمینی» تبدیل شد که به رویارویی مردم با مزدوران رژیم انجامید. در این تظاهرات، که در بعد از ظهر چهارشنبه ۲۱ فروردین روی داد، دهها تن از مزدوران مجروح و تعدادی از خودروهای آنان به آتش کشیده شد (۱۶). تظاهرات ضد جنگ در آن روز و روزهای بعد در نقاط مختلف تهران به طور پراکنده ادامه یافت.

مسئول شورای ملی مقاومت در ۲۳ فروردین در پیامی ضمن اشاره به تلاشهای بین‌المللی و دیپلماتیک شورای ملی مقاومت برای پایان دادن به جنگ، یادآور شد: «آن چه اساسی و تعیین کننده است اعتراضات، مخالفتها و تظاهرات خود مردم علیه جنگ و اختناق و برای صلح و آزادی است» (۱۷)، و از واحدها و هسته‌های مقاومت و از مردم خواست که، بر دامنه حرکات خود علیه جنگ‌طلبی و اختناق خمینی بیفزایند. به دنبال این پیام، ستاد بخش اجتماعی سازمان مجاهدین خلق ایران در اطلاعیه‌یی به تاریخ ۶۴/۱/۲۶ اعلام کرد که، فرمانده سیاسی - نظامی سازمان، علی زرکش، بخش اجتماعی سازمان و ستادهای تابعه را موظف نموده در سراسر اردیبهشت ماه در رابطه با مباران مناطق مسکونی دست به اعتراض بزنند. تظاهرات در اردیبهشت ماه نیز به طور پراکنده در شهرهای مختلف ادامه

بلند پایه‌ترین مقام شوروی بود که بعد از انقلاب به ایران سفر کرده است. وی که به دعوت بشارتی قائم مقام وزیر خارجه رژیم به تهران آمده بود، در تهران با ولایتی - وزیر خارجه - نخست وزیر، رئیس مجلس، رئیس جمهور رژیم و آقازاده وزیر نفت دیدار و گفتگو کرد و هر دو طرف، مذاکراتی را که صورت گرفته بود مفید ارزیابی کردند.

لازم به یادآوری است که ده روز قبل از سفر قائم مقام وزیر خارجه شوروی به ایران، هاشمی رفسنجانی در دیدار با فرمانده نیروی هوایی، سرپرست سیاسی عقیدتی و جمعی از فرماندهان و خلبانان ارتش و نیروی هوایی، در سخنرانی خود گفت: «در این پنجاه، شصت سال اخیر، عده‌یی از کشورها آزادی خود را به دست آوردند و از زیر سلطه غربیها بیرون آمدند، ولی چون احساس می‌کردند نیاز به تکیه‌گاه دارند و طبعاً جایی هم جز کشورهای شرقی که داعیه آزادی خواهی داشتند نمی‌شناختند به آنها متوسل شدند، غافل از این که، طبع آنها هم با غربیها فرقی ندارد و هر کدام از آنها به نحوی تجا و زگر هستند و سعی می‌کنند برای خود اقماری تشکیل دهند» (۱۰). وی هم چنین به نقش شوروی در افغانستان اشاره کرد و گفت: «اگر ما از اصول خود نزول می‌کردیم و مسأله افغانستان را ندیده می‌گرفتیم، آنها آماده بودند به ما کمک کنند». رفسنجانی در ادامه صحبت خود به مسأله صدور گاز به شوروی در زمان شاه اشاره کرد و گفت: «درآمد آن، خرج آن لوله عظیم را نمی‌داد. شورویها باج خواهی های دیگری هم کردند ولی ما هرگز از اصول استوار خود نزول نکردیم» (۱۰). تقریباً یک هفته پس از پایان سفر «کرنینکو»، رفسنجانی در مصاحبه‌یی رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی گفت: «سفر آقای کرنینکو به ایران از نظر ما تأثیر بسیاری در روابط دو کشور و هم چنین با دنیای شرق خواهد گذاشت». وی بدون این که وارد جزئیات بشود در مورد مسائلی از قبیل روابط فنی، نظامی، اقتصادی بین ایران و شوروی اظهار خوشبینی کرد، وی در مورد مسأله افغانستان هم گفت: «امید این که به جایی برسیم وجود دارد و امید این که ملت افغانستان از این جنگ نجات پیدا بکند، هست». رفسنجانی در همین مصاحبه در مورد ادامه همکاری با شوروی گفت: «ما با شورویها رابطه داریم و همین الان با شورویها کار می‌کنیم. در بسیاری از مسائل جهانی هم با یکدیگر همکاری می‌کنیم و شوروی برای ما مثل آمریکا نیست» (۱۱).

آقای کرنینکو تقریباً یک ماه بعد از سفرش به ایران در مصاحبه‌یی ضمن تأکید بر لزوم پایان یافتن هر چه سریعتر جنگ که آن را «بی معنی و غیر ضروری» خواند، آینده روابط ایران و شوروی را چنین توصیف کرد: «در آسمان روابط آینده دو کشور ابری وجود ندارد» (۱۲).

لازم به یادآوری است که مرحله جدید روابط رژیم خمینی با شوروی پس از خودداری اتحاد شوروی در دادن رأی مثبت مبنی بر محکومیت رژیم خمینی به خاطر نقض حقوق بشر و اعمال شکنجه و اعدام در مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۵ آذر ماه ۶۴ آغاز شد. با این حال مسأله افغانستان ممکن است روند این عادی سازی را کند کند زیرا اواخر سال ۶۳ روزنامه «پراودا» هشدار داده بود تا زمانی که جمهوری اسلامی محل تعلیم مخالفان رژیم کابل است و در ایران تبلیغات ضد شوروی ادامه دارد روابط دو کشور بهبود و توسعه نخواهد یافت (۱۳).

اما قبل از آغاز بررسی دستاوردهای مقاومت در سال ۶۴ بهتر است به چند روز قبل از شروع سال ۶۴ نگاهی بیفکنیم. چند روز مانده به آغاز سال، تحولاتی در سازمان مجاهدین به وقوع پیوست که آن را «انقلاب ایدئولوژیک» نام نهادند که مضمون و جوهر آن انتخاب «رهبری عقیدتی» سازمان بود. این خبر انعکاس وسیعی در محافل مختلف ایرانیان خارج از کشور داشت. بسیاری از مخالفان و منتقدان شورا و مجاهدین با استفاده از این فرصت که به زعم آنها مناسبترین فرصت برای ضربه زدن به سازمان بود، همسو و هم‌آواز با ضد انقلاب غالب و مغلوب چه دست‌افشانیها و لجن‌پراکنیها که نکردند. رژیم خمینی دوباره پنبه دانه انشعاب مجاهدین را به خواب دید و خام خیالیهای فضاحت‌بار خود را باز هم در صفحات ورق‌پاره‌های خود منعکس کرد، اما همه عرو و تیزها و جفتک‌پرانیهایی آنان نقش بر آب شد و استقبال هواداران سازمان و بسیاری از هم‌میهنان خارج از کشور از راه‌پیمایی و فراخوان شورای ملی مقاومت بر علیه جنگ ویرانگر خمینی و پس از آن راه‌پیمایی باشکوه روز سی خرداد سال ۶۴ و استقبال کم‌نظیر از مراسم سالگرد سی خرداد در شهرهای مختلف جهان از سوی ایرانیان هوادار مجاهدین و شورا یکبار دیگر نشان داد که شورا و مجاهدین هم‌چنان در نقش آل‌ترناتیو قدرتمند رژیم خمینی پابر جا هستند.

خروج حزب دموکرات از

شورای ملی مقاومت:

در تاریخ ۲۵ فروردین ۶۴ شورای ملی مقاومت، اجلاس فوق‌العاده‌ای تشکیل داد که در پایان آن قطعنامه‌ای صادر شد. این اجلاس به‌عنوان روشن کردن افکار عمومی پیرامون رابطه حزب دموکرات با شورا بود. در قطعنامه پایانی این اجلاس یادآوری شده بود که اختلافات حزب دموکرات با دیگر اعضای شورا که ماه‌هاست ادامه دارد، بر سر مذاکرات سیاسی این حزب با رژیم خمینی است. در این قطعنامه با یادآوری بیانیه‌های ۲۱ فروردین و ۲۳ مرداد ۶۳ که به امضای حزب دموکرات کردستان نیز رسیده مجدداً تأکید شده بود که شورا رژیم خمینی را در تمامیت آن نفی نموده و کلیه جناح‌بندیهای درون آن را ضد انقلابی می‌شناسد. ماده ۴ قطعنامه از دبیر کل و اعضای دفتر سیاسی حزب دموکرات خواسته بود با امضای قطعنامه مذکور مانند سایر اعضای شورا از این پس هرگونه مذاکره سیاسی با رژیم خمینی را ممنوع و محکوم بشناسند و در آن قید شده بود که در صورت امضا نکردن سند حاضر (قطعنامه) ادامه همکاری شورای ملی مقاومت با حزب دموکرات ایران در چهار چوب شورا موضوعیت ندارد. به هر حال حزب دموکرات سند مذکور را امضا نکرد و از شورا خارج شد.

فعالیت هسته‌های مقاومت:

فعالیت هسته‌های مقاومت در طول اردیبهشت ماه که به عنوان ماه گسترش فعالیت ضد جنگ اعلام شده بود و تظاهرات مردم در نقاط مختلف کشور در آن زمان موفقیت بزرگی برای شورای ملی مقاومت بود. قطع بمباران شهرها از سوی عراق نیز که به درخواست مسئول

داشت. روز دوم اردیبهشت صدای آمریکا به نقل از «یونایتد پرس» گزارش داد: «در تماسهای تلفنی با تهران اوضاع شهر متشنج ذکر شد و گفته می‌شود پاسداران مراقب هستند که نگذارند تظاهر کنندگان دوباره جمع شوند».

پیام مسئول شورای ملی مقاومت و اعلامیه فرماندهی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین مبنی بر تظاهرات ضد جنگ در طول ماه اردیبهشت و آغاز تظاهرات واحدها و هسته‌های مقاومت و حمایت گسترده توده‌یی از آنها رژیم را چنان به وحشت انداخت که بلا درنگ یک تیپ ۱۶۰۰ نفری از پاسداران را از جبهه‌های جنوب به تهران منتقل کرد و برای ایجاد محیط وحشت و ارعاب، دستجات مزدور حزب‌اللهی را تحت عنوان مبارزه با بی‌حجابی در خیابانها به راه انداخت. میزان ترس و وحشت رژیم از حرکات اعتراضی مردم را می‌توان از ضد و نقیض گوییهایی رفسنجانی در نماز جمعه ۶ اردیبهشت ماه و اطلاعیه اداره راهنمایی و رانندگی رژیم مبنی بر کنترل ترافیک تهران! به وسیله هلی‌کوپتر از روز سوم اردیبهشت، که چیزی جز آمادگی و تدارک برای کنترل مناطق تهران و اعزام سریع نیرو در صورت انجام تظاهرات نبود، دریافت.

به غیر از تظاهرات ضد جنگ در فروردین و اردیبهشت، که در ابعاد متفاوت در شهرهای مختلف ایران صورت گرفت، در سراسر سال ۶۴ حرکات اعتراضی اقشار و طبقات مختلف مردم در برابر رژیم خمینی ادامه داشت و در موارد متعددی به درگیری، ضرب و جرح و حتی قتل پاسداران سرکوبگر هم انجامید که به عنوان نمونه می‌توان از درگیری مردم روستاهای عسکرون و چشمه مرغاب (واقع در ۴۰ کیلومتری نجف آباد) یاد کرد. در این ماجرا که روز ۲۲ و ۲۳ تیرماه به دنبال اعتراض مردم به خاطر کمبود ارزاق و کمبود آب به وقوع پیوست، دو تن از پاسداران به دست مردم کشته شدند و ۵ تن از روستاییان مظلوم نیز به دست پاسداران به شهادت رسیدند (۱۸).

* انگیزه‌های مقاومت مردم در برابر رژیم به طور عمده در وضع نابسامان زندگی و فشارهای شدید اقتصادی و مقاومت در برابر سرکوبگری اجباری بوده است. اعتصاب و تحصن کارگران در کارخانه‌ها، به خاطر افزایش دستمزد یا تغییر ساعات شیفت کار و گاه در مخالفت با مدیران کارخانه‌ها که از عوامل سرسپرده رژیم بوده‌اند، بارها در سال گذشته اتفاق افتاده است که در بعضی موارد موفقیت آمیز بوده است. از اعتصابهای عمده کارگری سال گذشته می‌توان از اعتصاب کارگران ریسندگی فومنت در ۲۰ تیرماه و اعتراض و مقاومت کارگران کارخانه «کاترپیلار» در برابر پاسداران به خاطر یورش پاسداران برای تحویل گرفتن کارخانه را، ذکر کرد. از زمینه‌های دیگر درگیری مردم با مزدوران رژیم مسئله تخریب خانه‌های به اصطلاح خارج از محدوده و غیر مجاز را باید نام برد که مقاومت ساکنان شهرک حسنخان در ۶ مرداد در برابر مزدوران از برجسته‌ترین نمونه‌ها در این زمینه است. مزدوران در این ماجرا به خاطر مقاومت مردم، خانه‌ها را بر سر آنها خراب کردند و عده‌یی زیر آوار کشته شدند (۱۹). درگیری با دهک‌داران و دستفروشان نیز، در سال گذشته پیوسته ادامه داشته است.

ب - مقاومت مسلحانه انقلابی:

سال گذشته مقاومت انقلابی سراسری میهن، دستاوردهای سیاسی مهمی در بر داشت.

مجامع مختلف بین‌المللی شرکت کردند و به افشاگری علیه رژیم خمینی و محکوم کردن سیاستهای جنگ و سرکوب پرداختند، که به موارد برجسته این فعالیتها ذیلاً اشاره می‌کنیم:

* در آستانه چهارمین سالگرد ۳۰ خرداد، ۲۲۰ نماینده پارلمان اروپا حمایت قاطع خود را از جنبش صلح و آزادی مسعود رجوی و حمایت اکید خود را از شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کردند و از وزرای خارجه کشورهای عضو، خواستند رژیم خمینی را به منظور خاتمه دادن به جنگ و اختناق تحت فشار قرار دهند.

* چهارشنبه ۲۶ تیرماه آقای رجوی، به دعوت سناتور ژاک پلنتیه رئیس گروه حقوق بشر و رئیس فراکسیون چپ دموکراتیک فرانسه در سنای فرانسه شرکت و سخنرانی کرد.

* در هشتم مهرماه خانم مریم رجوی، در کنگره حزب کارگر انگلستان شرکت کرد و مورد استقبال گرم و احترام آمیز شرکت کنندگان قرار گرفت. به گزارش رادیو بی‌بی‌سی، در کنگره حزب کارگر اوضاع دو کشور خارجی مورد بحث و بررسی قرار گرفت، یکی ایران و دیگری نیکاراگوئه. حمایت از نیکاراگوئه در برابر دخالت آمریکا در امور داخلی آن کشور مورد تأیید قرار گرفت و در مورد ایران نیز، چند نفر در مورد شکنجه و اعدام در ایران صحبت کردند و طی قطعنامه‌یی سیاستهای تروریستی رژیم خمینی محکوم شد و شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق، به عنوان آلترناتیو دموکراتیک برای رژیم خمینی به رسمیت شناخته شد. (۲۱).

* به دعوت حزب سوسیالیست فرانسه، در ۱۹ مهر آقای مسعود رجوی، در رأس هیأتی در کنگره سراسری این حزب شرکت کرد. در این کنگره که با شرکت ۵۰۰ تن از اعضای حزب و بیش از یکصد هیأت نمایندگی از کشورهای و احزاب مختلف برگزار شد آقای رجوی و هیأت شورای ملی مقاومت، ضمن دیدار با شخصیت‌های سیاسی از کشورهای مختلف به افشای ماهیت رژیم خمینی پرداختند و لزوم توجه به وضعیت پناهندگان ایرانی را یاد آور شدند. (۲۲).

* یکی دیگر از مهمترین فعالیتهای دیپلماتیک شورای ملی مقاومت، دیدار آقای مسعود رجوی مسئول این شورا، با ملک حسین پادشاه اردن در روز ۱۷ آبان بود. در این دیدار پیرامون آخرین تحولات مربوط به اوضاع منطقه، جنگ ایران و عراق و مواضع صلح جویانه مقاومت عادلانه مردم ایران و طرح صلح شورای ملی مقاومت گفتگو به میان آمد. این دیدار انعکاس گسترده‌یی در مطبوعات و رسانه‌های خبری دنیا داشت و بنا به سنت معمول، خشم و خروش ضد انقلاب غالب و مغلوب و مرتجعین چپ‌نما را برانگیخت.

* اما بزرگترین پیروزی دیپلماتیک مقاومت در سال گذشته، محکومیت رژیم در مجمع عمومی سازمان ملل به خاطر نقض حقوق بشر در ایران بود. واکنش مذبحخانه سران رژیم، در قبال این رویداد، منجمله لغو سفر بهزاد نبوی به آلمان فدرال به خاطر رأی آن کشور در محکومیت رژیم نشان دهنده اهمیت این پیروزی است.

* در روز ۱۸ بهمن بیش از دو هزار ایرانی در محل اقامت مسعود رجوی، در هوای ۵ درجه زیر صفر به مدت چند ساعت در مراسم با شکوهی، خاطره رزمندگان دلاور خلق و حماسه موسی و اشرف را گرامی داشتند. در همین مراسم بود که مسعود رجوی در باره انقلاب در خطوط استراتژیک و تاکتیکی و درک کیفی جدید سازمان مجاهدین از ساختار نظامی - پلیسی رژیم خمینی که به اصل طلایی «حداکثر تهاجم» راه برد و از تغییر دستور محوری

شورای ملی مقاومت و قبول آن از طرف عراق امکان پذیر شد به روزهای پر رنج و دلهره ساکنان دهها شهر و منجمله تهران که هر روز در اضطراب از بمباران و ویرانی خانه و کاشانه و مرگ عزیزان و فرزندان شان به سر می‌بردند، یک بار دیگر نشان داد که شورای ملی مقاومت و مسئول آن به مثابه نقطه امید مردم ایران می‌باشند.

موفقیت دیگر مقاومت در داخل کشور در رابطه با نمایش انتخاباتی بود. از طرف فعالان و مسئول شورای ملی مقاومت و مجاهدین بارها تأکید شده بود که این رژیم استحاله پذیر نیست و هیچ گونه آلترناتیوی نمی‌تواند از درون خود معرفی کند. رد کاندیداتوری مهندس بازرگان از سوی رژیم صحت این ارزیابی را به اثبات رساند و شکست دیگری برای میانه بازان، فرصت طلبان و میوه چینان به بار آورد، اما موفقیت بزرگتر در رابطه با نمایش انتخاباتی رژیم، عملیات قهرمانانه هسته‌های مقاومت، در دو هفته‌یی بود که از سوی آقای رجوی، برای اعتراض سراسری علیه نمایش انتخاباتی رژیم ضد مردمی خمینی، از دهم مرداد تا بیست و پنجم مرداد تعیین شده بود، طی این دو هفته بیش از یک میلیون تراکت و اطلاعیه به طور علنی در شهرها و روستاها و ۱۴۵ مرکز مهم نظامی پخش شد و مجموعاً ۲۸۱ تن از پاسداران سرکوبگر رژیم از پای درآمدند و انفجار ۲۱۱ بمب قدرتمند صوتی در روز انتخابات نمایشی در محلهای اخذ رأی بساط انتخابات پوشالی رژیم را در هم ریخت (۲۰).

مانور نظامی -

اصل طلایی «حد اکثر تهاجم»

* دستاورد شکوهمند دیگری دو ماه بعد، از سوی مقاومت انقلابی مسلحانه تقدیم خلق قهرمان و در زنجیر میهن شد، مانور نظامی شکوهمند بخشی از قوای نظامی مجاهد خلق بود. این مانور باعث امید و دلگرمی همه دلبنستانان به میهن و ایرانیان آزاده و آزادیخواه شد. اخبار و گزارشات آن در نشریات مختلف جهان انتشار یافت و یک بار دیگر، بوجی ادعاهای رژیم مبنی بر سرکوب موفقیت آمیز مقاومت و تمام شدن مجاهدین را بر همگان روشن ساخت.

در تاریخ ۵ دی ماه اطلاعیه‌یی از سوی ستاد فرماندهی واحدها و هسته‌های مقاومت مسلحانه انتشار یافت که اصل «حد اکثر تهاجم» را «اصل طلایی مبارزه مجاهدین در این دوران» نام نهاده بود که اعلامیه، آن را، مبتنی بر جمع‌بندی پاییز ۶۴ اعلام کرده بود. پس از آن «تسلیم نیروهای رزمنده و گسترش واحدهای نبرد مسلحانه انقلابی مرکب از جبهه و پشت جبهه» به عنوان رهنمود فرماندهی عالی مجاهدین انتشار یافت. حاصل این رهنمود اوج گیری عملیات مسلحانه و تهاجم رزمندگان مجاهد به مهره‌ها و عوامل سرکوبگر رژیم بود که در ماههای آخر سال گذشته در شهرهای مختلف کشور به وقوع پیوست.

فعالیت‌های دیپلماتیک:

شورای ملی مقاومت و مجاهدین در صحنه سیاست بین‌المللی و در خارج از کشور نیز موفقیت‌های بسیار چشمگیری در سال گذشته به دست آوردند. هیأت‌های نمایندگی شورا در

روز، ادغام نیروی منطقه‌یی در نیروی اجتماعی و نیروی عملیاتی، تشکیل ۲۳ فرماندهی نظامی برای ۲۳ منطقه کشور و انتخاب مستقیم و بلاواسطه رهبری، ادغام دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان در هیأت اجرایی واحد، مشروحاً سخن گفت.

* و بالاخره در آخرین روزهای سال، پنج هزار تن از شخصیت‌های سیاسی در سراسر جهان، شامل وزرا، معاونین، نمایندگان پارلمان‌های دهها کشور آسیایی، آفریقایی، اروپایی و آمریکایی طی بیانیه‌یی در سومین سالگرد اعلام طرح صلح رهبر مقاومت ایران حمایت خود را از این طرح اعلام کرده و جنگ‌افروزی‌های خمینی را محکوم کردند.

در قسمت پایانی مقاله آن چه مؤکداً باید بر آن انگشت نهاد این است که از برآیند مجموعه رویدادهای سال گذشته می‌توان به این نتیجه تابناک دست یافت که آینده رژیم خمینی بیش از هر زمان دیگر، تیره و تاریک است و در برابر، مقاومت انقلابی سراسری، منسجم‌تر، شاداب‌تر و بالنده‌تر از همیشه به پیش می‌تازد. بهار آزادی پایدار خلق، در چشم‌اندازی نه‌چندان دیر و دور فرا خواهد رسید. با اتحاد و امید و ایمان به پیروزی خلق در زنجیرمان به استقبال سال ۶۵ برویم.

۵- رادیو آمریکا، ۶ اسفند، به نقل از فایننشال تایمز

۶- رادیو رژیم، هفتم تیر ۶۴

۷- رادیو رژیم، ۱۲ تیر ماه ۶۴

۸- ماهنامه شورا، شماره ۱۶

۹- روزنامه اطلاعات، ۲۶ بهمن ۶۴

۱۰- روزنامه اطلاعات، ۳ بهمن ۶۴

۱۱- روزنامه اطلاعات، ۲۱ بهمن ۶۴

۱۲- روزنامه اطلاعات، ۱۱ اسفند ۶۴

۱۳- رادیو آمریکا، ۱۶ اسفند ۶۴

۱۴- روزنامه اطلاعات، ۱۳ اسفند ۶۴

۱۵- نشریه شورا، شماره ۱۶

۱۶- نشریه مجاهد، شماره ۲۴۳

۱۷- همان جا

۱۸- رادیو آمریکا، ۲۹ فروردین ۶۴

۱۹- نشریه مجاهد، شماره ۲۵۴

۲۰- آمار و شرح این فعالیتهای بخش اجتماعی، بخش ارتش، پرسنل نظامی و پیشمرگه‌های مجاهد خلق در نشریه مجاهد شماره‌های ۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۵۸ آمده است.

۲۱- نشریه مجاهد، شماره ۲۶۲

۲۲- نشریه مجاهد، شماره ۲۶۳

منابع و توضیحات:

۱- نشریه مجاهد، شماره ۲۴۱

۲- نشریه مجاهد، شماره ۲۸۲

۳- روزنامه اطلاعات، ۸ مهر ماه ۶۴

۴- روزنامه اطلاعات، ۶ بهمن ۶۴، ضمیمه اقتصادی

منعکس کرده‌اند. پیوند عمیق این ملت با بهار حتی موجب شد که پیروزی انقلاب را در زمستان سال ۵۷ به یمن بهار نرسیده و در راه، مبارک‌گرداند و آن را «بهار آزادی» نام نهد و حال آن که آزادی را از عفریت رژیم پهلوی قبلاً به دست آورده بود. در بهار آن سال مردم ایران همه جا را پر از لاله کردند. استعداد های سرکوب شده سالیان دراز را آزاد ساختند و می‌رفتند تا بهارهای واقعی‌تری را جشن گیرند که رژیم ولایت فقیه دست به کار شد تا همه چیز را واژگونه سازد و از بین ببرد. ولایت فقیه به شیوه گراز عمل می‌کند. با زیبایی، ظرافت و لطافت حیات دشمن است و ویرانگر عزت و کرامت و شرافت. او فاجعه‌ها را نمایندگی می‌کند. دیده‌اید جذام با یک سیمای جذاب چه می‌کند؟ رژیم ولایت فقیه نیز چنین سرشتی دارد. او بهار را هم جذام زده و میرانده است. از او قیافه‌یی ساخته است که ملت ایران حتی در سوز سرمای زمستان، ماتم رسیدن بهار را دارند و از آن فرار می‌کنند، چرا که فرا رسیدن بهار، بدبختیهای آنها را تشدید می‌کند. در این فصل تنور جنگ عبث و بیهوده، داغ‌تر و داغ‌تر می‌شود و عفریت مرگ، گریبان دهها هزار دیگر از نوجوانان و جوانان آنان را می‌گیرد. آنان باید در طول نوروز، به جای سنبل و لاله و هفت سین از جنازه عزیزانشان استقبال کنند و اگر شانس با آنها یار باشد، چشمشان به دیدار جگر گوشگان ناقص‌العضو و از کار افتاده‌شان روشن گردد. در حلول سال نو آن گاه که مردم دست نیاز به آسمان دراز می‌کنند و تغییر دهند جهان را می‌خوانند که: «پروردگارا، بهترین دگرگونیها را به ما ارزانی دار» (۱) بر موج اعدامها و دستگیریها افزوده می‌شود و خانواده‌های بیشتری مورد تجاوز و هجوم قرار می‌گیرند. چند سالی است که دید و بازدید نوروزی جای خود را به انتظار در صفوف طویل مقابل دیوارهای زندانهای متعدد داده است؛ آن هم کمتر به امید دیدن عزیزان، بلکه بیشتر جهت یافتن اطمینان که زندانشان هنوز به جوخه اعدام سپرده نشده و یا زیر شکنجه جان نباخته است.

در طلایع بهار، شدت باجگیری رژیم برای تأمین هزینه‌های سرسام آور جنگ، تصاعد می‌یابد و مسابقه صعود قیمتهای مایحتاج عمومی به اوج می‌رسد.

با گذشت هر سال، جذام به طبیعت پیشرفت خود، بهار را کریه‌تر و زشت‌تر می‌سازد. در بهار ۶۴ مردم علاوه بر تمام مصائب، بمبارانهای شبانه را نیز که مساکن بی‌دفاعشان را آماج قرار داده بود نیز با اعصاب متشنج تحمل کردند، اما بهار سال ۶۵ که در ضمن اولین ماه آن قرین بود با سه عید مذهبی مورد علاقه ایرانیان، در مردم این احساس را به وجود آورده بود که شاید به یمن این ایام پر برکت، بهار امسال روزنه‌امیدی بر آنان بگشاید، غافل از این که در چتر رژیم ولایت فقیه جز مرگ نباید انتظاری داشت. ولایت فقیه جذام را به اعیاد مذهبی مذکور نیز تعمیم داد. خمینی روز چهارم فروردین به مناسبت ولادت علی علیه‌السلام طی نطقی، از آن بزرگوار، دراکولای خونخوار جنگ ساخته و نتیجه گرفت و فتوا داد که: «همه باید برند به جنگ»، و بدین ترتیب در این بهار باز هم فرمان به کشتن دادن جوانان و نوجوانان در این جنگ ضد میهنی را صادر کرد. با این که بزرگترین تلاش علی در مدت حکومتش پرهیز از جنگ ناخواسته جمل بود و به هر وسیله و منطقی متوسل شد تا طلحه و زبیر را بر سر عقل آورد و کار به برخورد و جنگ نکشد. پس از این که ناچار شد به چنین جنگی تن در دهد، در حالی که به استحکام کوهها ایستاده بود، نگران خونهایی بود که بی‌جهت به زمین می‌ریزد. ولی خمینی از کشته شدن دهها هزار جوان در طلایع نوروز

بهار جذام زده

ایمان

«... و ببینی زمین را فسرده پژمرده، پس
آن گاه که فرستیم بر آن آب را، به جنبد و
برآید و برویاند از هر جفتی زیبا».
قسمتی از آیه ۵ سوره حج

در میهن ما بهار، مفهوم و معنایی بسیار فراتر و وسیع‌تر از یک دگرگونی فصلی و گردش ایام دارد. در احساس هر ایرانی، بهار علاوه بر زیبایی و مظاهر طبیعی آن: گلها، سبزه‌ها، چشمه‌ها، و نغمه پرندگان و کوهساران سر سبز، یک آغاز است، سر فصل دیگری است از زندگی، سمبلی از شکفتنها و شادیها و نقطه پایانی بر کینه‌ها، کهنگیها و دشمنیها، و انقلابی است برای ایجاد یکرنگی، محبت و ایثار و در عین حال صیقل خوردن اراده‌های خلاق و پایان تکرارهای بیهوده و قالبهای فرسوده. اینها مفاهیمی است که ریشه در دین، فرهنگ، هنر و تاریخ ما دارد و در همه زمانها و زمینه‌ها، پیام انگیزختگی، امید و مقاومت به ما می‌دهد. سرآمدان ادب در ایران، از بهار مایه می‌گیرند. عرفان و ادب ما از عطر و بوی بهار سرشار است. سعدی دو اثر جاودانه خود را «گلستان» و «بوستان» نام نهاده است و حافظ، آن جا که از ظلم حکام و هوای دلگیر زمانه به تنگ می‌آید، امید به فردای روشن و فرخنده را با الهام از سرسبزی و خرمی بهار بیان می‌کند:

بر سر آنم که گر زدست برآید	دست به کاری زنم که غصه سر آید
صحبت حکام، ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید خواه، بو که برآید
خلوت دل نیست جای صحبت اصداد	دیو چو بیرون رود فرشته در آید
بلبل عاشق، تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید

تمام گنجینه فرهنگی و ملی سرزمین ما ایران، متأثر از بهار است. نقاشی، موسیقی، صنایع دستی، منبت کاری، کاشی کاری، خاتم کاری، و فرش ما زیباییهای بهار را در خود

باکی ندارد و حال آن که طرف دیگر جنگ سالهاست که فریاد صلح خواهی خود را به گوش جهانیان رسانده است.
به هر حال به دنبال این فرمان قتل عام، اعضای ارکستر خمینی دستگاههای خود را به آهنگ آن، کوک کردند.

رفسنجانی جنایتکار، گفته خمینی را در حد وحی بالا برد و چنین گفت: «امام فرمودند که هر کس قدرت جنگیدن دارد باید خودش را معرفی کند به مراکز بسیج و آنها هم که قدرت جنگیدن ندارند، باید در پشتیبانی جنگ هر کاری از ایشان برمی آید بکنند. این حرف را، شبیه اینها را، امام فرموده بودند. در گذشته با این صراحت و با این وسعت تا به حال حرف نزده بودند. این یک دلیل باید داشته باشد. من فکر می کنم این هم از همان نمونه های الهام های الهی است که گاهی خداوند به زبان رهبری ما جاری کرد، یعنی با محاسبه ای که می شود کرد با اطلاعی که ما از وضع جبهه ها و شرایط جهانی داریم، آدم خیال می کند که باز خداوند این جمله را در ضمن صحبتها بر سر زبان رهبر عزیز ما جاری کرده که مردم راهشان را انتخاب کنند (۲). آری مردم باید راهشان را انتخاب کنند ولی فقط یک راه وجود دارد، آن هم رفتن به قربانگاه.

در ۶ فروردین هیأت دولت در جهت هماهنگی با این فرمان اعلام می کند که در سال جاری همه امکانات باید در خدمت جنگ قرار گیرد و وزارت خانه های مربوطه باید خود را با این فرمان تطبیق دهند.

در ۱۳ فروردین سمینار «لبنیک به فرمان امام» تشکیل می شود. رئیس جمهور خمینی این سمینار را استثنایی توصیف کرد. واقعاً هم استثنایی بود چرا که تنها وظیفه ای که داشت بررسی راههای بسیج اجباری و کشاندن هر چه بیشتر مردم به جنگ ضد میهنی بود. هر یک از سرکردگان رژیم در این سمینار، برای این که از دیگری عقب نیفتد در جهت پیگیری کار این فتوای جنگ افروز، خوش رقصی بیشتری نشان داد. نمازهای جمعه، مطبوعات و رادیو - تلویزیون هم که پیامی جز مرگ و نابودی باز هم بیشتر ندارند به تقلا و تلاش افتادند و در همین راستا و متعاقب آن اخبار اعزام اجباری به جبهه ها و سیل جنازه های بی شمار، همه جا را پر کرد.

آری! سیمای بهار، این چنین جذام زده شده و روز به روز به رنگ وحشتناکتری در آمد و انعکاس آن در شعر، ادب و هنر نیز خود را نشان داد. کیهان هوایی شماره ۶۶۸ مورخ سیزدهم فروردین امسال، قطعه ای را از نشریه «سروش» شماره ۲۳۲ برگزیده است که ما قسمتهایی از آن را عیناً نقل می کنیم. در این قطعه اثرات تباه کننده بهار جذام زده به خوبی مشهود است:

«زمین راست می گوید، تو داری می آیی، تو بار دیگر مثل همیشه می آیی ولی چرا مثل همیشه؟ تو هنوز درک نکرده ای که چند سال است همه چیز دارد تغییر می کند و تو دیگر نباید آن بهار تکراری باشی. تو هنوز هم مثل همیشه می آیی با آن صورت بزک کرده و رنگ و روغنی. تو هیچ وقت دلت نخواسته است یک بار فقط یک بار روی یک گلیم ساده و در کنار خانواده یک شهید بنشینی و جای شیرین بخوری؟ تو دلت نمی خواهد دست در دست فروردین به نماز جمعه بروی و قلک شکسته ای را در میان دو دست کوچک پر از بهار کنی. تو اصلاً به بیمارستان رفته ای تا فقط چند قدم چرخ یک مجروح را حرکت دهی؟ پس تو چه

کرده ای بهار؟

تو هیچ وقت دلت هوای جبهه نکرده است. اگر راست می گویی بیا با هم سری به جبهه بزنیم، نه برای این که بچه ها تو را ببینند و دلشان باز شود. نه. چون دل هر کدام از آنها یک بهار تمام است، فقط برای این که تو آنها را ببینی و بفهمی که تو بهار واقعی هستی یا آنها؟ آنها را ببینی که در سنگر بر سفره ای از سلام و سلاح نشسته اند و سرود سر باختن را سر داده اند. چه هفت سین شگفتی! و می بینی که بعضی از آنها چگونه به عنوان عید دیدنی دوستانشان به کربلا می روند چه دید و بازدید عجیبی! چه ضیافت با شکوهی!

بهار! اگر تو هم هوای دلت ابری بود با ما می آمدی تا ببینی مادرانم را که سبزه آورده اند تاروی قبر گلهای سرخ بگذارند. روی قبر برادرانم. تو آنها را نمی شناسی ولی من همه آنها را می شناسم! ما در میان آن کوچه های بی دیوار و پر از پنجره می نشینیم و فاتحه می خوانیم! و تو نمی دانی که فاتحه یعنی چه! من برایت می گویم. اگر تمام مظلومان تاریخ به جای این که برای کشتگانشان یک دقیقه سکوت کنند یک دقیقه فریاد می کشیدند و تکبیر می گفتند و فاتحه می خواندند تا امروز گوش تمام ظالمان در شش گوشه عالم کر شده بود. تو مثل این که این چیزها را نمی فهمی و اگر یک بار با ما به بهشت زهرا می آمدی همه چیز را می فهمیدی! می فهمیدی که وقتی آن جا نشسته ای چگونه در حاشیه مهربان دل چیزی عبور می کند و بعد می بینی که به عنوان حمایت از طرح اخیر (طرح لبنیک به فرمان خمینی) عشق، راه پیمایی عظیمی در سینهات بر پا می شود و در خیابانهای گلویت راه پندان عجیبی می آید؟ و اینک از تو فقط یک فصل مانده است یک فصل زودگذر، فصلی که از لحظه ورود خورشید به برج فلان آغاز می شود و تو را از روی کتیبه ها و سنگ نبشته های دیرین و تقویمهای نجومی می شناسند. سالی که تو می آوری سال موش و خرگوش و مار و پلنگ و سگ و خوک است. تو یک فصل مقوایی هستی! فصل کارت تبریک. تو یک بهار کاغذی هستی! بهار بازی با کاغذ. بهار کاغذ رنگی. تو فصلی هستی که وقتی زمین ترا می بیند هر چه خورده است بالا می آورد. تو وقتی می آیی یک بغل علف با خودت می آوری که سهم حیوان است اما سهم انسان از تو چیست. (تاکید از ماست) تو بیرون را سبز می کنی تا او سیاهی درون را نبیند.

تو نامحرمی! ما بهاری را می خواهیم که با ما محرم باشد تا پیراهن خود را به دست باد بدهیم و تن به نوازش نسیم بسپاریم.

روستاییان به فرمان امام به شهر مهاجرت کردند ما باید به فرمان امام بهار را (بخوانید مرگ را) به روستاها ببریم.

آری چنین است! بهاری که ساخته ذهن خلاق! نویسنده ولایت فقیه است. باید نماز جمعه برود، به بهشت زهرا سربزند و در گورستانها فاتحه بخواند، به پیروی از فتوای «امام» جنگ افروز، به جبهه برود، در راه پیمایی های فرمایشی شرکت کند. در خیابانهای گلویش هم راه پیمایی می شود و هم راه پندان. در نقش پول در قلک شکسته می رود. بهار «ولایت فقیه» نقش تیمارگر یا بورا هم بازی می کند، چون جناب ادیب خطاب به او می گوید: «تو وقتی می آیی یک بغل علف با خودت می آوری که سهم حیوان است. بالاخره ذوق شاعر وقتی به اوج می رسد بهار، تهوع آور هم می شود و زمین وقتی چشمش به جمال او روشن می شود هر چه را که خورده است بالا می آورد! بدیهی است بهار ساخته و پرداخته این

بزرگوار سراغ هر چیز برود بالا می آورد، و طبیعی هم هست. محصول ذوق و قریحه جذام گرفته ادیب ولایت فقیه مگر می تواند جز این باشد. کسی که در فضای این چنین مسموم و آلوده نفس می کشد، شبیه دباغی می شود که بوی عطر، بیهوشش می کند، و گند چرم دباغی نشده به هوشش می آورد.

درد، تنها غم از بین رفتن دستاوردهای اقتصادی، سرمایه های ملی، بناها و شهرها و موزه ها و گنجینه ها نیست بلکه درد واقعی جذام زدگی نسل و فرهنگ و ذوق و اندیشه و سلیقه آحاد و افراد این میهن است. این جاست که عظمت مقاومت و خونیایی که در راه آن ریخته شده تا از یک سو عفریت ولایت فقیه افشا و مضمحل گردد و از سوی دیگر از پیر شدن استعدادها و ذوق و سلیقه ها جلوگیری کند، بهتر آشکار می گردد، چرا که مقاومت در عین حال عهده دار بارور کردن و شکوفایی استعدادهای سرکوب شده و جلوگیری از مسمومیت آنها نیز هست که بدیهی است چنین مسئولیتی بهای سنگین خود را می طلبد و البته مقاومت مشروع ملت ایران منبع لایزال چنین بهایی را در مردم خود سراغ دارد. او عهده دار رسالت بزرگی است: تبدیل بهار جذام زده به بهار واقعی، بهاری زنده، روینده، و سرسبز. او می خواهد از جهنم ولایت فقیه، بستانهای انبوهی بسازد که در آن نهرها جاری است. مقاومت همه چیز را زیبا خواهد کرد، زیرا که در جهان از مقاومت زیباتر، چیزی آفریده نشده است. گوش کنیم به شعر «مقاومت» که حتی مرگ را نیز زیبا ساخته است:

«با این همه،

جهان معجزه ایست شگفت،

و زیبایی — اگر چه در قاب تاریک مرگ —

حقیقتی که تنها نابینایی به انکار آن خطابه می خواند

توزیبایی

و فنا پذیر

بدانگونه که فروچکیدن قطره یی باران بر دریاچه مهتاب

و مرگ سایه ایست گرمی

که زیبایی های ترا به راز و قلب مرا به عطشی جاودان می آلاید (۳)

منابع و توضیحات:

۱- حوال حالنا الی احسن الحال

۲- روزنامه رسالت، ۱۶ فروردین ۶۵

۳- از «سرود بامدادی» از کتاب چهار فصل در طبیعت سوم - اسماعیل وفاغمایی

خاطراتی از زمان انقلاب ضد سلطنتی

خلیل الله رضایی

با درود فراوان به روان پر فتوح همه شهدای راه آزادی و با تعظیم به همه اسرا و مجاهدانی که بزرگترین حماسه تاریخ را رقم زده اند؛ و با امید فراوان به این که هر چه سریعتر خلق قهرمان ایران از شر این شیطان پلید جماران آسوده شوند و در پرتو ایثار و فداکاریهای این نسل، روزهای روشن و تابناک پیروزی فرا برسد.

فکر می کنم این مسأله برای هیچ ایرانی وطن پرستی پوشیده نباشد که تاریخ پر رنج و درد مبارزات ملت ایران با خون رقم خورده است و بایستی لحظه لحظه اش برای همگان ترسیم شود؛ هر چند که واقعاً قلم از نوشتن عاجز است و جملات نمی توانند عظمت این حماسه ها را بیان کنند؛ ولی باید گفت و نوشت تا شاید دنیا بفهمد که خلق قهرمان ایران چه بهای سنگینی را برای به دست آوردن آزادی پرداخت کرده و می کند، چه خونها و چه رنجها و چه اعتمادهایی نثار شده ولی با کمال تأسف خمینی دجال بزرگترین خیانتها را به مردم ما کرد. خوشبختانه امروز دیگر دست همه کسان و جریاناتی که حتی ذره یی ناخالصی در درون داشته باشند، رو شده و می شود و دیگر مردم، اسیر چنین دجالهایی نخواهند بود و درخشش خورشید آزادی و رهایی آنها را محو و نابود خواهد کرد.

من به سهم خود در این جا شرح مختصری در رابطه با مشاهدات خودم از رویدادهای اوایل انقلاب و از جمله مدت کوتاهی که با خمینی کار کردم را به عرض خوانندگان عزیز می رسانم. امیدوارم برای هر چه نارسایی که در نوشته هایم می باشد پوزشم را بپذیرید. من از اول آذرماه سال ۱۳۵۰ که مجاهد شهید رضا رضایی - فرزند اولم - از زندان اوین فرار کرد (قطعا از جریان آن مطلع هستید) تا شهریور ۱۳۵۲ که شریف امامی حکومت را در دست گرفت علاوه بر این که در تمام مدت ۲ سال از ایران ممنوع الخروج بودم، حتی از حوزه قضائی تهران نیز اجازه خروج نداشتم ولی با تمام این احوال بعضی اوقات برای انجام بعضی از کارهای مربوط به انقلاب به طور پنهانی به بعضی از شهرستانها سفرهای کوتاه می کردم.

در اوایل سال ۵۶ کمی فضای سیاسی کشور بازتر شده بود که ابتدا ما مورین صلیب سرخ جهانی به ایران آمدند؛ من در آن هنگام مخفیانه آنها را در هتل هیلتون می دیدم و گزارشاتی از وضع زندان و زندانیان به آنان می دادم؛ سپس «جمعیت حقوق بشر» تشکیل شد که در آن کوششهایی در رابطه با گزارش شکنجه ها و اعدامها و ... به خارج ارسال می کردیم. از جمله بنابر ضرورت های مبارزه علیه شاه، اعلامیه های خمینی را چاپ و توزیع و در دسترس عموم قرار می دادیم.

دیدار با خمینی در پاریس

اگر درست به یاد بیاورم ۲۵ مهر ۵۷ بود که سه نفر از دوستان آمدند نزد من و پیشنهاد کردند که به پاریس به دیدار خمینی برویم، من نیز با آنها راهی پاریس شدم. عصر همان روزی که به پاریس رسیدیم، صادق قطب زاده که قبلاً برای ما ۴ نفر هتلی رزرو کرده بود، آمد فرودگاه، و ما را یکسره به هتل برد و از آن جا نیز بلافاصله به دفتر خمینی رفتیم. در آن روزها علاوه بر بازرگان و سنجایی و بهشتی هنوز از ایران کسان دیگری به دیدن خمینی نیامده بودند، جز دانشجویانی که آن هم از آمریکا و سایر کشورهای اروپایی به قصد دیدار با خمینی به پاریس آمده بودند. ظاهراً خمینی دو روز بود که از آپارتمان شهری به آن باغ نقل مکان کرده بود. وقتی رسیدیم آنجا، او نماز مغرب و عشا را خوانده بود و در اتاق کوچکی نشسته بود که سخنرانی کند. بچه هایی که آن جا بودند (دانشجویان) دور مرا گرفتند و حال و احوال زندانیان و خانواده های آنان را سؤال می کردند. وقتی همراهان من به درون اتاق خمینی رفتند، او سراغ مرا گرفته بود در نتیجه آنها مرا صدا زدند. به داخل اتاق رفتم دیدم همگی مشغول دستبوسی خمینی هستند وقتی که من به وی نزدیک شدم او پیش دستی کرد و صورت مرا بوسید و بلند شد و مرا در کنار تشکچه خودش نشاند و در جمع حضار شروع به تعریف و تمجید از فرزندان شهید و مجاهد من کرد و گفت اینان جزء اصحاب سیدالشهدا محسوب می شوند، و از جمله گفت: «آدم وقتی پدرها را می بیند نمی داند چه بگوید این ایثارگری و فداکاری که در این خانواده شده در تاریخ کمتر دیده شده و ...» من، حال وقتی به این حرفها فکر می کنم، به خودم می گویم راستی زیر آن چهره مهربان و فریبنده خمینی چه هیولایی پنهان بود، مگر همین خمینی نبود که بعداً در تهران گفت که از اول هیچ وقت فرزندان مرا مسلمان نمی دانسته و آنها را تأیید نمی کرده است. همان فرزندی که آنها را برای فریب دادن و به دست آوردن دل من، جزء شهدای کربلا قرار داده بود.

آن شب گذشت و ما به هتلمان رفتیم، روز بعد مجدداً پیش خمینی برگشتیم. پس از نماز ظهر و نهار و مراجعه به منزلش توسط «حسین» (نوه اش) برای من پیغام داد که به تنهایی به دیدنش بروم. با توجه به این که او هیچ کس را به تنهایی نمی پذیرفت، برای اطرافیان باعث تعجب شده بود. وقتی وارد اتاق شدم و حسین را مرخص کرد خیلی از من دلجویی کرد و گفت: «در این مدت تو چطور این رنجها را متحمل شدی؟!» و از وضعیت زندگیم پرسید و گفت: «اگر کمبودی دارید بگویید که رفع شود.» سپس گفت: «چرا خانمت را نیاوردی؟ ...» بعد گفت: «اولاً من به زودی به ایران می آیم، اگر اتفاقی افتاد و نیامدم، شما مجدداً با خانمت

بیا اینجا». بعد کمی هم راجع به خانواده زندانیان سؤال کرد و گفت: «تو از جانب من و کیلی که به آنان رسیدگی کنی و تذکر داد که خانواده زندانیان و مخصوصاً خانواده شهدا بایستی مطابق شئون گذشته شان مورد رسیدگی و دلجویی قرار گیرند».

چنان که ملاحظه می کنید خمینی هیچ مطلب خصوصی را با من در میان نگذاشته بود که لازم باشد «حسین» را مرخص کند. پس چرا این کار را کرد؟ به نظر خودم، او با هوش مودبانة خودش می دانست که باید حداکثر بهره برداری را از من و حیثیت فرزندان مجاهد م بکند، ولی هیچ حمایت علنی از ما ننماید. حتی «حسین» نوه خودش نیز نبایست می دید که وی چگونه به تعریف و تمجید از ما پرداخته است. این جواری راه برای پس گرفتن حرفها و خیانت بازتر می ماند.

کارهای خمینی را حالا که مدّ نظر می آورم مرتباً متوجه می شوم که چقدر حواس خود را در این مورد جمع می کرده است. اگر غیر از این بود او نمی توانست به من این همه سفارش خانواده های شهدا را بکند، ولی بعد از به قدرت رسیدن، هر وقت گمان می رفت، که خانواده یی و یا معلولی کمی به مجاهدین وابستگی دارد، نمی گذاشتند، کمکی به او برسد. بارها اتفاق افتاد که «آقای طالقانی» جداگانه با امکانات محدود خودش، به یک خانواده که فرزند یا سرپرستش در رابطه با مجاهدین شهید و یا معلول شده بود، کمک برساند. من پس از دیدار با خمینی چند روزی به مسافرت رفتم، بعد برگشتم پاریس، متوجه شدم که دست اندرکاران در صدد تهیه یک سالن هستند. یک روز نزدیک غروب بود که مرا به سالن بردند که در آن جمعیت زیادی گرد آمده بودند. سؤال کردم: «چه خبر است؟» فرد راهنمای من گفت مصاحبه مطبوعاتی و سخنرانی شماست. گفتم: «من چنین کاری نمی توانم بکنم»، اولاً همین الان عده یی از خانواده من زندانی هستند و ثانیاً می خواهم برگردم ایران. بالاخره گفتند: «برنامه یی است، ترتیب داده شده و مردم هم آمده اند، جواب اینها را چه بدهیم؟» گفتم: «شما چرا با من در میان گذاشتید؟» ... به هر حال قرار شد، من فقط شرح زندگی و شهادت فرزندانم را از سال ۵۵ به بعد بدهم. آن شب، خمینی، تمام اعضای دفترش را نیز فرستاده بود. در آن شب مردم حاضر در سالن، آن جا که از اقامت ما مورین ساواک در خانه ام و نسیم خریدن مایحتاجشان از مغازه های محلمان به حساب من و ... صحبت می شد، می خندیدند و آن جا که از نحوه شهادت و مقاومت بچه ها می گفتم متأثر شده می گریستند.

فردا صبح خمینی مرا صدا کرد و با خوشحالی بسیار گفت: «دیشب مجلس خوبی بود» گفتم: «من که سخنران نیستم، اولین بار بود که در جمعی صحبت می کردم». گفت: «البته آن چه گفتی چون حقیقت محض بوده اثرش خیلی بیشتر است».

هنوز در پاریس بودم که روز ۴ آبان ۵۷، خبردار شدم آقای طالقانی آزاد شده اند. به خانه شان زنگ زدم. معلوم شد جمعیت آنقدر در خانه ایشان زیاد است که اصلاً امکان تماس گرفتن و صحبت کردن با تلقن نیست. خوشبختانه چند کلامی توانستم با ایشان صحبت کنم.

بعد از بازگشت از پاریس

وقتی به ایران بازگشتم به دیدار آقای طالقانی رفتم. دیدم در آن جا آسایش ندارند.

آمدن خمینی هم به تهران نزدیک شده بود. یک روز احمد خمینی از پاریس به خانه ما تلفن کرد، وی می‌خواست مجاهدین را راضی کند که حفاظت خمینی را موقع ورود وی به تهران به عهده بگیرند. بهشتی هم از من خواست به دیدنش بروم. وقتی که رفتم ضمن صحبت گفت: «این مجاهدین کجا هستند؟» پرسیدم: «منظورت کیست؟» گفت: «مسعود و موسی» گفتم: «در خانه ما هستند. هر وقت خواستی می‌توانی آنها را ببینی»، گفت: «تلفن می‌زنم»، بهشتی با مسعود تلفنی قرار گذاشت که کسی را با ماشین به سراغ مسعود نفرستد. به این ترتیب مسعود و بهشتی با یکدیگر ملاقات کردند. پس از بازگشت مسعود، از او پرسیدم: «چه کار داشت؟» گفت: «از مامی خواهد که مسئولیت امنیت خمینی را به هنگام ورود وی بپذیریم». سپس پنج نفر از مجاهدین را به من معرفی کردند که برای این منظور به مدرسه رفاه ببرم. وقتی این عده را به بهشتی معرفی کردم و گفتم: «آمده‌اند در مورد ترتیبات کار مذاکره کنند»، گفت: «آقای صباغیان باید این کار را بکند». صباغیان نیز گفت: «به اتاق سرهنگ توکلی بروید، چون کار حفاظت زیر نظر ایشان است». در این جا مجاهدین گفتند: «ما با توکلی کاری نداریم» (۱). صباغیان گفت: «پس شما با چه کسی می‌خواهید کار کنید؟ به نظر شما که همه آمریکایی و پرونده‌دار هستند». بهشتی قضیه اعتراض مجاهدین را به پاریس خبر داد؛ و از مجاهدین نیز خواست که لااقل حفاظت یک قسمت مشخص (مانند دانشگاه) را به عهده بگیرند؛ که مجاهدین آن را هم نپذیرفتند. احمد خمینی نیز، از پاریس تلفن زد که مسعود را راضی کند، مجاهدین حفاظت یک قسمت را عهده‌دار شوند، ولی نتوانست نظر خود را به او بقبولاند. ضمناً مسعود دلایل مجاهدین را در مورد همکاری نکردن با کمیته‌یی که استقبال از خمینی را به عهده داشت و امثال «توکلی» در آن جا کار می‌کردند برای احمد خمینی تشریح کرد. پس از این، مسأله پیشواز از خمینی پیش آمد. اول گفتند، هر قدر از مجاهدین که بخواهند می‌توانند به فرودگاه بیایند، به من نیز گفتند که «خیر مقدم» گفتن را به عهده بگیرم. بعلاوه این که همسرم نیز در بهشت زهرا از طرف خانواده شهدا، سخن بگوید و یکی از فرزندان شهدا را نیز برای دیدار با خمینی، در بهشت زهرا معین کنم، من فرزند مجاهد شهید علی میهن‌دوست را در نظر گرفتم. احمد خمینی نیز از پاریس تلفن زد که اگر منزل شما در مسیر «امام» تا بهشت زهرا باشد، وی میل دارد در آنجا توقیفی داشته باشد. من پاسخ دادم منزل ما در مسیر دیگری قرار دارد.

آنها بعداً برای ۱۵ نفر از مجاهدین، کارت دعوت فرودگاه فرستادند. برای من نیز نقشه‌یی چیدند که از رفتن به فرودگاه منصرف شدم. مفتاح مرا به مدرسه رفاه خواند، رفتم، گفت: «دارم شرحی می‌نویسم که شما در فرودگاه مهرآباد به عنوان خیر مقدم به خمینی بخوانید». گفتم: «مگر من ضبط صوت هستم، که هر چه شما خواستید من تکرار کنم». بنابراین ترجیح دادم که اصلاً به فرودگاه نروم. به هر حال خمینی با آن وضعیتی که اطلاع دارید و لابد فیلمش را در تلویزیون دیدید، وارد ایران شد. او با مستقبلین هیچ برخوردی نکرد، و بدون آن که با آنان گفتگویی بنماید، سخنرانی خود را ایراد کرد. آخوندها که همه جا خودشان را جلو می‌انداختند، دورش را گرفتند و بردند. نکته تماشایی این که، حتی مرحوم طالقانی و مجاهدین در کناری ایستاده بودند و ناظر این وضع مفتضح بودند. واقعاً صحنه زشتی بود آنها در همان فرودگاه مهرآباد نشان دادند که چگونه پایبند به حق و حرمت هیچ کس نیستند. رفتارشان در بهشت زهرا نیز از همین قماش بود. همان

به ایشان پیشنهاد کردم که در طبقه بالای منزل خودم در خیابان تخت جمشید ساکن شوند. آقا گفتند که: «من هر کجا باشد می‌خواهم». بالاخره در آن جا تقریباً آسایش ایشان تأمین بود. هر وقت مصاحبه‌یی بود به آن جا به نزد آقا می‌آمدند. منزل خود آقا در خیابان صفی‌علیشاه تبدیل به دفتر ایشان شد. مردم پول و آذوقه و نفت و بنزین فراوان به آن جا می‌آوردند. در این هنگام از هاری نخست وزیر شده بود. حکومت نظامی در شهرها بی‌رحمانه مردم را می‌کشت. از دفتر مرحوم طالقانی چندین هیأت به شهرستانها اعزام شدند که به خانواده‌های آسیب دیده کمک کنند و چنانچه کمبودی بود فوراً به مرکز خبر دهند. از جمله شهرهایی که من به اتفاق چند نفر دیگر رفتیم، قزوین، قم، اراک و نهاوند بود که در میان آنها، قزوین خیلی صدمه دیده بود، همه مغازه‌ها را خراب کرده بودند و خلاصه خرابی و صدمات در شهرها بیداد می‌کرد. من گزارش خرابیها را به مرحوم طالقانی دادم. اتفاقاً فرماندار قزوین همان شب با مرحوم طالقانی تلفنی صحبت کرد و گفت: «هر کس این گزارشات را داده به شما دروغ گفته». آقا گفتند: «مأمورین ما، نه برای پول و نه برای درجه و مقام کار می‌کنند، دلیلی ندارد دروغ بگویند. از طرفی شخص گزارش دهنده کنار من نشسته، من گوشی را به او می‌دهم». من گوشی را گرفتم و خودم را معرفی کردم و مسائلی را گفتم. او گفت: «این کار شما، مردم را جری‌تر خواهد کرد؛ به طوری که الان افراد خانواده افسران از دست مردم تأمین ندارند و همه در سربازخانه‌ها زندگی می‌کنند». به او گفتم: «عکس‌العمل آتش زدن‌ها و خرابیهایی که در شهرها می‌کنید، همین است که می‌بینید». او چون دید با گفتگو نمی‌تواند مرا مجاب کند، گوشی را گذاشت.

مردم نهاوند نیز خیلی مقاوم و استوار بودند، آنان نیز در مقابل حملات رژیم شاه خیلی ایستادگی کردند. در جهرم نیز مردم در مقابل کشتار حکومت نظامی، دو فرماندار نظامی را کشتند. یاد آن روزها به خیر، چه روزهای پر شوری بود! مردم یک پارچه برای سرنگونی شاه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند. به طوری که حکومت نظامی را عاجز کرده بودند.

پس از مدتی برای انجام مأموریتی از طرف دفتر طالقانی به قم، اراک سپس نهاوند رفتم. در نهاوند پس از تماس تلفنی با خانام به من گفتند: «۶۰ - ۷۰ نفر از زندانیهای سازمان مجاهدین آزاد شده‌اند و همگی آمده‌اند به خانه ما». من فوراً به تهران آمدم. به هنگام ورود دیدم با وجود برف زیادی که می‌بارید مردم تمام خانه و حیاط و کوچه و حتی بیرون کوچه را پر کرده‌اند. من به داخل خانه رفتم و این مطلب را با مسعود و موسی و احمد حنیف نژاد که جز همان زندانیهای آزاد شده بودند و آنها را از نزدیک می‌شناختم در میان گذاشتم. در نتیجه مسعود و موسی و چند نفر دیگر به بالکن خانه آمدند و از محبت مردم قدردانی کردند و از آنها خواستند که بیش از این خود را در زحمت قرار ندهند، و مردم تقریباً متفرق شدند.

بازگشت خمینی به ایران

مدتی بود که از پاریس (خانه خمینی) با خانه ما در تهران تماس تلفنی برقرار شده بود و آنها هر از چندی با ما تماس می‌گرفتند. وقتی مجاهدین از زندان آزاد شدند،

آنجا رفتیم، تا شاید بتوانیم کاری کنیم که اسناد جنایات آنان از بین نرود، در همین حین یک ساواکی جلو آمد و گفت: «اگر خودم را معرفی و سپس همکاری کنم آیا جانم در امان است؟» گفتیم: «بله» سپس دو ساک سربازی پر از اسکناس آورد و گفت: «۷۰ میلیون تومان پول است». یکی از همراهان ما گفت: «به پول دست نزنید برویم دنبال اسناد و مدارک». در همین زمان «خلخال» رسید و پولها را به این عنوان که به امام خودش، تحویل می‌دهد، به همراه خود برد.

ما دو کامیون اسناد و مدارک را به منزل مرحوم طالقانی بردیم. در میان اسنادی که به آن برخوردیم پرونده احمد خمینی بود که در کشوی یک میز قرار داشت. بر روی آن نوشته شده بود: «احمد، فرزند روح‌الله، شهرت: مصطفوی مشهور به خمینی». من در مورد این جماعت دجال، ساده اندیش بودم که نکردم این پرونده را ورق بزنم. وقتی که برای خبر دادن از تصرف ساواک به خانه خمینی رفتم، ضمناً پرونده «احمد» را به وی دادم. پرسید: «آیا آن را خوانده‌ای؟» و حتی قسم داد که: «بگو به خدَم آن را نخوانده‌ای؟». این برخورد او خیلی سؤال برانگیز بود. احمد خمینی در همین دیدار از من پرسید که: «چرا بدیدن پدرش نرفتم و در استقبال شرکت نکردم؟» من به او گفتم که: «این آخوندها مشکل تراشی می‌کنند». وی گفت: «کدام آخوند حق دارد که مانع شما بشود؟» و از این قبیل تعارفات. فردای آن روز از خانه خمینی تلفن کردند که شخص خمینی خواسته است که به اتفاق تمام خانواده به دیدنش برویم که شرحش را خواهم گفت.

روزی که مردم مسلحانه به تلویزیون حمله کردند، به اتفاق چند نفر، با اتومبیلی که به بلندگو مجهز بود و اعلام می‌کرد که: «پدر رضایی‌های شهید آمده، راه را باز کنید»، به آن جا رفتیم. مردم راه را باز کردند. وقتی به آن جا وارد شدیم، از کارکنان تلویزیون خواستیم، مجدداً فرستنده‌ها را به کار اندازند تا خبر سقوط کامل رژیم منفور پهلوی اعلام شود. آنها به من گفتند: «آیا حاضرید که در اول شما صحبت کنید؟» گفتم: «البته». در همین موقع قطب‌زاده به عنوان مسئول رادیو تلویزیون و موسوی اردبیلی و چند آخوند دیگر آمدند ولی مسئولین تلویزیون گفتند: «در صورتی تلویزیون را راه می‌اندازند که ابتدا رضایی صحبت کند». به هر حال آخوندها اجباراً قبول کردند. با افتتاح مجدد فرستنده‌ها من طی سخنان کوتاه، جریان سقوط کامل رژیم منفور پهلوی را به مردم قهرمانان اعلام کردم. پس از صحبت من، موسوی اردبیلی دستخط خمینی را خواند.

ماههای اول پس از انقلاب بهمن

چنان که اشاره شد، خمینی از ما خواست که به اتفاق تمام اعضای خانواده به دیدن وی برویم. وقتی که رفتیم آخوند ربانی شیرازی آن جا بود. از دیدن ما و این که می‌خواهیم به دیدن خمینی برویم برآشفته شد. ولی وقتی فهمید که از ما دعوت کرده‌اند؛ سکوت کرد. حسین خمینی ما را به اطاقی که محل زندگی شخصی پدر بزرگش بود، برد. خمینی از دیدن ما اظهار خوشحالی زیادی کرد و تعارفات حیل‌گرانه زیادی تحویل ما داد، ضمناً گفت: «شنیده‌ام برای آمدن اشخاص به نزد من مضیقه‌هایی فراهم کرده‌اند، ولی تو را بظلمات را قطع نکن. تو باید چشم و بازرس مخصوص من باشی. هر تخلفی که می‌بینی اگر نتوانستی مرا

طور که در سطور بالا اشاره کردم، قرار بود خانم من پیامی از جانب خانواده شهدا را قرائت کند. با او نیز برخورد بسیار توهین آمیزی کردند. آخوند معادیخواه و اسدالله بادامچی صحنه‌گردانان بهشت زهرا بودند. آنها حتی اجازه صحبت با خمینی را به همسرم ندادند و او را از روی سن به طرف پایین هل دادند. همسرم با پایداری توانست خود را به خمینی برساند و به این رفتار زشت، اعتراض کند. خمینی دجال در جواب خود را به بی‌تقصیری زده و گفته بود: «من از روی شما خجالت می‌کشم و از شما معذرت می‌خواهم». این را هم بگویم که به عنوان فرزند یکی از شهدا پسر صادق امانی را که ۱۸ ساله بود در نظر گرفتند.

روزهای پر شور انقلاب بهمن ماه

در این میان، من فارغ از باندبازیهای رجاله‌ها به سهم خودم مشغول کار و فعالیت بودم. همیشه فکر می‌کردم انقلابی در میان است و این انقلاب قبل از هر چیز، ثمره رنج و خون فرزندان مجاهد و مبارزم می‌باشد و بایستی برای این انقلاب واقعاً هر کاری از دستم برمی‌آید انجام دهم. شب و روز نمی‌شناختم. از استقبال خطر نیز کوتاهی نمی‌کردم. از جمله این که در همان روزهای بحرانی، شخصی به نام سرهنگ نظری از شهربانی به منزل مرحوم طالقانی زنگ زد که چند نفر بفرستید که با تیمسار سپهبد رحیمی صحبت کنند که کمتر کشت و کشتار شود. من به اتفاق سه نفر دیگر از دوستان، از وسط سیل خروشان جمعیتی که می‌خواستند به شهربانی حمله کرده و آن را فتح نمایند به سختی عبور کرده و خودمان را به شهربانی، که در محاصره بود رساندیم. مردم به ما می‌گفتند داخل ساختمان نروید شما را گروگان می‌گیرند، ولی ما که می‌خواستیم مردم با خونریزی هر چه کمتری پیروز شوند، به داخل ساختمان رفتیم. از مردم خواستیم تا یک ساعت آتش بس را رعایت کنند، در صورتی که سپهبد رحیمی و مأمورانش تسلیم نشدند، مردم مجدداً آوار خود را از سر بگیرند. هر چند که به قیمت کشته شدن ما چهار نفر تمام شود. به هر حال وارد شهربانی شدیم همه افسران و مأمورین التماس می‌کردند، در بین آنان دو سرلشگر و چندین سرتیپ و سرهنگ بودند. ظاهراً ۲۷۰ نفر از رؤسا یا مأمورین جزء، در شهربانی مستقر بودند که از ظهر روز قبل بدون آذوقه در محاصره نیروهای مردمی قرار داشتند. هر چه با سپهبد رحیمی صحبت کردیم به هیچ وجه حاضر به تسلیم شدن نبود و می‌گفت: «من تابع بختیارور رئیس ستاد مشترک ارتش (سپهبد قره‌باغی) هستم و هیچ یک از شما را به رسمیت نمی‌شناسم که از دستورات شما تبعیت کنم». هر چه به او گفتیم که: «شهربانی در محاصره مردان مسلح است و شما هیچ راه چاره‌یی ندارید» قبول نکرد و مذاکرات به جایی نرسید. ما در میان دود و آتش و گلوله از محوطه شهربانی خارج شدیم. همین که به منزلمان رسیدیم «رحیمی» زنگ زد و گفت: «هر چه زودتر خودتان را به شهربانی برسانید، پیشنهادهای شما مورد قبول ماست». مجدداً ما راهی شهربانی شدیم، دیدیم مردم شهربانی را متصرف شده و آن جانیان را نیز دستگیر و دست بسته در مسجدی در مقابل بانک رهنی بازداشت کرده‌اند. مردم با ماژیک قرمز بر پشت آنان نوشته بودند: «خائنین به کشور». «رحیمی» را هم که قصد فرار داشت، دستگیر کردند و یکسره به مدرسه رفاه بردند.

مردم پس از تصرف شهربانی به مرکز ساواک هجوم بردند. به اتفاق چند نفر دیگر به

ببینی برایم بنویس و توسط حسین به من برسان.» من این حرف خمینی را باور کردم و در صدد برآمدنم که موارد تخلفی را که می بینم حتماً به وی خبر بدهم، هیچ فکر نمی کردم که به زودی خواهم فهمید که این مرد کثیف خود حمایت کننده «دزدها» است.

چیزی نگذشت که من خبر شدم آخوند عبدالمجید ایروانی (یکی از سران به اصطلاح روحانیت مبارز تهران) میشهای زیادی را که یکی از طاغوتیها در سنگسر نگهداری می کرد به عنوان گوسفند گوشتی به تهران حمل می کند و آنها را به قیمت ارزانی تبدیل به پول می نماید.

پس از بررسی معلوم شد که آخوند مزبور یک حکم از «آذری قمی» (دادستان وقت «دادگاه انقلاب») دارد، برای آن که به اموال بازمانده از طاغوتیها، در تهران رسیدگی کند، ولی با مستمسک کردن این حکم به سمنان که ربطی به تهران ندارد، رفته است و تا موقع اولین اطلاع من ۱۲ میلیون تومان از این طریق پول به دست آورده است و این کار را هنوز ادامه می دهد. من که خود یک حکم جامع از «دادستان کل انقلاب» داشتم (۲)، (و البته هیچ گاه از آن استفاده نمی کردم) به سراغ این آخوند رفتم. او که اول از توضیح دادن ابا می کرد سرانجام ناچار شد، توضیح بدهد و گفت که: «من دیدم این گوسفندها بی صاحب است، بر اساس حکم، از اختیار خودم این جوری استفاده کردم». من به وی گفتم که: «این چه کاری است کردی؟ مگر نمیدانی مبلغ درشتی بابت همین گوسفندها از بانک ایران و عرب وام گرفته شده است؟ تکلیف ۱۲ میلیون تومان بدهکاری به این بانک چیست؟»، من وقتی که از خود این آخوند پس از چند مرحله اظهار پشیمانی نتیجه بی نگرفتم، به سراغ «آذری قمی» رفتم. دیدم در محل کار او نیز غوغا است. پاسدارها از آذری قمی بدگویی می کنند و می گویند: «اگر بیاید بیرون او را می زنیم». پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: «این آخوند ۱۰ میلیون تومان از منصور یاسینی (۳) گرفته، و او را آزاد کرده است. اتفاقاً همین منصور یاسینی قبلاً تلاش کرده بود که به من دسترسی پیدا کند و می خواست حتی با پرداخت تمام ثروتش، از جمله ۸۰۰ میلیون تومان پول نقد، جان خویش را نجات دهد. نظر هادوی دادستان وقت «انقلاب» نیز این بود، که ثروت وی در هر صورت در دست دادستانی خواهد افتاد. ما باید خود این شخص را به دست آوریم. خلاصه وقتی به نزد آذری قمی رفتم، پرسیدم که: «قضیه منصور یاسینی چیست؟» وی که بسیار نگران بود، گفت: «من او را به حکم خمینی آزاد کرده ام. چون خمینی گفته است، هر وکیل مجلس که حقوق دریافتی خود در دوره وکالت را برگرداند، آزاد است. من هم، وقتی دیدم «یاسینی» حاضر شده است حقوق مدت وکالت خود را که حدود ۱۰ میلیون تومان بوده، بپردازد او را آزاد کردم» (۴). به وی گفتم: «ای بابا، تو کجایی، این رفیق شخصی اشرف پهلوی بود. این همان تاجر ایرانی است که در فرانسه وقتی به اتفاق اشرف از قمارخانه ای برمی گشت به ماشینش تیراندازی شد و ندیمه اشرف مجروح گردید!»

پس از این حرفها قضیه آخوند ایروانی را به وی گفتم و آذری قمی حکم وی را ابطال کرد.

علی رغم ناتوانی جسمی و هوای گرم منطقه گرمسار برای رسیدگی به کار آخوند ایروانی ناچار شدم خودم به محل بروم. وقتی گزارشی در باره مسأله، به همراه اسناد و مدارک و صورت مجلسهای امضا شده توسط ایروانی را، به خمینی دادم. او در مقابل سکوت

کرد.

مسأله مهم دیگری که به خمینی گزارش کردم مربوط به بخشی از اموال «محمود رضا»، یکی از برادران شاه بود. در جریان انقلاب یک سرمایه دار بهایی به آقای طالقانی مراجعه کرد و اختیار اموال خویش را به ایشان داد و گفت: «من برای این که این اموال در گیر و دار انقلاب تلف نشود آن را به شما می سپرم».

آقای طالقانی مسئولیت اداره این اموال را به من سپرد. این شخص در این اموال با «محمود رضا» شریک بود. لذا پس از انقلاب، «بنیاد» از من خواست که تمام آن را سرپرستی کنم. کاخ الهیه، مقدار زیادی املاک در ساوه، سیرجان، تهران، مازندران و... از جمله اموال یاد شده بودند. اموال غیر منقول زیادی از جمله فرشهای گرانقیمت و عتیقه جات و... نیز در کاخ «محمود رضا» وجود داشت. صورت این اموال غیر منقول را آخوند ملکی سرپرست کمیته های شمیران در اختیار داشت. روزی ناطق نوری (وزیر سابق کشور) به من مراجعه کرد که چرا تکلیف این اموال را روشن نمی کنی؟ وی به من فهماند که دوست دارد همکاری مرا برای حیف و میل این اموال جلب کند. من درخواست وی را به تندی رد کردم. پس از چندی، خبر شدم که ناطق نوری به اتفاق ملکی و با راهنمایی دو کارمند دفتر «محمود رضا» به کاخ وی رفتند و ۸۰ چمدان از عتیقه و طلا، به علاوه فرشهای گران قیمت و اشیاء دیگر را جمع کردند. مقادیری نیز از لباسها و کفشهای موجود را به مردم دادند. از جمله اموالی که این دو آخوند بردند یک مجسمه «سراسر» بود که به «محمود رضا» هدیه شده بود و ۸۵۰ هزار تومان قیمت داشت، که آن را جزء اشیاء متروکه و متفرقه صورت کردند. آن دو تمام این اموال و اشیاء قیمتی را با خود بردند. از جمله این اموال، مقدار زیادی «تریاک مرغوب» بوده است. من تصمیم گرفتم که ساکت ننشینم. سراغ دو کارمند فوق الذکر رفتم و توانستم همکاری آنان را جلب کرده و «دفتر اموال» کاخ مزبور را به دست آورم. گزارش این قضیه را همراه با اسناد مربوطه به خمینی دادم. این بار هم اقدامی صورت نگرفت و خمینی سکوت کرد. خوب است یادآوری کنم که همه این اتفاقات هنوز در ماههای اول انقلاب بوده و خمینی هنوز به قم نرفته بود.

موضوع مهم دیگری که به خمینی گزارش کردم، این بود که من با خبر شدم آخوند شجونی در کرج کمیته ای مرکب از عناصر بد سابقه پرونده دار و اشرار تشکیل داده است. وقتی گزارش کمیته و سوابق افراد آن را به خمینی دادم گفت: «ای بابا، این مردم، همین کمیته را لازم دارند!». شجونی با همین کمیته از جمله به اموال و کاخ «شمس پهلوی» دست یافته بود. وی اموال آن جا را شخصاً حراج کرده و پولهای آن را تصرف می کرد و به هیچ کجا نیز حساب و گزارشی نمی داد. من گزارش ریز بخشی از دزدیهای شجونی را نیز تهیه کردم و به خمینی دادم. ضمناً از دزدیهای حاج محمود کریمی (سرپرست سابق بنیاد مستضعفین) که حیف و میلیهای عجیب و غریبی می کرد نیز به خمینی گزارش دادم. او نیز با حراجهای ساختگی، تمام فرشهای نفیس و اتومبیل و... را به کیسه باند خودش سرازیر می کرد و از این بابت مبالغ زیادی را حیف و میل می کرد. بد نیست بدانید، که حاج محمود کریمی مانند بیشتر کارگزاران آن موقع رژیم مانند ابوالفضل توکلی، حبیب الله شفیق، میرفندرسکی، حاج علی شفیعی و... همگی از باند بهشتی بودند.

وقتی این بار، گزارشها را به خمینی دادم، خمینی ناراحت شد و خطاب به من گفت:

قبلاً چقدر دزدی می‌شد». هنوز خیلی مانده بود تا زمانی که گزارشهای اطرافیان «دزد» خودش را به دستش بدهم، و از من خشمگین شود. بد نیست یادآوری کنم که انتخابات بعدی همین رژیم (خبرگان) برایش ۳۰ میلیون تومان خرج برداشت.

رویداد گنبد، دیدار با توماج و واحدی

قبل از این که کار «رفراندوم» تمام شود، یعنی شب عید ۵۸ بود که وزیر کشور وقت به من، کار دیگری نیز ارجاع داد. او گفت: «از طرف دولت موقت و هم چنین از طرف خمینی به من ابلاغ می‌کنند که باید برای حل و فصل غائله "گنبد" فوراً به این شهر بروم. چون در آن جا بحران شدید است، ترکمنها نماینده دولت را بازداشت کرده‌اند، نماینده خمینی را خلع سلاح نموده، و آخوند امید نجف‌آبادی را که به عنوان نماینده منتظری به آن جا رفته بود، خلع سلاح کرده و از شهر بیرون کردند. کشت و کشتار هم در شهر زیاد است. کسی هم غیر از تو نمی‌تواند اعتماد طرفین را جلب کند و آتش را خاموش نماید». من قبول کردم و فردا صبح زود عازم گنبد شدم. بعد از رسیدن به شهر، به فرمانداری رفتم، آن جا خیلی شلوغ بود. پس از مقداری تحقیق و تفحص دیدم مردم همگی از فرماندار شکایت دارند. فرماندار و پدرش از مالکین عمده منطقه بودند. فرماندار را برکنار کردم، و رئیس بانک ملی را که مورد قبول مردم بود به فرمانداری منصوب نمودم، در این گیر و دار یک پزشک که از دهها سال در گنبد ساکن بود و خدمات زیادی (چه خودش و چه همسرش که ماما بود) به مردم کرده بودند با من تماس گرفت و گفت: «اگر بخواهید با توماج ملاقات کنید، من می‌توانم وسیله‌اش را فراهم کنم» من اول با توماج به وسیله تلفن صحبت کردم. وی خیلی با احترام برخورد کرد و فقط درخواست کرد که نمایندگی من باید به وسیله «رادیو تهران» اعلام شود تا آنها مطمئن شوند. من با تهران تماس گرفتم و مطلب را گفتم. ساعت ۸ همان شب هنگامی که من بار دیگر تلفنی با توماج حرف زدم، خودش به من گفت: «فلانی همین الان رادیو خبر نمایندگی تو را گفته است». به دنبال آن، برای دیدار با او، قرار گذاشتیم. انگار که بعضیها از روبراه شدن امور خوششان نمی‌آمد. آخوندهایی که از گوشه و کنار آمده بودند، سعی می‌کردند، مرا بترسانند. آنها می‌گفتند ممکن است تو را گروهان بگیرند. به هر صورت من بر سر قرار حاضر شدم. از آن طرف دو نفر که سر و رویشان را استتار کرده بودند، آمده بودند. گفتم: «کدام یک توماج هستید؟» گفتند: «هیچ کدام. چون باور نمی‌کردیم بگذارند شما این جوری دوستانه بیاوید»، قرار دیدار را برای شب بعد گذاشتیم. من در این مدت فهمیده بودم که تجاوز و وحشیگریهایی که به افراد توماج نسبت می‌دادند، بی‌اساس است. چون تنها بیمارستان آنجا (بیمارستان شیر و خورشید) در دست ما بود، و هیچ کس به آنجا مراجعه‌ی نکرده بود. توماج مرا به میان خانه و زندگی مردم آن جا برد. زندگی فلاکت‌بار مردم به حدی تأثر آور بود که نمی‌توانم توصیف کنم. توماج می‌گفت: «ما چیزی جز نان در خواست نداریم». به دنبال این ملاقات اوضاع بهتر شد و جنازه‌های پراکنده را جمع کردند. مقادیری آرد و آذوقه تهیه کردم و تحویل آنها دادم به اضافه مقداری پول. مقادیری دارو نیز به داروخانه شهر حواله نمودم. ترکمنها نیز با خوشحالی رئیس شهربانی را که بازداشت کرده بودند، آزاد کردند. گزارش کار را به شهید طباطبایی استاندار مازندران، دادم، سپس به

«شما قاعدتاً از اصل با روحانیت مخالف هستید. چون همه گزارشهای شما علیه افراد روحانی است». من در پاسخ گفتم که: «از شما درخواست می‌کنم که فوراً یک کمیسیون به موضوع گزارشهای من رسیدگی کند تا معلوم شود که من غرض خصوصی ندارم. مسأله این است که کارها هم‌ماش به دست اینهاست و دیگران کاره‌یی نیستند». من با این عکس‌العمل خمینی، خیلی از وی دلسرد شدم و به دوستان دیگرم گفتم که خمینی، از تمام دزدیها با خبر است و دوست ندارد کسی مانع کار این خلافکارها شود.

بعد از تلاشی که انجام دادم، جلسه‌ای با شرکت ۳۰ نفر از آدمهای آبرومند و خوش نام در منزل یکی از دوستانم تشکیل شد. در میان این عده، دو نفر از علمای معتبر هم بودند یکی آقای طالقانی و یکی هم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری که به تازگی مرحوم شده است و با خمینی نسبت خانوادگی هم داشت. من در آن نشست جریان ریز این مدت همکاری خودم را با خمینی شرح دادم. دیگران هم هر کدام نمونه‌های ریز و درشتی را، مطرح کردند، قرار شد تک و یا گروه گروه باز هم به خمینی مراجعه کنند و از وی بخواهند که اقدامی بکند، ولی تمام رفت و آمدها و هشدارها و... نه تنها اثری روی خمینی نداشت بلکه اثر معکوس نیز داشت. خمینی به هیچ کدام اینها جز با سکوت و بی‌اعتنایی جوابی نداد. حتی خود آقای طالقانی نیز در آخر این سلسله مراجعات به نزد خمینی رفت. ولی در بازگشت گفت که: «هیچ فایده‌یی ندارد و حرف حساب به گوش خمینی فرو نمی‌رود».

قضیه اولین رفراندوم

همان‌طور که اشاره کردم، در آن روزها، هر کاری که از دستم بر می‌آمد برای انقلاب انجام می‌دادم؛ حتی به ذهنم نمی‌آمد که خیلی وقتها از من سوء استفاده می‌کنند، یکی از کارهای من که همه سران و از جمله شخص خمینی از آن قدردانی بسیار کرد، مسأله اولین رفراندوم «جمهوری اسلامی» بود. وقتی که سرپرستی این رفراندوم را به عهده من گذاشتند، برای آن که خدمتی کرده باشم آن را پذیرفتم. بر اساس اسناد وزارت کشور آخرین انتخابات قبلی ۷۰ میلیون تومان برای دولت خرج برداشته بود. من برآوردی از هزینه «رفراندوم» کردم و اعلام کردم که فقط ۷ میلیون تومان کافی است. وزارت کشور باور نکرد و گفت این مبلغ بسیار کم است. به بازرگان گزارش کردند. او هم باور نکرد. ولی من اصرار کردم که همین مبلغ (۷ میلیون) کافی است. آنها ده میلیون تومان تصویب کردند و گفتند اگر کم آوردی خودت باید بپردازی. من به اتفاق یکی از دوستانم مشغول کار شدیم و با صرفه جویی و همکاری مردم انتخابات را با هزینه ۲/۵ میلیون تومان به پایان بردیم و ۷/۵ میلیون تومان بقیه را به صندوق وزارت کشور برگردانیدیم. مردم وقتی می‌دیدند که ما می‌خواهیم کاری سالم انجام دهیم به ما کمکهای فراوانی کردند. ما به هیچ کارمند و کارگزار دولتی پرداختهای اضافی نکردیم. از خریدهای لوکس خودداری کردیم؛ حتی مقداری کمک جنسی مجانی دریافت نمودیم؛ و در نتیجه اولین «رفراندوم»، پس از سقوط رژیم شاه، این چنین برگزار گردید. این برای من درس بزرگی شد، که چگونه در فضای انقلاب، با کمکهایی که از همه جا، از طرف مردم می‌شد، کارها با برکت دیگری پیشرفت می‌کند. خمینی نیز وقتی در جریان قرار گرفت، خیلی از من قدردانی کرد و با تظاهر مخصوص خودش گفت: «راستی که

نزد خمینی رفتم. وی خیلی خوشحال بود. من برایش توضیح دادم که مسأله این شهر این چیزهایی که می‌گویند نیست. مردم گرسنه و نیازمندند، باید به آنها رسید. در اقدامات بعدی در مورد گنبد که دیگر باب مراوده بین توماج و استاندار و من باز شده بود، ما به این جا رسیدیم که، فرماندار شهر باید یک فرد سالم و بی‌غرضی از خود ترکمنها باشد. طباطبایی کسی را به نام واحدی می‌شناخت که در آن وقت در بندر عباس باز پرس بود. من از وزیر دادگستری خواستم که دستور دهد، که این شخص با ما کار کند. پس از چند روز واحدی خودش را به استاندار مازندران معرفی کرد. وقتی موضوع را با وی در میان گذاشتیم گفت: «به نظر من، شما باید به دنبال یک فرد دیگری باشید. مبادا شما را متهم کنند که با غیر مذهبیها میانه خوبی دارید. با این همه هر چه از دستم بیايد، کوتاهی نخواهم کرد.» من برخاستم و واحدی را به خاطر صداقت و جوانمردیش، بوسیدم. قرار شد پس از ۲۴ ساعت به گنبد بیايد. اما واحدی سر موعد نیامد. با استاندار تماس گرفتم، گفت که وی باید رسیده باشد. فهمیدم که او را هم دستگیر کرده‌اند. آن روزها در «خان‌بین» (۵) هر که را که شکل و شمایل ترکمن داشت، دستگیر می‌کردند. من به زندان مراجعه کردم، دیدم که علاوه بر واحدی تعداد زیادی نزدیک به ۲۰۰ نفر دیگر را نیز دستگیر کرده‌اند که در میانشان از پیر ۸۰ ساله تا بچه ۱۲ ساله یافت می‌شد، که چشمهایشان را نیز بسته بودند. صدا زدم: «واحدی!» یک نفر با چشم بسته، بلند شد. چشمش را باز کردم و دیدم که خودش است. او گریه‌اش گرفت و گفت: «من اصلاً این سالها این‌جا نبودم. با این همه مرا هم گرفته‌اند.» دلداریش دادم و تمام زندانیان دیگر را نیز آزاد کردم. از طرف توماج هم، که عده‌یی دیگر را بازداشت کرده بودند، زندانیان خود را آزاد کردند. در میان زندانیانی که ما آزاد کردیم کسانی از اشخاص تحصیل کرده بودند که به دنبال قضایای گنبد، به قصد کمک به ترکمنها به این شهر سفر کرده و دستگیر شده بودند. اگر ما اینها را آزاد نکرده بودیم، جانشان در خطر بود، چون قصد داشتند به همان زودیها، این زندانیان را به پادگان شاهرود بفرستند و در آنجا، اعدام کنند.

به دنبال قضیه گنبد من از خمینی خواستم دستور دهد که آخوندهای فراوانی که از اینجا و آنجا به گنبد لشگرکشی کرده بودند، برگردند. چون اینها همه با ادعای نمایندگی از سوی خمینی در آنجا هرج و مرج به وجود آورده بودند. خمینی گفت: «من به کسی، نمایندگی نداده‌ام.» پاسخ دادم: «این درست ولی مردم که نمی‌توانند به این آخوندها بگویند، که حکمت را به ما نشان بده.» خمینی ظاهراً قبول کرده بود که این کار را بکند. درست در آستانه این که حکم را بنویسد و امور آن‌جا را به مقامات محلی واگذار کند، حسین خمینی آمد و به خمینی گفت که: «این حکم را شب سر فرصت بنویسید.» خمینی فوراً تصدیق کرد و خطاب به من گفت: «شما بروید، برایتان حکم را می‌فرستم.» من اول از دهن بینی این پیر مرد عصبانی شدم. ولی بعداً فهمیدم که این هم از کلکهای خمینی بوده است. او از اول هم قصدش سردواندن بود. خمینی هم در آن گزارشهای مربوط به دزدیهای آخوندها، و هم در مورد گنبد نشان داد که به هیچ وجه قصد کوتاه کردن دست آخوندها را ندارد. هر قدر هم که فاسد باشند، فقط به آنها اعتماد دارد. من خودم وقتی به این مطلب یقین پیدا کردم، که یک هفته بعد از این جریان صبر کردم و دوباره نزد خمینی رفتم و گفتم: «چرا نامه را نفرستادید؟» گفت: «کدام نامه؟» مدتی که کلنجار رفتم، او مجبور شد که انکار را کنار

بگذارد، و آن وقت گفت: «من چنان حکمی صادر نمی‌کنم. من اختیار روحانیت را به دست کسی دیگری نخواهم داد.» به این ترتیب من دیگر نتوانستم با خمینی کار کنم، و با گذاشتن یک فرد دیگر به جای خودم، گنبد را رها کردم. آن فرد هم به دستور من بیشتر به فکر رساندن گندم به دست مردم بود، و در کار دیگری دخالت نداشت.

پس از آن بارها از طرف خمینی برای کارهای مختلف به دنبال من فرستادند، ولی من همیشه شانه خالی می‌کردم. چندی بعد توماج به اتفاق واحدی و... به تهران آمدند. من چون کنار رفته بودم، از قضیه خبر نداشتم، ولی تصادفاً از راز جنایت رژیم خمینی با خبر شدم. یک روز برای رفع و رجوع کار یکی از دوستان، به اتفاق او به دفتر رفسنجانی رفته بودم. در این اثنا قدوسی (دادستان وقت «دادگاه انقلاب») با او تلفنی تماس گرفت. پس از صحبت‌های دیگر، رفسنجانی از قدوسی پرسید: «این ترکمنها را چه کردید؟» او پاسخ داد: «اینها آزاد می‌شوند و چیزی در پرونده ندارند.» رفسنجانی چند بار تأکید کرد که: «شما دارید اشتباه می‌کنید و اینها اعدامی هستند.» رفسنجانی، هر بار، بالحن آمرانه تری سخن می‌گفت. من آن روز نمی‌توانستم فکر کنم که منظور رفسنجانی چه کسانی است؟ ولی چند روز بعد خبردار شدم که جناره‌های توماج، واحدی و رفقاییشان را در بیابان پیدا کرده‌اند. پس از این جنایت، رژیم با سرکوب، به مسأله گنبد پایان داد.

آغاز مخالفت با خمینی

پس از آن که من از خمینی و دار و دسته‌اش فاصله گرفتم، و به فعالیت‌هایی برای رسوا کردن اینها رو آوردم، سران رژیم نیز نسبت به من روش دیگری در پیش گرفتند. هدف خمینی این بود که با ایجاد فشارهای مختلف مجاهدین را به سازش و تسلیم در مقابل خود وادار کند. «دجال» به خیال باطل خود، گمان می‌کرد که می‌تواند از من نیز برای چنین نیت پلیدی سوء استفاده کند. آن عزت و احترامی را که در اوایل برای خانواده ما، به جا می‌آورد - چنان که بعداً روز به روز بیشتر معلوم شد - اصلاً از روی اعتقاد نبود، بلکه می‌خواست مردم را خام کند. یک بار بهشتی صریحاً به من گفت که: «باید بین ما و مجاهدین، پیوند بدهی.» جوهر این حرف چیزی جز این نبود که باید مجاهدین را به ما تسلیم کنی. اینها همان طور که مجاهدین را شناخته بودند، مرا نیز نمی‌شناختند. وقتی که در عمل دیدند، خانه من مثل روز اول هنوز هم پایگاه مجاهدین است، فشار خودشان را بیشتر کردند و چندین بار با کمال بیشرمی به من گفتند: «باید مجاهدین را از خانهات بیرون کنی.» چنان که همگان می‌دانند چندین بار با بمب و سه راهی به آنجا حمله ور شدند و تفاسیل آن را همان وقت نشریه مجاهد به اطلاع عموم رسانید. رژیم خمینی زود نشان داد که مأموریت دارد، به جای رژیم شاه خائن بلکه با شدت و خشونت چندین برابر، به قتل و غارت انقلابیون بپردازد. خانه ما که تا دیروز تحت اشغال مزدوران ساواک قرار می‌گرفت، به زودی هدف بمب و نارنجک نوکران خمینی شد. در مقابل مجاهدین نیز با صبر و ظرافت فوق‌العاده‌یی، این دجال ضد بشر را به همه مردم دنیا شناساندند. کارنامه مجاهدین در دوره مبارزه سیاسی نیز پر از فداکاری و قهرمانی بود. این امر را باید روزی خود مجاهدین که به حقایق این دوره از همه بیشتر واقف هستند، برای مردم تقریر کنند. به امید آن روز که بساط ننگین

رژیم خمینی برچیده شده و صبح پیروزی فرا رسیده باشد.

«تعیین تکلیف» خمینی یا مردم؟

جلال گنجهای

در چند هفته گذشته، پس از فرو نشستن نسبی گرد و خاک تهاجمهای اخیر رژیم (والفجر ۸ و ۹)، خمینی شخصا چند موضع گیری مهم درباره جنگ کرده است که از جنبه های مختلف قابل دقت و بررسی است. این موضع گیریها به ترتیب وقوع، در نطق روز ۱۱ اسفند ۶۴ به بهانه بزرگداشت تولد حضرت فاطمه، در پیامی به مناسبت آغاز سال جدید (عید نوروز)، و در سخنرانی وی در چهارم فروردین ۶۵ به بهانه تجلیل از روز ۱۳ رجب (تولد حضرت علی)، آمده است.

این موضع گیریها، درست در ایامی صورت گرفته است که از یکسو شکست رژیم در اهداف تجاوزهای فوق الذکر کاملاً بر ملا گردیده و موجی از جنازه ها و مجروحین متعلق به این هجومها، به جانب شهرها و روستاهای مختلف کشور سرازیر گشت. از سوی دیگر محکومیت جهانی این حمله ها نیز از سوی مجامع مختلف بین المللی، از جمله شورای امنیت، جامعه اروپا، غیر متعهدها، کنفرانس اسلامی، جامعه عرب و سران بسیاری از کشورهای جهان و منجمله کشورهای بزرگ، بطور گسترده ای انعکاس یافت و ایزولاسیون جهانی رژیم را عمیقاً تشدید کرد. از جهت دیگر، تهدیدهای صریح سران رژیم مبنی بر تهاجم نظامی به کشورهای همسایه جنوبی، بویژه کویت و عربستان سعودی، روز بروز بیشتر تکرار می شود؛ گویی رژیم چونان جانوری وحشی و زخم خورده، به دور خیز مرگ و زندگی، برخاسته است. البته این واکنشهای مذبوحانه، نگرانی و خشم مردم را نسبت به جنگ تجاوزکارانه رژیم، در ابعادی جدید برانگیخته است، و آنان را از رژیم باز هم دورتر گردانده است. نطقهای اخیر خمینی، حاوی اعترافات جدی و مهمی است. وی در این نطقها، آخرین برگی را که به عنوان «فقیه مرجع تقلید» در چننه دجالیت خود داشت رو کرد، به این امید واهی که بتواند نه تنها تنه نیروهای تحت فرمان خود، بلکه با ایجاد ارباب

توضیحات:

- ۱ - توکلی همان کسی است که درست در سالهای تشدید مجازات مجاهدان و مبارزان آن قدر خوش خدمتی کرد که او به اتفاق چند نفر دیگر که مثل خود او بودند؛ مورد عفو شاه قرار گرفت، در زندان نیز، بند به بند رفتند و نمایش دادند، تا شاید روحیه دیگران را خراب کنند.
- ۲ - حکم من، نماینده اول دادستان کل «انقلاب» در سرتاسر کشور بود، با این قید که می توانستم هر کسی و هر مقامی را که لازم تشخیص دهم، بازداشت نمایم.
- ۳ - میلیاردی معروف طاغوتی و یکی از سهامداران عمده کارخانه شیشه قزوین و...
- ۴ - البته من بعداً با خبر شدم که منصور یاسینی ۱۰ میلیون تومان نیز به اضافه رقم بالا به خود آذری قمی داده است.
- ۵ - شهرکی در نزدیکی گنبد.

نیروهای حرفه‌ای، فقط نیروهای داوطلب، در این امر (که عبادت محسوب می‌شده است) شرکت می‌کردند و عنوان شرعی و رسمی این کار نیز جهاد بوده است.

نتیجه این توضیحات این است که دانسته شود پیش کشیدن عنوان دفاع توسط خمینی دجال جزیک کلاه شرعی که در بخشهای دیگر این نوشته، به توضیح آن خواهیم پرداخت، چیز دیگری نیست.

نکته دوم: آن که دفاع به لحاظ فقهی، جنگ برای جنگ است. یعنی دفاع جنگی نیست که لزوماً باید به منظور شکست دادن دشمن سازمان داده شود، بلکه جنگی است که هدف آن فقط اجتناب از تسلیم شدن به دشمن است؛ (۵) به عبارت دیگر چنین جنگی فقط در آن هنگام مورد دارد که فرض موجودیت مدافعان جز با عبودیت بیگانه ممکن نیست؛ لذا باید در چنین مواقعی حتی اصل موجودیت و زندگی نیز صرفاً برای اجتناب از مذلت و عبودیت نثار شود. این نکته، نامربوط بودن عنوان دفاع را با ادعای رژیم در مورد قریب الوقوع بودن پیروزی، بیشتر نشان می‌دهد و استفاده از این عنوان بیشتر متناسب با حقیقت استیصال رژیم در مساله جنگ و طرح «قمارگونه» آن برای مواجهه با این موضوع است.

فتوای دفاع خمینی در رابطه با اوضاع کنونی

با توجه به آن چه در تعریف و موازین فقهی دفاع گفته شد، اینک می‌توان میزان ریسک خمینی در توسل جستن به این عنوان را، از جنبه‌های مختلف مورد توجه قرار داد:

الف - دفاع در مقابل کدام خطر؟

می‌دانیم که کشور ایران تحت اشغال بیگانه قرار ندارد، و حکومت عراق از دیرباز دریافته است که علیرغم وضعیت بهتر اقتصادی و تامین جنگ افزار پیشرفته، هرگز توان آن را نخواهد داشت که به کشوری مانند ایران، حتی هنگامی که حاکمیت‌های نامشروع شاه و خمینی بر آن مسلط هستند، چیره شود. آمادگی کامل عراق برای پایان دادن به جنگ و نیز اهمیت این خواست برای رژیم کنونی عراق، اکنون دیگر برای هیچ مرجع و ناظر اوضاع منطقه پوشیده نیست؛ بنابراین بدین لحاظ برای مردمی که مخاطب فتوای دفاع خمینی هستند، موضوع ضرورت دفاع قابل احراز نیست. در این راستا جنبش صلح شورای ملی مقاومت که ماهیت و نقش جنگ افروز خمینی و در دسترس بودن پایان شرافتمندانه جنگ را در عرصه داخلی و بین المللی بر همگان شناسانده نیز نقش تعیین کننده و به یاد ماندنی داشته است. عدم مشروعیت جنگ خمینی و امکان برقراری صلح به ویژه از این لحاظ نیز بر همگان آشکار گشته است که اکنون دیگر هرکس می‌داند که نقش تحریک کننده رژیم خمینی در تجاوز اولیه عراق نیز، مانند غیر ضروری بودن ادامه این جنگ لعنتی، نقل همه محافل و از جمله در داخل میهن شده است.

خلاصه آن که قابل وصول بودن صلح و غیر منطقی بودن این جنگ اینک آنقدر روشن و همه گیر است، که هم جناحهای آخوندی خارج حکومت خمینی هم زایده‌های این حکومت

و تهدید، نیروهای هر چه بیشتری را برای تداوم دادن به جنگ ضد میهنی خود یکجا بسیج کند. منظور «فتوای دفاع» خمینی است که اول خطاب به زنان، پس از آن به فاصله‌ای کمتر از یک ماه خطاب به عموم و از جمله مخالفان، شخصاً آنرا بیان کرده است. این اقدام خود بدون نیاز به توضیح و تفسیر، اعتراف خمینی به وخامت شدید اوضاع جنگ و درماندگی رژیم در این مساله است. خمینی با این فتوا، در حقیقت محملی را برای به مسلخ کشاندن نیروهای خویش، به کار گرفته است که به دلیل اهمیت و حساسیت آن و فقط به دست شخص خودش (و نه هیچیک از کارگزاران رژیم و حتی قائم مقام او، منتظری) قابل به کار گرفتن بوده است. فتوای دفاع همان چیزی است که به طور عامیانه بدان حکم یا فتوای جهاد می‌گویند و گمان دارند که چنین فتوایی فقط از سوی بالاترین مقام به اصطلاح روحانی یعنی مفتی (مرجع فتوا و تقلید) قابل صدور است؛ ولی چنانکه خواهیم دید، انگیزه پیش قدم شدن شخص خمینی در این امر، رعایت موازین شرعی! نبوده است؛ بلکه این اقدام برای رژیم آنقدر حساس و پر خطر است که هیچ مقام دیگری غیر از خمینی، توان به گردن گرفتن نتایج آن را ندارد. در این نوشته سعی می‌شود در باره این فتوا، اولاً از نظر موازین فقهی، ثانیاً در رابطه با دیگر مواضع و اوضاع رژیم و بالاخره در زمینه عواقب و نتایجی که ببار خواهد آورد، توضیحاتی تقدیم گردد.

تعریف فقهی دفاع

دفاع از نظر فقهی، جنگیدن تمامی مکلفین و استفاده از هر وسیله ممکن بر علیه دشمن (۱) در شرایط زیرین است: - اشغال و یا دست اندازی به مرزهای کشور مسلمان توسط دشمن به گونه‌ای که موجودیت آن کشور مورد تهدید قرار گیرد (۲) - گسترش نفوذ و تسلط دشمن در صورتی که کشور را در معرض اشغال قرار داده باشد (۳).

در رابطه با دفاع باید به دو نکته دیگر نیز توجه داشت: نخست آن که، احراز شرایط وجوب و چگونگی اجرای دفاع به لحاظ فقهی، هیچ ارتباطی با هیچ مقام و مرجع مذهبی ندارد؛ یعنی تشخیص این که آیا خطراتی در ردیف آن چه در بالا گفته شد وجود دارد؟ و یا تشخیص این که در صورت وجود چنین خطراتی چگونه باید با آن مواجه گردید، در عهده عموم مردم است. (۴) پاسخ به این سؤال که: «رابطه تشخیص و اجرای این تکلیف از سوی یکایک مکلفین با وجود یک قدرت حاکم چگونه است؟» خود بحث جالبی است که پرداختن به آن در این نوشته میسر نیست. همین قدر می‌توان گفت که احکام یاد شده به صورتی که تشریح گردید، متناسب با هنگامی است که حاکمیتی قادر به سازمان دادن امر دفاع باشد وجود نداشته باشد و ضرورت داشته باشد که مردم راساً به دفاع بپردازند و امور آن را حل و فصل کنند؛ از این روی، می‌دانیم که در عصر حکومت سران اولیه اسلام با این که مکرراً موارد اشغال اراضی مسلمانان توسط قوای متجاوز پیش آمد، (فی المثل در عصر علی به دست لشکریان معاویه)، دفاع بدان صورت و روش که در فقه تکلیف می‌شود هرگز صورت نگرفت؛ بلکه تصدی، رهبری و پیشبرد امر دفاع به دست حکومت بوده است. این جنگهای دفاعی، عنوان و احکام ویژه‌ی هم به صورتی که در باب دفاع فقه تدوین شده نداشته است و هرگز هیچ کسی از مردم، برای شرکت در آنها تحت فشار قرار نمی‌گرفت. در آن هنگام غیر از

مانند بازرگان و هم بعضاً عناصر مغلوب رژیم، به تصریح و یا به تلویح آن را بر زبان می‌آورند. اینان ضمناً نگرانی خویش را از این بابت که این جنگ موجودیت رژیم را متزلزل خواهد کرد، پنهان نمی‌کنند و در نتیجه دل نگران منافع و سرانجام خویش هستند. خمینی در نطق ۴ فروردین خویشش تصریح می‌کند که حتی بخشی از آخوندها شرعی بودن این جنگ را (که مسلمانان در آن کشته می‌شوند) مورد انکار قرار داده‌اند و این خود نشانه آن است که ماهیت و مضرات این جنگ چقدر برای مردم میهن ما که با رژیم هیچ پیوندی ندارند شناخته شده می‌باشد.

ب - «فتوی» علیه «فقه»

در چنین فضایی است که خمینی ناچار به موازینی دست درازی می‌کند که اساس مشروعیت رژیم خویش را از همان موازین دست و پا کرده است. منظور موازین فقهی است که بنا به نظام ولایت فقیه آنقدر تنگاتنگ مربوط است که متزلزل آن تاکنون به هیچ وجه برای رژیم قابل قبول نبوده است. در این مورد، خمینی به آخوندهای معترض هم یک کلک مرسوم فقه‌ای می‌زند و می‌خواهد با استفاده از یک کلاه شرعی آنان را خفه کند. وی خوب می‌فهمد که آخوندها، بازیر سؤال کشیدن جنگ خمینی، تلویحاً عدالت (صلاحیت مذهبی) وی را مورد سؤال قرار می‌دهند و یا آن را مؤدبانه! منکر می‌شوند؛ چون اگر یک آخوند معتقد شده باشد که این جنگ خلاف است حتماً فرمانده آن که با به کشتن دادن این همه از مردم، مرتکب خلاف می‌شود مسئول و گناهکار، و در اینجا مضربه گناه می‌شناسد. این جاست که اگر خمینی به این حضرات مهلت دهد ممکن است اینان گامهای دیگری بردارند و از موضع فقه مشروعیت! خمینی را متزلزل کنند. اینجا یک پیشدستی آخوندی از سوی خمینی لازم است؛ لذا وی حکم دفاع می‌دهد، تا بگوید از موضع فقیه حاکم که اطاعت از وی واجب است! حرف می‌زند. خمینی این فتوا را که علی القاعده با تظاهرات خشن او باش نیز همراه خواهد بود برای مرعوب کردن بیان کرده است. اگر آخوند استخوان داری وجود داشته باشد و بر سر حرف خویش بایستد و صریحاً بگوید، که اصل عدالت و در نتیجه رسمیت حکومت شرعی تو مورد بحث است، صحنه تغییر خواهد کرد؛ و چه بسا تصفیه روحانیت که این همه معتبر بود، در دستور روز سرکوب خمینی قرار گیرد. در غیر این صورت چنان که انتظار می‌رود، رعب خمینی تأثیر مطلوب وی را بر جای گذاشته و حضرات را بر سر جایشان خواهد نشاند. آخوندها علی القاعده سراغ این بحث نمی‌روند که تشخیص دفاع از آن مردم است چون در آن صورت هم امت حزب الله! جوابشان را خواهد داد و هم آن که نظرات رسمی حضرات در فقه معمولاً ایجاب می‌کند که هیچ‌گونه نبردی در عصر غیبت، جز دفاع مجاز نیست و در نتیجه باید یا دفاعی بودن این جنگ را بپذیرند که خلاف نظر خودشان است و یا آن را از اساس محکوم کنند که در این صورت سکوت و مماشات قبلی خودشان را نمی‌توانند توجیه کنند، و در امر در افتادن با خمینی نیز، می‌توانند معذور باشند. بنابراین خمینی

هنر آخوندبازی را به خوبی به کار گرفته و فعلاً حضرات را مات کرده است.

ج - حوزه دفاع

نکته دیگری که در مساله دفاع باید روشن شود عبارت از حوزه دفاع است. این که از کجا و از چه چیزی باید دفاع کرد، مطلبی است که رژیم در این مورد بیشتر تناقض گویی می‌کند و موضوع را مبهم می‌گذارد. برای توضیح مطلب باید سؤال کرد که، حوزه استحفاظی رژیم ولایت خمینی کجاست؟ خمینی در اوایل کار برای توجیه جنگ، کشور اسلامی به معنی گسترده آن را در حوزه رسالت دفاع خویش قرار می‌داد و لذا بر نقطه‌ای انگشت می‌گذاشت که به طور ملموس تحت اشغال بیگانه قرار دارد. وی شعار آزادی قدس از راه کربلا را سر داد. ولی با اعلام آمادگی عراق برای همکاری با رژیم در امر مبارزه با اشغال کنندگان قدس در جریان تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان (تابستان ۸۲) و تحریکات رژیم علیه وحدت و رهبری ساف که دیگر این روزها متقابلاً به موضع‌گیری کاملاً صریح، رسمی و مکرر سازمان آزادیبخش فلسطین علیه رژیم خمینی انجامیده است و با روابط تسلیحاتی رژیم خمینی و رژیم اسرائیل که به روشنی افشا گردیده و ...، شعار آزادی قدس از راه کربلا دیگر فریبندگی خود را از دست داده است. به علاوه رژیم اکنون ناچار شده است صریحاً رسمیت حکومتیهای موجود در کشورهای اسلامی را نیز بپذیرد و به گسترش مناسبات اقتصادی و دیپلماتیک با آنان پردازد و حتی به آنان لقب دولت اسلامی نیز بدهد (نظیر ترکیه). بنابراین توضیح، رژیم خمینی اکنون در تلاش خود برای ملموس جلوه دادن یک خطر از سوی بیگانگان که بتواند تکلیف دفاع را توجیه کند، دچار تنگنای کاملتری است.

د - یک جنبه مهم از ابتکار فتوای دفاع خمینی که در آن مردم را در شرایط آشکار غیر دفاعی به دفاع فقهی دعوت می‌کند، آن هم در وضعیتی که دروغین بودن این بهانه جویی برای مردمی که عزیزانشان گوشت دم توپ می‌شوند از همیشه ملموس تر شده است، در اینجا است که این فتوا! بر پایه این بهانه دروغین استوار است. دروغ رسوایی که این دروغ حتی در درون آخوندها و توسط عناصری از حکومت نیز مورد اعتراف قرار گرفته است، یعنی آخوندهای معترض جنگ که اتفاقاً در میان ته مانده‌های قشری جامعه ایران که فعلاً تنها تکیه‌گاه اجتماعی رژیم هستند، شنونده دارند و می‌توانند مشروعیت و قدرت بسیج رژیم را در میان تنها منبع نیرو و عرصه مانور حکومت، مورد تردید قرار دهند. از اینجا است که خمینی این بار به روشنی به بخشی از روحانیت (یعنی معترضان به جنگ) حمله می‌کند و آنها را به بی دینی متهم می‌نماید. می‌دانیم خمینی از آغاز طرفدار کتمان مسائل درون آخوندها و اختلاف نظرهای موجود و گسترش یابنده آنها بوده و حتی کثافتکاریهای آخوندها، حتی آنها که از مزدوران ساواک بشمار می‌رفته‌اند را نیز پنهان می‌کرده است و یکی از انگیزه‌های ایجاد دادگاه ویژه روحانیت در قم این بود که حتی جرایم عادی آخوندها در محکمه عمومی بررسی نشود و راز این حریم! از پرده برون نیفتد. اکنون خود شخصاً ناچار شده است بگوید که «حال که قدرتهای بزرگ برای اصل اسلام نقشه می‌کشند، آیا درست است که ما بنشینیم و بگوییم ما / هل ولایت هستیم. (ع) شما اگر اهل ولایت هستید الان که کشور ولایت در معرض خطر است، آیا شما اهل ولایت هستید؟ شما / هل دینت هم نیستید» (۷) (تأکیدها

تعیین کننده توصیف کنیم. آنها ناتوان تر از آن هستند که نقشی عمده در مقابله با خمینی ایفا کنند. بلکه منظور آن است که در این مصاف حریم تقدس خمینی بعنوان مرجع تقلید آن اقلیت قشری و عقب مانده جامعه ایران که بخش ساده دل مزدوران رژیم را تامین می کنند، از میان خواهد رفت. چون آنها دیگر کم و بیش در معرض انتخاب بین خمینی جنگ افروز و یامحمد رحمة للعالمین قرار می گیرند. بلا تردید این افزایش انزوای خمینی به دست آن جریان مبارز می به ثمر خواهد رسید که مرد درگیر شدن با ماشین کشتار خمینی باشد. می دانیم این جریان کسی جز جنبش مقاومت انقلابی نیست؛ که در فضای مقابله رو در روی مردم با خمینی که به دنبال این فتوا و اقدامات مربوطه رژیم پدیدار می گردد، نقش ویژه خواهد داشت و در این عرصه، تنها امید مردم است. خصوصاً که خود نیز در وضعیت تهاجمی قرار دارد و ابتکار عمل را از رژیم خمینی گرفته است.

انگیزه خمینی از فتوای دفاع

باید دانست تمامی آنچه را که گفتیم، از دید کهنه آخوند شیادی چون خمینی، هرگز پوشیده نیست او که خود از گستاخیهای مهره های رژیم شاه علیه ارزشهای مذهبی مردم، بسیار سود برده است، از خطر بازی با این مقوله کاملاً آگاه است. آری خمینی را جز تنگناهای سیاسی و جز بن بست جنگ که ضامن بن بست رژیم وی و پایان عمر داعیه های «خمینیسم» است، به چنین روزگاری، که خود گره طناب دار خویش را سفت کند، مبتلا نساخته است. صرف نظر از تمامی اخبار و گزارشهایی که این واقعیت را تأیید می کند، و در میان انبوه اعترافات ناخواسته سران رژیم تبهکار حاکم، اعتراف شخص خمینی شنیدنی تر است. وی در نطق ۱۱ اسفند خویش که از زنان می خواهد با کشته شدن خویش در جبهه ها، مناظری را خلق کنند که کمبود انگیزه و احساسات مردان حاضر در جبهه را جبران کند، می گوید: «اگر چنانچه خدای نخواستہ دفاع عمومی واجب شد بر همه، یعنی همه ما بی استثناء...» (۱۱) (تاکید از ماست) یعنی که در نگاه خمینی تکلیف عمومی دفاع هنوز آنقدر دور است که از آن به عنوان چیزی خدای نخواستہ یاد می کند؛ و کمبود را فقط در حد یک جو حمت مردان خویش در جبهه می شناسد، که آنهم به زعم خمینی، با دیده شدن جنازه های به خون غلتیده زنان، ترمیم خواهد شد، اما ظرف مدتی کمتر از یک ماه همین خمینی می گوید: «امروز بر همه ما واجب است که دفاع کنیم. هرکس که می تواند باید به جبهه برود و هرکس نمی تواند باید در پشت جبهه ها کمک کند» (۱۲) وی در همین نطق می افزاید: «آن کسی هم که به جنگ اشکال می کند واجب است که به جنگ برود» (۱۳). انگار که نرخ رشد بحران چند وجهی، برای خمینی دقیقه به دقیقه تصاعد پیدا می کند. او از طرفی در گرداب جنگ بیشتر و بیشتر فرو می رود و از طرفی با مواضع مذبحخانه ای که به ناچار اتخاذ می کند، بی آبروتر می شود او که در آغاز هجوم همه جانبه عراق به ایران می گفت: «دیوانه بی آمده، سنگی انداخته و رفته است» (نقل به مضمون) اکنون می گوید «الان که کشور شیعه و اسلام در معرض خطر است...» (۱۴) یعنی اساس موجودیت خویش را در خطر می بیند و در همان حال برای پوشاندن درماندگیهای خود به دروغهای مذبحخانه ای متوسل می شود و می گوید: «فاو مرکز این بود که از آنجا به اسلام صدمه

از ماست). مفهوم حرف خمینی این است که کار آخوندهای مخالف جنگ دیگر به حد استدلالهای عقیدتی علیه رژیم کشیده است و اینان اینک جنگ طلبی رژیم را از این جهت مورد تردید قرار می دهند. متقابلاً خشم خمینی نیز علیه آنها بقدری است که دیانت آنان را مورد انکار قرار می دهد و آنان را در اصل ادعای دیانت، غیر اصیل، متظاهر و... می نامد، حساسیت خمینی به ویژه از این جهت مفهوم پیدا می کند که: این رفیقان نالوطی که از همه مواهب رژیم آخوندی خمینی بهره برده اند، در تنگنای کنونی و در هنگام جدی شدن خطر عصیان مردم، وی را تنها می گذارند. ضمناً باید دانست که خمینی در حمله خویش به این آخوندها به ناچار موضع آسیب پذیری گرفته است. او پیغمبر اسلام و امیر المومنین علی را به جنگ طلبی مادام العمر و مسلمان کشی متهم کرده و بدین ترتیب، اقلاب باب مناقشه و بحث را بر علیه خویش گشوده است. این اولین بار نیست که خمینی برای خروج از تنگنای سعی می کند که پیشوایان مطهر اسلام را به آلودگیهای خویش بیالاید (۸) در گذشته این کار را در مقابل حملات روحانیون کشورهای دیگر که طبعاً تأثیر ناچیزی بر پایه اجتماعی خمینی دارند انجام داده بود. آنان نمی توانستند در لایه های قشری و عقب مانده ایران هیچ شنونده ای داشته باشند. ولی در مورد رقبای داخلی مساله به آن آسانی نیست. هر چند که این رقبا خود اصلاً جدی نیستند و ممکن است با تشر خمینی حتی خفقان بگیرند، ولی انعکاس کمترین «غرغر» های اینان، در فضای انباشته از نفرت علیه جنگ که بر ایران سایه افکن است، برای رژیم حتماً گران تمام خواهد شد. بویژه که برای رژیم تحمیل خفقان بر آخوندها با همان شیوه ای که بر دیگران و بویژه انقلابیون تحمیل می کند، عملی نیست. رفتار ملایم خمینی با آخوندی، که در اقدام براندازی رژیم وی مشارکت کرده بود، یعنی شریعتمداری، این مطلب را کاملاً نشان می دهد. آخوندها که بالاخره با بالا رفتن فضای اعتراض توده ای بخاطر حفظ آبرو هم که باشد، نخواهند توانست به همین درجه از سکوت مرگ که هم اکنون در قبال تبهکاریهای خمینی می کنند، ادامه دهند، به ویژه آنگاه که اختناق بر اثر مقاومت شکاف و ترک بردارد. برای مقابله با خمینی، بهترین و بی خطرترین مستمسک را از همین حرفهای خمینی بدست می آورند و با محمل دفاع از حیثیت پیغمبر و علی و امامان، می توانند حملات خمینی را خنثی کنند. برای هرکسی و از هر موضعی که بخواهد، خمینی را، با آن همه داعیه اسلام پناهی بهتر بشناسد و پیشناسند نیز این سخنان خمینی مهم است. بر زبان آوردن اینکه: «تمام عمر پیامبر هم در مکه و مدینه صرف دفاع از اسلام در جنگهای مختلف گردید» (۹) دروغ بسیار گشاد و موضعی آنقدر ضعیف است، که آخوندهای متوسط هم می توانند، (هر چند در حد متلک پرانیهای معمول خود، در هنگام باصطلاح مبارزه با شاه) در رد آن بسیار حرفهای مستند بزنند که خمینی را کاملاً رسوا کند. آنان برای این کار به فداکاری چندانی نیز نیاز نخواهند داشت؛ به ویژه که خمینی نیز به اینان به گونه ای حمله کرده است که سکوت کردن در مقابل آن آسان نیست. خمینی گفته است: «شما می گوید مسلمان با مسلمان مگر جنگ می کند. پس شما اعتراض به حضرت امیر هم دارید. برای این که حضرت امیر طرف جنگشان با مسلمانها بود» (۱۰)، خمینی با این بیان معترضان جنگ را متهم به ضدیت با علی کرده است. چیزی که برای حفظ نان و آبرو هم که باشد نمی تواند از طرف آخوندهای مخاطب، با سکوت و رضایت استقبال شود. لازم به یادآوری است که منظور این نیست که اهمیت مبارزه آخوندهای مغلوب، با خمینی را چیزی عمده و

بزنند» (۱۵) قبلاً نیز رفسنجانی گفته بود: موشک‌هایی که سمت کشتی‌ها و یا شهرها پرتاب می‌شده، محل شلیک آنها فاو بوده است. با اینکه پس از اشغال فاو نیز هم‌چنان کشتی‌ها و خارک آماج موشک اندازی و بمباران قرار دارد. خلاصه آن که سالوس و ریا و دروغ و پشت هم اندازی خمینی اجباراً آن قدر آشکار و عریان شده است که آخوندهای آن چنانی هم دریافته و جرأت کرده‌اند که غیر مشروع بودن سیاست‌ها و رویه‌های رژیم و شخص خمینی را مطرح و تبلیغ کنند؛ به حدی که او را علیه خودشان آن چنان که دیدیم به خشم و دندان نشان دادن بکشانند.

یک پرانتز

به یاد داریم که تبلیغات جهانی از فناتیکی‌های به اصطلاح مسلمان از نوع آخوندهای خمینی صفت، به عنوان مسلمانان «بنیادگرا» یاد می‌کنند؛ یعنی اینان را به عنوان مسلمانان اصیل (پایبند به بنیادها و پایه‌های اسلام) رسمیت می‌بخشند و متقابلاً همین تبلیغات، در راستای تبلیغات شاه، خمینی و عناصری از به اصطلاح روشنفکران، مسلمانان انقلابی را که عمدتاً در مجاهدین نمایندگی می‌شوند، مسلمانانی می‌دانند که اسلام آنها آمیخته به تجدید نظر طلبی و مارکسیسم است و یا بعضاً محترمانه! آنان را «مسلمانان مدرنیست» توصیف می‌نمایند. منظور این نیست که تمامی کسانی را که این چنین اصالت اسلامی را به خمینی و شرکا، بذل و بخشش می‌کنند با یک چوب برانیم، ولی یک چیز را باید روشن گفت و با انصاف پذیرفت که چنین روشنفکرانی حتی اگر غرض و مرضی در کارشان نبود، در نفی داعیه غاصبانه خمینی مبنی بر اصالت اسلامی خویش ناتوان و منفعل بوده و هیچ نقشی در شکستن دجالیت خمینی ایفا نکردند. حتی باید گفت که این حضرات که گوئیا در تشخیص طفیلی‌گری خمینی، از آخوندهای ضد خمینی نیز عقب‌تر حرکت می‌کنند، بعضاً اصرار دارند که در اظهار فضل‌های غیر مسئولانه خویش در مسأله اسلام، دوش به دوش خمینی و شاه نیز، گام بردارند. این واقعیت جاری که خمینی و رژیم وی حتی در کادر همان مطالب ادعایی مکتب خویش نیز، متناسب با مقتضیات قدرت پرستی حرکت زیگراگی دارند، اصلاً مورد توجه این صاحب‌نظران! قرار نمی‌گیرد و از آن، بی‌هیچ درد و غمی، تجاهل و تغافل می‌کنند. موضع این حضرات آنگاه غم‌انگیزتر، جلوه می‌کند که توجه کنیم که برای این حضرات ایرانی! کاملاً میسر است دریابند که صرف‌نظر از چگونگی اعتقاد ناظران مختلف، از آنجا که اسلام اقلاً یک تاریخ مدون و قابل استناد دارد، می‌توان با بررسی آن به خوبی فهمید که باند خمینی از چه آلیاژ خبیثی تحت نام اسلام سخن می‌گوید. خلاصه مطلب این که، اگر توجه کنیم، در می‌یابیم که این حکومت متعفن و غرقه در دجالیت و خیانت هرگز نه تنها مقید به اصول و تعالیم اصیل اسلام نبوده است، حتی به موازین آنچه که خود، آنرا شرع و فقه می‌نامد نیز پای‌بند نبوده است. آنچه که اینان تحت عنوان حدود شرعی، قصاص، نهی از منکر، حجاب و عفت، و... گفته و کرده‌اند، و یا رفتاری که با مخالفین سیاسی خویش و به ویژه با قهرمانان مقاومت انقلابی می‌نمایند، و یا در

امر جنگ و صلح، سیاست خارجی و... پیش می‌برند و یا در امر جانشینی خمینی و... به نمایش در آوردند و... با همان موازین کلاسیک حوزه‌ای نیز قابل توجیه نیست. (۱۶) باند خمینی را، جز جبارانی که فقط به نرخ حقیر روزانه بازار قدرت و حکمرانی، نان می‌خورند نمی‌توان نام نهاد. و از این روی انتظار هرگونه بی‌شرمی و وقاحت در ابداع شیوه‌های جنایت و خیانت برای حفظ قدرت را باید از آنان داشت. بنابراین، باید از همین مواضع تازه خمینی نیز که همین ماهیت یاد شده را یک بار دیگر آشکار می‌سازد، الهام ضروری را گرفت، یعنی باید آموخت از سویی برای این رژیم هیچ سرنوشتی جز هرچه بیشتر غرقه شدن در خیانت و جنایت و غارت و خونریزی، نباید انتظار داشت، و از سوی دیگر هیچ راه مقابله‌ای با آن، جز برافراشته‌تر داشتن پرچم خونین مقاومت انقلابی نمی‌تواند به جایی برسد. افزایش عطش جنابت خمینی که در نطق‌های تازه‌اش هویدا گشته، شاهد این برداشت است.

زنان طعمه جدید تنور جنگ خمینی

خمینی در این نطق‌ها، و به طور صریح‌تر در نطق ۱۱ اسفند خود، عزم به خون‌آغشتن زنان هم‌میهن ما را در جسیبه‌های جنگ ضد مردمی خویش، برملا کرده است. وی این قصد خویش را تحت عنوان دفاع (که بی‌سروتهی آن را حدوداً توضیح دادیم) به میان کشیده است. صحبت از زنان است یعنی همانان که عفتشان حتی در محیط‌های امن و آرام آموزشگاه‌ها، کارخانجات، ادارات و دیگر اماکن فعالیت اجتماعی و تولیدی، به اصطلاح در خطر! قرار می‌گیرد. کسانی که حتی در پوشش کامل نیز با رنگ لباس خویش و با طنین سخن گفتن خود، دین و تقوای بی‌پایه خشکه مقدس‌های عقده‌ای را، تهدید می‌کنند. همانان که برای رعایت شئون عفاف! و پاکدامنی! بایستی در ردیف‌های عقب اتوبوس سوار شوند، در اطاق‌های جداگانه ادارات و موسسات کار کنند، فقط در رشته‌های محدودی تحصیل کنند، به خارج کشور برای تحصیل و... نروند. اهمیت این ضابطه‌های شسرعی! هم‌بسرای رژیم به قدری بالاست که باید توسط انواع و اقسام گشت‌ها و نهادهای میرغصبی! به شدت و دقت اجرا شود. دختران عفریته «هند جگر خوار» نیز در ایفای مشارکت در این نقش «پاسداری عفت!» همیشه از حمایت برادران اوباش حزب‌اللهی خویش برخوردار بوده و هستند. واقعیت این است که هر کس کمی از تاریخ و سنن اسلام، اطلاعات هرچند ساده‌بی داشته باشد و یا با همین فقه و موازین آن تا حدودی آشنا باشد، می‌داند که این کارها، در کادر همان مبانی، موازین، اصول و بالاخره مکتب مورد ادعای باند خمینی، یعنی فقه این حضرات نیز صورت نمی‌گیرد، ولی با این همه با شدت و حدت تمام و با اصرار غریبی، رژیم دست به این کارها زده و هم‌چنان می‌زند. تحمیل حجاب آن چنانی به پیروان دیگر ادیان و مذاهب و حتی به خارجی‌ان و از جمله مسافران و مهمانداران سویس ایر (۱۷) غیر فقهی بودن این رویه را بیشتر علنی می‌کند. ولی رژیم فقها از آن کوتاه نمی‌آید. راستی چرا؟ این همه اسرار خشن که در ناراضی کردن مردم تاثیر مهمی نیز دارد، چرا الجوجانه ادامه می‌کند؟ جواب روشن است. در یک کلمه هم می‌توان آن را بیان کرد. یعنی قدرت، آری، الزامات حفظ قدرت پس از آن همه

جنایت و انزوا، برای چنین جماعتی چاره‌یی جز این نیست.

خمینی خوب می‌فهمد که تکیه‌گاه اجتماعی وی، پس از فرو ریختن توهّمات آغازین توده‌ها، اکنون کدامین لایه اجتماعی است. هوشیاری ضد انقلابی خمینی ایجاب می‌کند که در میدان دادن به این لایه و مرعوب کردن دیگران هیچ تعللی نکند. خمینی را، نه لایه‌های پیشرفته، نه روشنفکران، نه انقلابیون، حمایت نمی‌کنند. می‌داند که دیگر او هیچ‌گاه نخواهد توانست حمایت اینان را جلب کند و لذا زحمت این کار را نیز به خود نمی‌دهد. خمینی را مذهبیهایی سنتی نیز حمایت نمی‌کنند، همانها که از دین، خدا و قرآن، برداشتهای شفقت آمیز و خیرخواهانه‌یی دارند. خمینی قدرت جذب مذهبیهایی جزم‌گرا را نیز ندارد. چه اینان نیز بامان‌سورهای ریاکارانه خمینی، همان مان‌سورها که بعضاً برای متفرقی نمایی، و چپ نمایی، به کار گرفته شده است، روی خوشی ندارند و از وی سلب اعتماد کرده‌اند. بنابراین پای بندی به ارزشهای هیچ یک از لایه‌های ذکر شده، مسأله‌یی را برای خمینی حل نمی‌کند. خمینی به طرور عمده، فقط یک لایه اجتماعی تشنه قدرت را که حامل انواع احساس حقارت، و صاحب یک فرهنگ ویژه، ضد بشری است، در پشت سر خویش دارد. وی به اینان نوعی غرور و خودیافتگی کاذب اعطا کرده است. همین لایه او باش، خیل قاتلان، شکنجه‌گران، قداره‌بندان و مهره‌های مطمئن رژیم را تأمین می‌کند. تمایلات بشر ستیزانه این ارادل هنگامی که سلاح به دست دارند و می‌توانند فرزندان پاک‌باز این میهن را نشانه روند، به صورت مشمژکننده‌یی ارضا می‌شود. و آنها را در جبهه وفاداران به عفریت جماران استوارتر می‌سازد. این تمایل وحشی معمولاً به طور شدیدتر و ارضاکنده‌تری می‌تواند علیه زنان بکار گرفته شود. اصولاً چیرگی بر زن که باعث ارضای سببیهایی شهوانی اینان است، تحت نام شریعت پیگیری می‌شود. راستی چه محمل آسان‌کننده‌یی هم دارند!

مسأله «عفت پرستی» خمینی از این مقوله است. در ضمیر و وجدان خمینی، در اندیشه و تئوریهای واقعی وی، و بالاخره در آموزشهایی که به خیل مزدوران و کارگزاران خود می‌دهد، نه صحبت از اصول و بنیادهاست، و نه موجبات فقه و شریعت در کار است. همین و بس. خمینی بدین ترتیب هم نیروهای خویش را سرشار می‌کند و هم مخالفین و منفعلین را مرعوب و سرکوب می‌نماید و بار حکومت خویش را ظاهراً می‌بندد. اکنون اگر همین نگاه را به دیگر کارهای رژیم، تعمیم دهید، می‌بینید که چگونه تمامی رفتارهای غیر معقول رژیم که تعجب و دهشت ناظران را برمی‌انگیزد، در این چارچوب قابل درک است. گسترش مشنوم جنگ، سرکوب، صدور تروریسم، خرابی و... تمامی چیزهایی که اگر بایک حکومت ارتجاعی با معیارهای کلاسیک روبرو بودیم، غیر منتظره می‌بود، در این رابطه و در شان حکومت باند خمینی، قابل درک است. کارهایی که نه جباران کهنه، مانند سلطان سعید بن تیمور، و ملک ادریس السنوسی و نه مستبدینی از نوع پهلوی، فرانکو، هایل سلاسی، ومارکوس و... بدین ابعاد و مشخصات نکرده‌اند. بدین ترتیب رژیم خمینی، ابدایک رژیم ارتجاعی مذهبی به مفهوم کلاسیک آن نیست. بلکه خمینی و دارو دسته وی یک باند ضد بشری، ارادل و عقده‌یی هستند که عنداللزوم از هر چیز از هر مکتب و مرام و

رویه که باشد و به کارشان بخورد، استفاده خود را می‌کنند و بار خود را می‌بندند و از هر ارزشی، سلب هویت کرده و آن را در خدمت می‌گیرند مگر نه که رئیس جمهور، پارلمان، دادگاه، حزب، اقلیتهای رسمی و دیگر ابزار! دمکراسی، پارلمانتاریسم و پلورالیسم را نیز فراهم کرده‌اند؟ اینان با نیروهای بین المللی نیز با همین مضمون مناسبات مطلوب خود را، برقرار می‌کنند. اسلحه و مایحتاج دیگر خود را هم از هر راه ممکن، بدون در نظر گرفتن عدم مشروعیت آن تأمین می‌کنند و برایشان آفریقایی جنوبی نژادپرست، سوریّه عرب، اسرائیل صهیونیست، لیبی مسلمان - سوسیالیست! و یا آمریکای شیطان بزرگ و عناوین این چنین دیگر، کشک است. مهم مصالح اسلام عزیز! یعنی حفظ هر چه بیشتر قدرت و هیمنه این باند بی شرم و شرف و هویت است. از آن که بگذریم، هر چه با دادباد، ضرب المثل «دستمال و قیصریه» عاجزتر از آن است که بتواند ماهیت ضد بشری و ضد وجودی اینان را به درستی، منعکس کند.

در موضوع مورد بحث ما نیز، اکنون خمینی احتیاج دارد غیرت نداشته همین ارادل را، برای ادامه جنگ شعله‌ور کند. خمینی بهتر از خیلی‌ها می‌فهمد که دست نیاز خود را آن‌گاه که به سوی زنان دراز می‌کند، چه اعتراف مهمی را در محضر نظارت خودی و بیگانه بر زبان می‌آورد؛ ولی مسأله خمینی که آبرو و حفظ آبرو نیست؛ تا از اعتراف در مورد ته کشیدن نفوذ معنوی خویش در امر بسیج نیرو و انگیزاندن برای جنگ، شرم داشته باشد. او باید به همه دلایلی که می‌دانیم جنگ را ادامه دهد. کارگزاران وی نیز همان او باش یاد شده هستند. آنها را نیز فقط کششهای شدیداً عقب مانده، می‌تواند تکان بدهد. اینان به قول خمینی: «اگر صد نفر مرد را ببینند که می‌کشند، ممکن است خیلی چیز نشود» (۱۸) صد نفر انسان اگر تکه پاره شوند، در چشم این عفریت‌های توحش به اعتراف امام رذل خودشان هیچ مهم نیست؛ ولی پای زن که به میان می‌آید، طور دیگری می‌شوند! خمینی نیز همین را می‌خواهد. مضمون این ترحم این نیز هر چه باشد، برای خمینی ابدایم نیست. او نیک می‌داند که آلودگیهای جنسی در بین هم پالکیهای تبه‌کار و مزدوران بی شخصیت وی چه ابعادی دارد. او خوب خبر دارد که در صحراهای برهوت میدان جنگ، زنان چگونه به اسباب بازیهای بی حرمت شهوت پرستی این آلودگان تبدیل خواهند شد.

عزیزان مردم، خواه زن و خواه مرد، کدام حرمت را نزد این سیاه‌دلان داشته‌اند تا اینک زنان بی پنجاه در درون جبهه‌های ضد بشری داشته باشند؟ اینان حتی به کلاه شرعی هم نیازی ندارند بگذریم از فجایعی که در فرض اسیر شدن این زنان بر سرشان خواهد آمد، چه آن فجایع و رنجها، اصلاً سنگین‌تر و شدیدتر از وحشیگریهای این به اصطلاح خودیها نیست. مگر اینان با رحم بیشتری همین به اصطلاح جبهه رفته‌ها را (که به زور بسیج می‌کنند) می‌کشند؟ مگر در صورت خراب شدن اوضاع و ضرورت عقب نشینی، به دست خودشان، عزیزان مردم را از پشت هدف قرار نمی‌دهند؟ می‌دانیم که این رسم گرگ صفتانه این باند خون آشام، تاکنون بارها افشا شده است. به تازگی هم در رابطه با شکست همین والفجرهای اخیر، متن نوار صدای نحس فرماندهان جنایتکار خمینی مبنی بر کشتن نیروهای خودی در حال عقب نشینی، توسط مجاهدین خلق منتشر شده است (۱۹). خمینی برای حفظ سیطره خویش هیچ حرمت و

مرز و اصلی را محترم نداشته و نخواهد داشت.

بن بست تاکتیک تازه خمینی

باید دانست خمینی با همین مضمون که گفته شد، ناچار است تا حدود زیادی با دگمهای همین لایه اجتماعی مدارا کند. ضد و نقیض گویی سران رژیم در مقابله با این اوباش نیز از همین تضاد ناشی می شود. از یکسو بقای اینان به خاطر بقای رژیم و بقای خمینی، حیاتی است. بنابراین نباید آنقدر میدان پیدا کنند که زمام امور را از دست مزدوران مورد اعتماد خمینی (رئیس جمهور، رئیس دولت، رئیس مجلس، و...) بدر آورند. از سوی دیگر نباید آنقدر در مهار به اصطلاح نظم و قانون! حکومت قرار گیرند که ذات مهاجم و آشوب زی اینان، روبه زوال رود. این است که در مجموع یک سیاست شل کن، سفت کن توسط رژیم در این رابطه، پیش گرفته می شود، که البته نهایتاً عنصراً شل کن در این معجون غلیظتر است و از جانب شخص خمینی، دامن زده می شود. اکنون که عملاً خمینی فتوای دفاع داده است و سپاه شراکت نیز، تمامی مردم را تحت فشار گذاشته اند که با پر کردن پرسشنامه های «تعیین تکلیف» به انتخاب یکی از دو مرگ یعنی مرگ در جبهه یا مرگ در مجازات بپردازند و زنان هم از این امر مستثنی نیستند! صحنه عجیبی بوجود آمده است. هیچ کس در ایران در تمام شهرها و روستاها و برزنها ایران، نمی تواند بی طرف بماند. یک طرف قضیه پذیرش مرگی زیر سایه حقیر تسلیم است، و در جانب مقابل عصیان و روی آوردن به اردوگاه «صلح» که پرچم آن از دیرباز به دست «مقاومت انقلابی و عادلانه» قرار دارد. در آنسوی که دعوت به مرگ دندان کریه خویش را بی پرده پوشی به همگان نشان می دهد، اولویت با جنگ است مزدوران رژیم نیز، به لحاظ حساسیت سرنوشت ساز جنگ برای رژیم، از این امر مستثنی نیستند. رفسنجانی به تازگی گفته است که کادرهای اوباش سپاه و کمیته هم باید به جبهه ها بروند. لیست بالا بلندی نیز از اسامی تلف شدگان این اوباش در جریان تهاجمهای اخیر رژیم وجود دارد. این یعنی که زنان اینان نیز از بلیه بی که تاکنون به دست امام رذالت بر وجود زنان شریف و به ویژه فرزندان انقلاب و مقاومت باریده است، بی نصیب نخواهند بود. بدین ترتیب است که شب سرمستی این اراذل در حال سپری شدن است. یعنی اینان نیز باید زنان خود را در معرض آنچه که خود کرده و می دانند از چه قرار است، قرار داده و تقدیم تنور امام! کنند. این در حالی است که امواج عصیان علیه جنگ، لاجرم گسترش می یابد. اینک فضا بر مردم بسیار سنگین تر از دوره بمباران شهرها است. اینک مرگ درب تمامی خانه ها را به صدا در می آورد و می خواهد همه و به ویژه جوانان و نیروهای کارآمد جامعه را در کام خود نابود کند. مزدوران بطور جریانی، قایم شدن را مزمه می کنند، و با الفبای منطق خشم خلق آشنا می شوند. سپاه رسماً فرمان داده است که مزدوران حتی المقدور با لباس قرم و تیپ ویژه خودشان در میان مردم ظاهر نشوند. مزدوران بعلاوه آنکه باید زنان خودشان را نیز به امام رذالت پیش کش کنند، امکان زورگویی و بی وقت و نفس کش طلبی ضد اسلامی و ضد انقلابی را که تشفی عقده هایشان بود، باید رها کنند. خوب می توان فهمید که سرپرست جنایتکار بسیج به دنبال فرمان امام جنایتکار خویش، چرا به اراذل اطمینان می دهد که در مراحل آموزش نظامی زنان شئون اسلامی! رعایت خواهد شد؟

خمینی خود به دافعه اقدامات تازه اش در میان نیروهای مورد بحث واقف است. ولی چه می تواند بکند؟ او اگر به نعش خونین و... همین زنان نیاز مبرم نداشت که از آغاز شروع نمی کرد. راستی که خمینی در بن بست افلاس عظیمی قرار دارد؛ وگرنه چگونه حاضر خواهد می شد که به دست خود خانه خویش را این چنین خراب کند؟ اکنون حزب اللهیها باید امتحان بدهند؟ راستی چگونه امتحان خواهند داد؟ آیا به همراه زنان خویش، جان و خانواده خویش را در طبق اخلاص خواهند گذاشت؟ بر پایه کدام اصالت از این فماش آلوده چنین انتظار می رود؟ آیا جز آنچه که بر «اسطوره وحدت روحانیت» رفته است می توان از اینان توقع داشت؟ آخوندها که بدون خطرات و زحمات این اوباش، از مزایای حاکمیت فقیه برخوردار بودند صدایشان، نه بر سر ارزشهای بر باد رفته فراوان این ملت، بلکه بر سر مساله ادامه جنگ، و عوارض آن در آمده است. و خمینی را سخت از خود عصبانی کرده اند. هر کسی که لایه مورد بحث را بشناسد، خوب می داند که ماجراهای درون آخوندها چگونه و با چه سرعتی به میان اینان انتقال می یابد؛ و اشکالات شرعی آخوندهای ولایتی چنانکه اشاره شد، همواره در میان حکومتیها مخاطبین و موافقین مهمی خواهد یافت. تازه خود این اوباش که با خطرات بیشتری از آخوندها روبرو هستند، مشکلات ویژه بسیاری دارند. که نیاز به شرح و تفصیل ندارد. ناگفته پیداست که هر چه عصیان مردم علیه دفاع خمینی همه جانبه تر باشد، سرعت انفعال و تجزیه، چه در میان آخوندها و چه در میان لایه اوباش مورد بحث، شدیدتر خواهد بود. راستی که به قول مسئول شورای ملی مقاومت: «روزگار» تعیین تکلیف "مردم با رژیم فرار سیده است". بنابراین جز فراخواندن مردم به مقاومت و تجهیز و تسلیح و رهبری آنان برای مقاومت در مقابل رژیم، هیچ راه شرافتمندانه ای وجود ندارد. پیدا است که مقاومت نیز بدون الزامات آن، که در مصاف با خمینی، انحصاراً در شیوه مسلحانه و چتر شورای ملی مقاومت خلاصه می شود، و سخن مضحکی بیش نخواهد بود؛ یعنی که در امتحان سرنوشت حزب اللهیهای خمینی، تمامی داعیه داران آزادی، استقلال، صلح، خلق و... نیز با امتحان تازه ای که هیچ راه فراری نیز باقی نمی گذارد مواجه هستند. هر کسی که این پا و آن پا کند، با خمینی رفته است.

به هر ترتیب این تلاش تازه خمینی، که ضمناً چنان که اشاره شد، آخرین فن این غول است و یک قدرت به اصطلاح مذهبی بالاتر از این چیزی برای گفتن ندارد، تا مردم را به میدان بیاورد، چنان که از بهارش پیداست، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت؛ و خمینی در بدترین شرایط و به هنگام زوال کامل مشروعیت جنگ ضد مردمی این فن را به کار گرفته است. اکنون که حدود یک ماه از این ترفند شرعی! تازه می گذرد، جز سرو صدای همیشگی، کاری صورت نگرفته است؛ مگر نه که بیشتر مردم، در مقابل این بیماری در طی ۵ سال عمر این جنگ ضد میهنی، واکنش سینه شده اند. این همان مردمی هستند که تاکنون همواره در کارخانه ها، روستاها، ادارات، موسسات، مدارس و دانشگاهها و... جای جای میهن در خون تپیده ما، در معرض تکلیف شرعی و «فرمان امام» قرار گرفتند و به اجبار، به جبهه ها فرا خوانده شدند و در ضمن هزاران محمل و راه چاره توسط آنها، برای ناکام کردن دیو خون آشام جماران، با موفقیت ابداع و به کار گرفته شده. باید یقین داشت که این بار مردم، که در معرض انتخاب حادثی قرار دارند، و امکان پیوستن به پرچم نظامی «حداکثرتهاجم» در پیش پایشان قرار دارد، مرگ در زیر یوغ خمینی را انتخاب نخواهند کرد. مگر آن که باور

کنیم که عفریت استبداد، می‌تواند یک خلق آنهم خلقی سرشار از تجربه انقلابی و بازوان شرفساز مقاومت مسلحانه را، در هم بشکند. در صف آرایی کنونی صحنه میهن ما، فقط خمینی است که با رو کردن این آخرین کارت خود (فتوای دفاع یا جهاد) مشت خالی خویش را در معرض تماشای خلق و ناظران جهانی باز کرده است. مرعوبین و متزلزلها و مذبذبهها نیز در این آزمایش تاریخی چون خشت خام باران دیده، از هم وا می‌روند، ولی مردم، هم آنان که خمینی را هر شب و هر روز با زهر کامی فراوان تجربه می‌کنند، تاکنون هم بهای مقاومت را پرداخته‌اند و هم خطر همکاری نکردن با ماشین جنگ ضد میهنی را پذیرفته‌اند. اکنون که دیگر دست خلق نیز از آنچه باید برای پی ریزی کاخ آزادی و استقلال خویش بکار بندد خالی نیست، باید بر حتمیت پیروزی خلق، سوگند یاد کرد.

دروود بر «خلق قهرمان ایران»

- ۴- همان کتاب و فصل - مساله ۲
- ۵- همان کتاب و فصل - مساله ۱۲
- ۶- قابل یادآوری است که: اهل ولایت آن دسته از آخوندها هستند که در مورد امامان شیعه عقاید غلوآمیزی دارند و دیگران را به سنی مآبی متهم می‌کنند. گلپایگانی و مرعشی نجفی که هر دو از مراجع تقلید معروف هستند از همین ولایتیها به حساب می‌آیند. در درون حکومت نیز عناصری مانند محمد یزدی، آذری ققی، صافی گلپایگانی و ... عده‌ای دیگر از خبرگان شورای نگهبان و مجلس نیز از این دسته به شمار می‌آیند.
- ۷- نطق خمینی در روز ۴ فروردین ۶۵
- ۸- رجوع شود به مطلبی از نگارنده تحت عنوان «حرف آخر...» نشریه شورا، شماره ۵
- ۹- سخنرانی خمینی در ۴ فروردین ۶۵
- ۱۰- همین سخنرانی
- ۱۱- سخنرانی خمینی در حضور زنان حزب اللهی - ۱۱ اسفند ۶۴
- ۱۲- نطق خمینی - ۴ فروردین ۶۵
- ۱۳، ۱۴، ۱۵- همان سخنرانی
- ۱۶- می‌توانید به مقالات «چشمداشت به مراجع ارتجاع» (نشریه شورا ۳ و ۴)، «ناقوس مرگ» (نشریه شورا ۱۳ و ۱۴) و «سیاست صلح شورا» نشریه شورا شماره ۱ مراجعه کنید.
- ۱۷- نشریه شورا شماره ۱۷، ص ۶۹
- ۱۸- نطق خمینی - ۱۱ اسفند ۶۴
- ۱۹- نشریه مجاهد - شماره ۲۸۴

منابع و توضیحات:

- ۱- کتب فقهی از جمله تحریر الوسیله خمینی ج ۱ - فصل دفاع - مساله ۱
- ۲- همان مأخذ
- ۳- همان کتاب و فصل - مساله ۳

جهانی و معادلات مربوط به تولید، عرضه و تقاضا مشخص و معین کرد و آمار و اعدادی به دست داد. اما ضایعه‌های فرهنگی - هنری و کشتار جوانان بالنده‌یی که ثمرات و حمل کنندگان هسته‌های این فرهنگ هستند، به هیچ وجه قابل ارزیابی و تخمین با معیارهای رایج نمی‌باشند و ارتجاع، تا آن جا که توانسته است، چه به عنوان «انقلاب فرهنگی» - بخوان کودتای ضد فرهنگی - و چه از طریق اشاعه مائده‌های سفره گندیده خود، یا احضار ارواح فسیلهای ضد فرهنگی بر فرهنگ پیشرو تاخته و به آن صدمه زده است. اخیراً به دنبال وفات دکتر ساعدی، باز هم دستگاههای تبلیغاتی و بنگاههای سخن‌پراکنی جماران فرهنگ آخوندی خود را در جعبه‌های شیشه‌یی به نمایش گذاشتند و به لجن پراکنی بر علیه فرهنگ پیشرو پرداختند.

دست‌اندرکاران و مشاطه‌گران حکومتگر به هلهله و پایکوبی پرداختند و عربده کشیدند. اما غافل از آن بودند که ساعدی فرزند مردم مقاومی بود که در عرصه فرهنگ بالنده خود هرگز از پرورش هنروران تئاتر و نیز داستان‌سرایان، شاعران، ادیبان و... در مضیقه نمانده است.

در حالی که حداقل پانصد سال است که پاهای کثیف شیخ در چکمه منفور شاه فرو رفته و ارکان این نهاد عفونت‌بار تا گردن به گل ولای و لجن سلطنت آغشته شده و در حالی که هنوز مردم ایران عکسهای کسانی مانند فلسفی خائن و همکاسه او ارتشید زاهدی را فراموش نکرده‌اند، جیره‌خوران نشریه جمهوری جهنمی و اطلاعات سعی کردند نویسندگان و شاعران معاصر و به خصوص زنده یاد ساعدی را با اتهاماتی که بر ازنده فرهنگ آخوندی بود تخطئه کنند.

آن چه موجب بگیریان روزنامه‌های رسمی در این مورد نوشتند حالت نوعی تسویه حساب و به اصطلاح زهر چشم گرفتن از جامعه هنرمندان و روشنفکران ایرانی را داشت. ارتجاع نمی‌توانست همدردی آشکار لایه‌های وسیعی از مردم و نیز نویسندگان و هنرمندان ایرانی را، حتی در ساده‌ترین صورت آن، تحمل کند. سکوت اولیه روزی نامه‌ها و بعد حمله تشنج‌بار و احمقانه آنها بر علیه چهره‌های فرهنگی و اتهامات بی‌اساس راجع به وابسته بودن هنرمندان بزرگ ما، که ساعدی سمبل آنان بود، همه و همه دلالت بر خشم و کینه اینان با هر پدیده نوین، که بویی از تمدن نو و امروزین به ارمغان آورد، داشت. به علاوه فریادهای ابلهانه این قلمزنها می‌زدور، حکایت از درد عمیقی نیز داشت که آنان نسبت به ساعدی، به خاطر همکاری او با مقاومت مسلحانه در دل انباشته بودند. سردمداران این بینش و حتی عناصر درجه دو و سه آن هیچ گونه پیوندی بین مقاومت و چهره‌های آگاه فرهنگی و اجتماعی را نمی‌توانند تحمل کنند؛ غافل از آن که این پیوند، پیوندی طبیعی و رو به آینده است و دقیقاً از بالتدگی نیروهای مخالف ولایت فقیه، که در شورا متشکل شده‌اند، سرچشمه می‌گیرد.

کسی نیست از گردانندگان معرکه بپرسد آخر شما را به هنر و فرهنگ و شعر و نمایشنامه چه کار؟ شما کاریکاتورهای جاندار وارث همان جادوگران و دعا نویسانی هستید که می‌خواستند با رقص باران، مزرعه را آبیاری کنند، و با فوت و دخیل بستن و جن‌گیری مریض را شفا دهند! چرا دنبال همان کار و کاسبی اجدادی خود نمی‌روید و دست از سر یک مملکت بر نمی‌دارید؟

ولایت ماموت،

فرهنگ و هنرهای زیبا

یوسف جوان

ولایت ماموت و فرهنگ

بانگ بلند دلکش ناقوس
در خلوت سحر

با هر نوای نغزش رازی نهفته را
تعبیر می‌کند
وزهر نواش
این نکته گشته فاش
کاین کهنه دستگاه
تغییر می‌کند

واو مزده جهان دگر را
تصویر می‌کند.

نیما یوشیج

در این چند سال، ایران فاجعه‌های زیادی را به چشم دید که اعدامهای سلسله‌وار و بی‌وقفه، تلفات انسانی دیگر شامل کشته و معلولهای جنگ، ضربه دهشتناک به فرهنگ و هنر بالنده، و برباد رفتن دستمایه‌های طبیعی کشور ارکان آن را تشکیل می‌دهند. اگر چه برای جبران ضایعه‌های اندوهبار انسانی نمی‌توان ارزش و معادلی تعیین کرد، ولی حداقل می‌توان از آن آمار به دست آورد. سرمایه‌های طبیعی را نیز می‌توان با نرخ رایج روز و بازار

می بینیم که تک تک این حضرات که، در اثر مزه شیرین قدرت و سرکوب، خودکم بینیشان به خود بزرگ بینی کاذب بدل شده چه ادعاها که ندارند. هر کدام از اینها می خواهند در صدور فتوای هنری و علمی - که به سنگ نبشته های میخی عهد دقیانوس می مانند - از دیگر رقبا سبقت بگیرد؛ آن هم با همان ادب و ادبیات خط میخی که خود به خوبی محتوای اندیشه آنها را بر ملا می کند.

اگر قبل از سال ۵۷ فقط یک نفر می خواست، در کنفرانس شمال، برای وزارت به اصطلاح فرهنگ و هنر خط مشی تعیین کند، امروز همه از رفسنجانی و خامنه یی و آخوند محمد تقی جعفری و هر کس که یک بلندگو به دستش برسد، می خواهد برای هنر و فرهنگ قانون و ضابطه تعیین کند و آن را دقیقاً به مسیر برنامه اصلی یعنی جنگ افروزی بکشاند؛ حال آن که چیزی که به وسیله آنها تبلیغ می شود موجود عجیب الخلقه و ناقصی است که در زیر ضرب چاقوی هفت ساله به شکل هیولای هفتاد ساله در آمده است و با همه چیز ربط دارد به جز فرهنگ انسانها.

هر آن چه توانستند از امیدهای بزرگ فرهنگی، اعدام و زندانی کردند و هر کس هم که جان سالم به در برد و یا در تبعید به ابدیت شتافت، می خواهند لو شش کنند، و تازه قلمزن مزدور اطلاعات، پس از تمام ناسزاها به فرهنگ و هنر زنده متعجب است که چرا هیچ هنرمند و نمایشنامه نویس و فیلمساز «مردمی» نمی آید «حماسه های [تنور] جنگ» را به صورت آثار هنری خلق کند! البته نویسندگانی که بتوانند این گونه «رتالیسم» اسر بریده و آخوندی مورد نظر را به وجود بیاورند وجود دارند، ولی در میان نمایشنامه نویسان، شاعران و قصه پردازان معاصر و مترقی نباید دنبال آنها بگردند. چنین مخلوق اعجوبه یی را فقط در همان دخمه های ماموت و از درون تابوت مومیاییهای قبل از تاریخ می توان پیدا کرد.

ارتجاع به خوبی می داند که روشنگران متعهد می توانند عزیزترین سرمایه های یک سرزمین و یک نسل باشند؛ چرا که چراغ اندیشه آنان می تواند چونان مشعلی در دست یک نسل پر شور و رو به آینده بدرخشد. آموزگاران، استادان، هنرمندان، شاعران، نویسندگان و تمام کسانی که به نحوی با کارهای فرهنگی، هنری، تربیتی و فکری سر و کار دارند، می توانند نیروی عظیمی در پرورش یک نسل به کار بیندازند. ارتجاعی که بچه ها را از نیمکت کلاس برای جبهه شکار می کند طبعاً از چنین نیرویی هراس دارد. نیروی آگاهان جامعه برای یک سرزمین از هم پاشیده و ویران که دو هزار و پانصد و هفت سال است تحت یوغ نظام شاهنشاهی در اسارت بوده، نیرویی ضروری است که می تواند با پیشاهنگی نسلی از مقاومت پیشگان به کار ترمیم ویرانه موجود بپردازد. طبعاً این روشنگران به عنوان نیروی باارزش هنگامی می توانند نقش خود را ایفا کنند که از خود ابتکار به خرج بدهند و نگذارند رودخانه حوادث مثل ماهی بی جان آنها را به هر طرفی بکشاند.

روشنگران در سرنوشت یک جامعه نقش تعیین کننده یی بازی می کنند. متحرک ترین بخش روشنگران، انقلابیونی هستند که عملاً آرمانهای یک خلق را به پیش می برند. در میان روشنگران کسانی که به یک درک پویانده و عالی از مسیر تحرک توده ها رسیده اند در پهنه های وسیع ادبیات و هنر فعالیت می کنند و به قول زنده یاد ساعدی «در جرگه رزمندگان دیگر قرار می گیرند». تعدادی از روشنگران در دو نظام اخیر بر علیه اندیشه

استبدادی حاکم درگیری داشتند و در راه آرمانهای خود تا بالاترین مدارج شتافتند. تا تاریخ پابر جاست، نامهای بلندی را که در این برهه پر تلاطم و در این قرن حماسه بر بلندای عطوفت به هر رنجی، تن در دادند و حتی در آتش سوختند و پیر شدند فراموش نخواهد کرد؛ روشنگرانی که به راستی از سلاله کریمپور شیرازی، گل سرخی، فرخی یزدی، عشقی و زنده یاد ساعدی بودند.

این روشنگران با روشنفکران آزمایشگاهی تفاوتی عظیم و کیفی داشتند. این نامداران، همانند دیگرانی که دیدگاهشان مترقی و مردمی است، به این واقعیت باور آورده بودند که هنر و ادبیات جامعه ایران جدا از تحولات میهنشان امکان رشد ندارد. پس از آن نیز به مسیر اصلی این تحول در چار چوب تاریخی (زمانی - مکانی) خود روی آوردند. کسانی که از قبول این حقیقت عاجز بودند، همان هنرمندان و روشنفکران آزمایشگاهی هستند که هنر را فقط عرصه «تجربه خصوصی» می دانستند و منکر رابطه فرهنگ و تحول بالنده سرزمین مادری خود بودند. اما خود آنها نیز، در اثر فشار طوفان قیام ضد سلطنتی سر از بارگاه سلطنت طلبان در آوردند و کسی نیست از آنها بپرسد مگر نه این که هنر به زعم شما جدا از پایگاه و خاستگاه اجتماعی بود و هیچ ربطی به آن نداشت، پس چطور شد که با به هم خوردن تعادل ظاهری جامعه و مشخص شدن رده بندیها، ناگهان هنر با پایگاه و جهتگیری بختیار و شاه بچه ارتباط پیدا کرد؟! آیا جای خشم و تأسف نیست که همین اندیشه نیمه جان و تکنیک فربه کسانی که از دسترنج یک ملت پروار شدند، به مصرف نیروهای استبدادی و کسانی که رویای خوان نعمت دیروز را در سر می پروراندند برسد؟! آیا سزاوار است که برنده واقعی این وضعیت، حکومت غداری باشد، که بختک فرهنگی مبتذل و ضد انسانی را به طرز رقت انگیزی بر ارکان یک کشور مسلط ساخته است؟

ولایت ماموت و هنرهای زیبا

فرهنگ عزا و نوحه، فرهنگ علم و کتل، فرهنگ مرده پرستی، فرهنگ خرافات و جادو و جنبل؛ فرهنگ پذیرش مرگ کور و قضا و قدر، و بالاخره فرهنگ تن به تنور جنگ سپردن، همه جلوه های هوای مسمومی هستند که ولایت فقیه به ارمغان آورده است. ضدیت اینان با جلوه های اخص فرهنگی که در «هنرهای زیبا» متبلور می شوند دقیقاً از دیدگاه به غایت منحط ولایت ماموت سرچشمه می گیرد. ساعدی در نوشته های اخیرش از ضد فرهنگ ارتجاع برشهایی استادانه می زند و به طور مثال کارکرد «نمایش در حکومت نمایشی» (۱) و سوء استفاده این جماعت از هنر تئاتر را به خوبی می شکافت. دکتر ساعدی به خوبی نشان داد که چگونه گردانندگان «امت همیشه در صحنه» برای جار و جنجال و هیاهو، احتیاج به خیمه شب بازی سرتاسری دارند، تا صبح و شب بر صفحه تلویزیون صحنه هایی از جبهه های خانمانسوز جنگ تا قلب شهرها و نمایش جمعه و غیره را به «نمایش» در آورند. هنرهای دیگر نیز از دست ارتجاع جان سالم به در نبرده اند. مجسمه سازی همواره در فرهنگ ما و به خصوص از جانب نهادهای ارتجاعی به طور غلط معادل با بت سازی و بت پرستی به حساب آمده و هرگاه هم یک دولت استبدادی، استفاده یی از آن به عمل آورده، این بهره وری را که می تواند در راه مثبت شکوفا شود، در کانال منفی به کار برده است. حال آن که

در صورت استفاده از پتانسیل این هنر و پرورش آن، مجسمه‌سازی همانند دیگر هنرها، می‌تواند به عنوان یکی از راه‌های بیان و خلاقیت شکوفاتر گردد. نمونه این کارکرد پوینده، پیکره‌های رضا اولیا و تندیسهای خلق شده توسط مجسمه‌سازان مترقی و انقلابی در طول انقلابهای دیگر جهان است؛ مجسمه‌هایی که خاطره قهرمانان ملی و انقلابی، رزمندگان و عزیزان یک سرزمین را تجسم بخشیدند.

از موقعیت اسفبار مجسمه‌سازی که بگذریم، در عرصه سایر هنرهای تجسمی و ترسیمی نیز وضع بهتری را مشاهده نمی‌کنیم. ولایت ماموت همه چیز را به آتش کشیده است. نقاشی و نگارگری که همواره یکی از برترین وسیله‌های بیان عواطف انسانی، حکمت، اندیشه و آفرینندگی در طول تاریخ بوده و تمامی تمدنها را از سپیدگاه زایش آنان، تا امروز، همراهی کرده به نحو دیگری مثله شده و هویت خاص خود را از دست داده است. نگارگری جادویی دارد که می‌تواند گاه سخن دهها کتاب را در یک نگاره ترسیم کند. اما وقتی این هنر، زیر سر نیزه می‌رود و هنرمندانش مجبور می‌شوند هر چرخش قلم موی خود را با فشار تیغ بر پشت گردن رسم کنند، چنین هنری تمامی نیروی شگرف خود را از دست می‌دهد. روزی نامه‌های دولتی و از جمله «کیهان ضد فرهنگی» هر روز چهره‌های هنرمند نمای روحانی متخصص در «هنرهای وابسته»! و «تذهیب و تشعیر و سوخت گل و مرغ» را معرفی می‌کنند. محمد تقی جعفری با لهجه مخصوص حوزه و ظاهراً با علم کلام و در واقع با منطق بی‌سروته، در فصلنامه به اصطلاح هنری خطوط اساسی هنر میخی را ترسیم می‌کند.

مهره‌های این دستگاه فرسوده برای هنرهای سنتی نظیر منبت‌کاری، خطاطی، قلمزنی، تذهیب و چیزهایی از این قبیل اهمیت بیشتری قائل هستند. در حقیقت راز این پشتیبانی در جوهر هنری یا جلوه فرهنگی این رشته‌ها نهفته نیست. این پرورش هنر نمایانه توسط شیخانه دلقکان نیز جوهر ارتجاعی دارد و از موضعی عقب مانده است. لازم به تأکید نیست که کلیه رشته‌های فوق به عنوان جلوه‌های کلاسیک فرهنگ به دلیل داشتن پتانسیل برای هدایت به سمت رشد بیشتر، ارزش خاص خود را دارند. اما ارتجاع، این کاریکاتور جاندار که این چیزها را نمی‌فهمد. اگر از زاویه خاص به مسأله بنگریم، این حرص و ولع در پرورش یک نوع صنایع دستی به خصوص، به جبران حقارتی است که فرآیند رشد صنعت بزرگ و خارج شدن این نوع کارگاه‌های دستی و مبتدی از مسیر تولید، در این لایه‌ها ایجاد کرد. طبعاً این به معنای انکار تفکر منحنی حزب‌الله که به سوی سنگواره‌های قدیمی نیز تمایل دارد، نیست. بنابراین، آنها به‌طور غریزی هم که شده، هر چیزی را که با آن نوع تولید منافات داشت و منکوب صنعت مدرن گشت، امروزه ارج می‌نهند و به خیال خود دارند هنرهای سنتی یا ملی را اشاعه می‌دهند! اما حتی در این رشته‌ها نیز — همانند شعر و ادبیات — حکومتگران به هیچ وجه موفق به جذب هنرمندان ورزیده نشدند.

علاوه بر نقاشیهای جنگ‌افروزی، مینیاتور به صورت هنر اصلی ترسیمی درآمده است و کاملاً مانند مینیاتورهای با ارزش کلاسیک ترسیم می‌گردد. تنها فرقی این است که خیام از لُهو و لعب دوره جوانی توبه کرده و با سگرمه‌های در هم و چشمهای خون‌غضب، تسبیح به دست گرفته است. درست در همین نقطه است که هنر نگارگری، ادبیات و علامه محیط طباطبایی، در یک آش هفت جوش با هم تلاقی شگفت‌انگیزی پیدا می‌کنند! طبق خبری که به وسیله «کیهان فرهنگی» منتشر گردید (۲)، سربراه شدن خیام هم در اثر تحولات اجتماعی

و «انقلاب فرهنگی» چند سال اخیر است که در طی آن خیام از طریق مرشد محیط طباطبایی مطلع گردید که در مورد صحت رباعیات خودش دچار توهم بوده است! مرشد محیط طباطبایی که هم‌سن امام است، قبلاً شش هزار مقاله برای برنامه «مرزهای دانش» در «زمان طاغوت» نوشته است — شاید هم شصت هزار مقاله، چون دروغ شاخدار که مایه نمی‌خواهد! سنگواره گرامی ما تحقیقات دیگری هم در زمینه علم و ادبیات دارد که از زمان تلمذ در «مکتب ملا علی پسر حاجی حسن، مکتب دار زواره»! روی هم انباشته و فقط در سایه «جوش فرهنگی» (بخوان کودتای فرهنگی) موفق به اثبات تحقیقات تاریک‌بوت بسته و تاریخی خود گردیده است.

گرچه نیما و دیگر چهره‌های معاصر بارها مورد حمله مزدوران جهل قرار گرفته‌اند، اما هنوز، به‌طور رسمی، نوبت مولوی و جامی و فردوسی نشده است؛ ولی تا همین مرحله، بنابر تحقیقات مرشد محیط طباطبایی، خیام دانشمندی حزب‌اللهی بوده و اصلاً «دماغ شعر نداشته» (۳) و این اشعار ضد انقلابی و کفرآمیز را هم کس دیگری گفته و به نام او چاپ زده است. باز هم بگویید در این حکومت کشفیات هنری و علمی کم به وقوع پیوسته و رازهای چند هزار ساله برای اولین بار افشا نشده است! آن از اختراعات علمی دو سال پیش و احداث راکتورهای اتمی یک متری و آجری و این هم از هنر و ادبیات امسال؛ دیگر بیش از این از ولایت ماموت چه می‌خواهید؟!

از تلاقی شگفت ادبیات و مینیاتور که بگذریم، باید از کسانی که به هر حال به این نعش از نفس افتاده هنر اجازه تنفسی بریده و اندک را می‌دهند ممنون هم باشیم! چون فیلسوفان دیگری از جناحهای دیگر این معجون با دین‌پناهی کذابی خود، ادعا می‌کنند که نقاشی مانند بسیاری دیگر از هنرها و آفرینندگی‌ها، فضولی در کار خداست، و لاجرم باید از آن صد در صد چشم‌پوشید و یا این که به نحوی در هر اثر به نقص ذاتی در انسان — به زعم آنها — اشاره‌ی کرد. یکی دیگر از استدلالات عالمانه علیه این هنر آن است که چون نگارگر نمی‌تواند به نقاشی بی‌جان خود جان بدهد، آن نقش و نگار — به خصوص اگر چهره انسان باشد — نقاش را نفرین می‌کند!

از هنرهای تجسمی و ترسیمی به موسیقی می‌رسیم. موسیقی نیز از روز اول و به صورت هفته به هفته از رسانه‌های عمومی و صدا و سیمای جهل، به اسم این که همه نوع موسیقی، لُهو و لعب است، برچیده شد و فقط همه‌های دسته جمعی موسوم به سرود، که مضمون آنها نیز زنجموره‌های ارتجاع است، اجازه پخش دارند. هنوز که هنوز است، بین فقها در بالا و پیروان جناحهای مختلف در پایین بحث بر سر حدود موسیقی و ارائه یک معیار مشخص ادامه دارد و درگیری مربوط به آن هم روز افزون است. در شش ماه اول انقلاب ضد سلطنتی، که هنوز مهره‌های ارتجاع، بر رادیو تسلط کامل پیدا نکرده بودند، عناصر مترقی موزیک مبتذل بازاری را حذف کردند و به جای آن سرودهای مترقی و ترانه سرودهای انقلابی را در برنامه‌ها پخش نمودند. اما پس از یورش کامل ارتجاع، سردمداران حزب جمهوری اسلامی، آن موزیک مبتذل متعلق به زمان شاه را بهانه قرار دادند و از پخش هرگونه سرود و ترانه سرود، به خصوص آنها که جوهر بالنده داشتند، جلوگیری کردند.

در زمینه سینما جمهوری فقیهان هنوز نتوانسته بالاتر از حد فیلم «هنگ شترسواران» اثری تولید و عرضه کند. هنر سینما، که در ایران همواره وضع رقت‌باری داشته هنوز از

دست سوداگران و منفعت جویان زمان شاه نجات پیدا نکرده بود که به دست گردانندگان ظلمت ساز و آفتاب ستیز امروزی افتاد. مشکل بزرگی که سینمای قرن بیستم با آن روبرو است، این است که یک سر هر محصول سینمایی به گیشه بلیط، یعنی جیب تولید کنندگان، وصل است و یک سر دیگر آن به بوقهای تبلیغاتی نظام سلطه گر، در ایران این هر دو بلا مانند صاعقه به شدت بر سر سینما فرود آمدند.

در نظام سابق اکثر آفیلیمهای جاهلی - کلاه مخملی و محصولات بنجلی رواج داشتند که در آن آمال توده ها از طریق غیر واقعی و به طور کاذب ارضا می شد و به طور مثال با پیوند دختر فقیر و پسر بانکدار - یا برعکس - می خواستند فواصل پر ناشدنی طبقات را رفع و رجوع کنند. بسیاری از فیلمها نیز رونوشت های درجه سه فیلمهای ایتالیایی، هندی و غیره بودند.

سینمای تحت سلطه جمهوری طاعون، نیز اثری که کيفاً با رونوشت های مهوع قبلی متفاوت باشد تا کنون به وجود نیاورده، و تا ابدالدهر هم نمی تواند بیاورد. سینمای فعلی ایران، دچار همان جذامی است که پهنه تئاتر و نمایش را فراگرفته است. سینمای نظام قبلی در کلیت خود رونوشت و یا دنباله رو کمپانیهای معلوم الحال خارجی بود (۴)، که بیشتر بر دو پایه سکس و خشونت قرار داشت. تنها تغییری که در هفت سال اخیر در سینما به وجود آمده این است که پایه اول حذف شده و مضمون خشونت و حشانه، که یادآور حرکات محمد منتظری است، بسیار پررنگ تر شده و کیفیت جدیدی به خود گرفته است. نام آن را نیز حرکات مثلاً رادیکال و انقلابی گذاشته اند! این تغییر هم صرفاً یک جابجایی برای پاسخگویی به نیازهای یک رژیم آشوب طلب و بحران ساز است.

سینما به خاطر آن که از سایر هنرها بیشتر به سرمایه و ابزار تکنیکی و فنی وابسته است، نسبت به سایر هنرها نیز مقیدتر است. به طور مثال، شاعر با قطعه ای کاغذ و یک خودکار می تواند اثر خود را بسازد و تنها در مرحله بعد مستلزم مقدار محدودی امکانات برای چاپ و هزینه مربوط به آن است. اما هنر سینما از روز اول تولید و تنظیم، احتیاج به صرف هزینه کلان و امکانات وسیع دارد. چه حکومتگران قبلی و چه سرمداران امروزی همواره سعی کرده اند با سوء استفاده از این وضع خاص، هنرمندان ترقیخواه و کارگردانانی را که می خواهند به دنبال یک هنر سالم و شکوفا پیش بروند، تحت فشار قرار دهند. رژیم فعلی با سوزاندن تمام امکانات و با سنگ انداختن در راه هنرمندان آرمانگرای سینما می خواهد همه را به راه بی آینده و محکوم به زوال خود بکشانند، ولی نباید تعجب کرد اگر تا به امروز از جذب تمامی چهره های پر ارزش هنری عاجز مانده و به تعدادی هنرباز درجه سه قناعت کرده است هنرمند آرمانگرا، طالب محیطی دموکراتیک، است تا بتواند در پرتو آن هنر و آرمانهای خود را عرضه کند و استبداد با چنین خواستهایی ستیز ریشهیی دارد. با توجه به همین امر، دولت با امکان دادن به سوداگران فیلمساز و در اختیار گرفتن استودیوها و کارگاههای تولید برنامه در رادیو تلویزیون، تنها آن ضد هنر سر و پا بریده ای را که با خواسته های تفاهم دارد، می سازد و پخش می کند - مانند فیلم «یاد» که در زمینه جنگ و آتش افروزی و به وسیله نیمچه فیلمسازان مورد حمایت آنها تولید گردید. تعدادی از کارگردانان ترقیخواه از همیاری با ارتجاع سر باز زده اند و برخی نیز به خوان نعمت روی آورده اند و برای به دست آوردن یک فرصت حقیر، تن به همکاری با

دست اندرکاران حاکمیت جهل و تزویر دادند.

شعر و ادبیات این مقطع چند ساله نیز وضعیت بر همگان روشن است. اگر شاعران، ادیبان و نویسندگان بزرگی که در طول این هزار سال همواره در آثارشان با ننگ و نفرت از محتسب و زاهد ریایی و پرده دار خونریز و شیخ شهر و مفتی صحبت کرده اند، امروز سر از خاک برمی داشتند، به علت فراوانی موضوع و در تضاد با هنگ معمین خونخوار، حجم آثار هر کدامشان حداقل سه برابر می شد! و البته این هم باز بسته به آن بود که بتوانند از چنگ قداره بندان روحانی جان سالم به در برند.

در هر صورت در فصلی که «قناری بر آتش سوسن و یاس» می سوزد، هنری که از دشنه سانسور سلطنت، نیمه جانی به در برده بود امروز با «کنده و ساطور خون آلود قصابان» تکه تکه گشته است. شعر و ادبیات به وسیله شیخ الشعراها، پاسداران سیاهی و دیگر قلمزنها و نیز در عرصه بوقهای مطبوعاتی و مجالس شعرخوانی، بیش از آن که بتوان گفت، آلوده شده است. هنرهای نمایشی، اعم از تئاتر و سینما، به صورت هیولای مثله شده ای در آمده اند. نقاشی و طراحی، موسیقی، تندیسگری، سینما، شعر، ادب و تئاتر، هیچ کدام، اگر خارج از کادر تفکر و ایدئولوژی نبود و مرگبار فقاقت عرضه شوند، اجازه زیستن ندارند. همه چیز باید مکتبی باشد و خطوط مکتب را مکتبدارهای زمان «اینیاس لوبولا» طرح ریزی کرده اند. بنابراین هر هنرمندی در هر کدام از این رشته ها، اگر اثری خلق کند، یا باید کار او گزارش مرگ و نیستی باشد و یا باید در مورد ریشه حوادث ساکت بماند. همین چند وقت پیش بود که مانند مالیخولیاییها که از همه چیز می ترسند اعلام کردند که هر نوع سمبل و نشانه و اشاره در آثار هنری ممنوع! شعر و داستان و نمایشنامه آن قدر با آن چه معرکه گردانان می خواهند، ستیز دارد که قلمزنها و ولایت ماموت بارها به آن اعتراف کرده اند و شکوه و گلایه سرداده اند.

با این وجود، این چند سال برای تالاب تفکرهای ارتجاعی، دورانی طلایی بود. تمام امکانات یک سرزمین، از اهرمهای قدرت گرفته تا امکانات فرهنگی، فرهنگسراها، رادیو - تلویزیون، تا وسایل فنی، لوازم چاپ و غیره در دست تکثیر و اشاعه محصولات متعفن دستار به سری خونریز و مشاطه گران او قرار گرفت. و چه افسوس که این دوران طلایی هر روز و شبش به وسیله مقاومت گسترده مردم به کام نگاهبانان آن زهر شد و می شود! با وجود چنین امکانات وسیع و آرایش به اصطلاح ضد امپریالیستی و حرکات افراطی در صحنه خاورمیانه و عربده های مستانه مثلاً رادیکال در صحنه بین المللی، ارتجاع از به خدمت در آوردن عناصر فرهنگی و ادبی مترقی، کاملاً عاجز ماند و تنها توانست از یاری معدودی قلمزن درجه سه و چهار بهره گیرد. فقط «حزب الله» برای حزب جمهوری فقیهان باقی ماند. و این «حزب الله» با هر چیز اصیلی، که یادآور و نماد فرهنگ باشد و هر چیز نوینی که راه را به جانب آینده بگشاید، ضدیت بنیادی دارد. آثار هنری و آموزشی موزه ها و گنجینه های نفیس فرهنگی در این میان به هیچ وجه استثنا نیستند. در هنگامه جنگهای جهانی برخی ملتهای درگیر جنگ، به قیمت تلفات انسانی، دستاوردهای هنری و فرهنگی خود را از موزه ها و نگارخانه ها به زیرزمینهای امن می بردند و نگاهبانی می کردند. برای یک مغز خشک و حسابگر، که همه چیز را «دو دوتا چارتا» می سنجد، این کار گروههای زیرزمینی که انرژی، وقت و نیروی انسانی بسیاری می برد و با مشکلات مضاعف جنگ و آشوب و کشتار

هم روبرو بود، ابلهانه به نظر می‌آید، اما آن هسته‌های مقاومت و آن مردمی که به آنها کمک می‌کردند، به خوبی می‌دانستند که با حفظ این آثار هنری آنها در حقیقت دارند گنجینه‌ها و نشانه‌های تداوم فرهنگی و نماد روح توده‌ها را حفظ می‌کنند. اگر این کار در ایران خونبار انجام می‌شد، می‌توانستیم این تجلیات روح مقتدر و جمعی خلق و سبک‌های تاریخی خود را، به دست نسل‌های آینده بسپاریم. در نبرد کنونی سرزمین ما - به خاطر آن که دشمن اصلی، داخلی است - متأسفانه چنین رسالتی عملاً امکان پذیر نبوده و نیست. بنابراین، آن چه می‌بینیم، برباد دادن موزه‌ها، نمایشگاه‌ها و گنجینه‌های مشترک توده‌هاست، که پس از رهایی، از پنجه‌های پولادین دستگاه اختناق شاه، به جای آن که در خدمت مردم درآیند، به سوخت تنور جنگ، یعنی به پول و ارز برای ادامه آن تبدیل شدند و سوداگران بین‌المللی نیز چه سودها که در این معامله نبردند.

«سوسیال داروینسم»، اگر تا کنون هیچ مدرکی برای اثبات خود در جهان واقعی نداشت، اکنون یک دولت با دستگاه‌های عریض و طویل سرکوب را به عنوان سند می‌تواند به تاریخ نشان بدهد! به جای «قانون داروین»، «قانون جنگل»، آن هم به صورت «بقای ابله»، در ایران امروز پیاده می‌شود! اگر قرار است این ابلهان بروند، نمی‌خواهند هیچ عنصر مفید یا زنده‌یی، پشت سر خود باقی بگذارند، چه این عنصر جان‌آدمیزاد باشد و چه گنجینه فرهنگی - هنری. در ایران هفت سال است «المپیک مرگ» جریان دارد و قرار است در این مسابقه ثابت شود که آیا جمعیت یک سرزمین را زودتر می‌شود قتل عام کرد یا دستمایه‌های فرهنگی - هنری او را زودتر می‌توان برباد داد و یا این که منابع و ذخایر طبیعی او را سریع‌تر می‌شود به آتش کشید. منطق اینان منطق «دنیا پس مرگ ما، چه دریا چه سراب» است. شاید هم این «آیت‌الله‌های» مفلوک و زمینگیر منتظر همین نشسته‌اند تا وقتی آخرین نفس زنده در این کویر هلاک شد، در دنیا را با خیال راحت پشت سر چفت و کلون کنند و به جهنم بشتابند!

و این «حزب‌الله» مشهور، علاوه بر نمادهای فرهنگ کلاسیک، با نمودهای نوین نیز ستیزی بنیادی دارد. این جماعت بی‌ریشه‌ترین لایه‌یی است که در یک سرزمین می‌تواند به وجود بیاید؟ به هیچ جای تاریخ تعلق ندارد، نه به آینده نه به حال؛ لاش‌مردده‌اش روی دست گذشته هم، مانده است! همه چیز وحش‌زده‌شان می‌کند. از هر حرفی، هر حرکتی و هر سبیل و نشانه‌یی به هراس می‌افتند. سایه هر نوآوری و هر ابداعی، مانند هیولای مرگ، در پیش چشمشان به رقص در می‌آید. تا کنون در تاریخ سابقه نداشته که یک جماعت به هم پیوسته در سطح یک کشور، «همه با هم» به طور سیستماتیک مالیخولیا بگیرند؛ ولی این امر در ایران قرن بیستم امکان پذیر شد و این ناشدنی نیز ممکن گردید. این مالیخولیای وحشت از همه مظاهر نو زندگی و آثار کلاسیک هنری (۵)، دقیقاً بی‌ریشگی تاریخی این طایفه را می‌رساند که فکر می‌کنند زمین و زمان و طبیعت و جهان و تمام تاریخ بر ضد آنها توطئه کرده است. این بی‌ریشگی هم از فرهنگ و هم از عینیت خرده‌پای آنها سرچشمه می‌گیرد. بنابراین پیش و بیش از هر چیز از فرهنگ و هنر کینه و درد دارند.

منتقدان امروزی وقتی از هنر مدرن (اصالت تکنیک = تکنیکالیزم) انتقاد می‌کنند، عموماً تلاش آنها کوششی آگاهانه برای ارتقا دادن آن چه موجود است و آن چه تا کنون در جهان به وجود آمده به مرحله بالاتری از پویندگی است. اما دستگاه انگیزسیون ولایت ماموت با هر

چه روح نوآوری و نوگرایی داشته باشد پدر کشتگی و بغض و کینه کور دارد. به طور غریزی بو می‌کشد و بدون این که بتواند دلیل مستدل و منطقی بیاورد می‌گوید بد است. نگاهی به مطالب قلمزنی‌های نشریات دولتی، که با توهین به مبارزات نیروهای رزمنده بر علیه شاه و نیز اهانت به حاملان و تولید کنندگان فرهنگ معاصر بر زخم‌های کهنه قلب خود مرهم می‌گذارند، نشان می‌دهد که چطور، برای جبران حقارت، در یک بزنگاه به خصوص همه، آن چه در طول سالیان در انبار ذهن کور ارتجاع انباشته شده سرباز می‌کند. بلندگوهای فقاقت می‌خواهند همه زاینده‌های غیر فرهنگی را هم، که از خود این اوباش یا پدر تاجدارشان سرچشمه گرفته، با فرهنگ و هنر نوین مساوی قلمداد کنند و همه را با یک چوب برانند.

آن چه مشاطه‌گران حکومتی در مورد هنر و فرهنگ معاصر مطرح می‌کنند، انتقادی برای سازمان دادن به فرهنگی پویاتر نیست، بلکه از یک موضع مادون و عقب افتاده‌تر است، از موضع ما قبل سرمایه‌داری است، و بهترین سند برای این گفته حرکاتی است که طی کودتای ضد فرهنگی انجام دادند.

فرهنگ و هنر پویا که جای خود دارد، در چنین ذهنیتی فرهنگ و هنر مدرن نیز به هیچ وجه قابل درک و لمس نیست و با آن ستیز عمیق دارد. تفکری که از تکنولوژی، چرتکه را می‌شناسد و در زمینه اندیشه چشم به دخمه‌های علمیه و حجره‌های تار عنکبوت گرفته دوخته و قوانین حقوقی‌اش جدول ضرب قصاص و سنگسار و کور کردن چشم و بریدن بینی است، و دیدگاهی که کتاب ادبیاتش طلسمات باطل السحر و حماسه‌های ملانصرالدین می‌باشد، اصلاً گنجایش درک فرهنگ - هیچ نوع آن - را ندارد. پس اگر دهان خود را باز نکند و بیش از این آبروی خود را نبرد، برای خودش خیلی سنگین‌تر است.

ولایت ماموت هنرهای زیبا را به جسد ترشیده هنرهای زشت بدل کرده است؛ اما هنر همواره از بستر خاکستری انحلال، ققنوس‌وار، پُر زده و سلحشور، پرواز نوین خودش را در خط تاریخ ادامه داده است. هنر معاصر ایران نیز چنین خواهد کرد.

منابع و توضیحات:

یادبودها

۳۰ فروردین هر سال، یادآور شهادت مظلومانۀ هفت فدایی اسیر: بیژن جزنی، عباس سورکی، حسن ضیاء ظریفی، مشعوف کلانتری، عزیز سمردی، محمد چوپان زاده و احمد جلیل افشار و دو مجاهد اسیر: فرمانده کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل می باشد که در ۳۰ فروردین ۵۴ دژ خیمان ساواک، تپه های اوین را به خون آن فرزندان دلاور خلق رنگین کردند. هم چنین در سحرگاه ۳۰ فروردین ۵۱ نخستین دسته از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران، مجاهدین پیشتاز علی میهن دوست، ناصر صادق، علی باکری و محمد بازرگانی نیز به جوخه های اعدام سپرده شدند. یاد همه این پیشتازان مبارزه مسلحانۀ انقلابی را گرامی می داریم.

۲- کیهان فرنگی، ویژه شارلاتان بازی موسوم به سالگرد سعدی، شماره ۱۰، دی ۱۳۶۴
 ۳- همان جا، ص ۶، طباطبایی می گوید: «خیام» شعر را هم درک نمی کرده، یعنی دماغ شعری نداشته است». در صفحه قبل از این (ص ۵) همین حرف را نقض می کند و می گوید: «خیام» به عربی شعرها گفته است. و باز همین حرف را رد می کند و می گوید: «دیگری است که به نام او شعر می گفته». (همان جا، ص ۵)، قبلاً نیز کسان دیگری در مورد خیام چنین موضوعی را عنوان کرده اند، ولی آن قدر به تناقض گویی و دوپهلوی حرف زدن نیفتاده اند اما بحث اصلی ما بر سر این یا آن شاعر نیست، بلکه در نحوه برخورد ارتجاع با مسأله فرهنگ و مطرح کردن بحثهای زرگری و تحقیقات بی نتیجه است، تحقیقاتی که هزار خروار آن دردی را دوا نمی کند و فقط به مصرف تبلیغ و نشخوار ضد فرهنگ عقب افتاده می رسد. حمله به کسانی مانند نیما و صمد بهرنگی و از آن طرف تجلیل پوشالی و آب توبۀ حزب الهی بر سر حافظ و خیام و دیگران ریختن تنها مقدمۀ کار است. اگر این حکومت شانس بقا داشت - که مطلقاً ندارد - یکی یکی تمام ادیبان، هنرمندان و فرهنگیان کهن و معاصر را غربال می کرد و تلاش می نمود تاریخ را دوباره نویسی کند، چنان چه با چاپ اباطیل دیگری، ضمن حمله به برخی معاصران و نوشتارهای آنان در مورد حافظ، سعی کرده اند خود حافظ را هم حزب الهی کنند و... چون این رشته سر دراز دارد. دیگر ادیبان نیز، بی نصیب نمانده اند و نخواهند ماند.

۴- علاوه بر آن چه بر سینما غالب بود، در فرصتهای کوچک کارگردانان خوب ایرانی، با وجود کمبود امکانات، فیلمهای هنری و با ارزشی تهیه می کردند که از جمله فیلم ارزشمند «گاو» را می توان نام برد که بر اساس نوشتاری از دکتر ساعدی تهیه گردید.

۵- به طور مثال، نخست وزیر خمینی یک بار طی یک نقادی هنری! فرمودند که نگاره های کمال الملک و از جمله سفره هفت سین که نقاشی کرده همه دیدگاه غربی (سیک) را نشان می دهند و مطرود هستند!

نعمت میرزا زاده

خورشید خون گرفته



خورشید روی تپه سرخ اوین دمید
در قطره قطره خون گرم که دل می زد؛
در چشمه های سرخ که می جوشید،
از خُفره های رهگذر سُرَب داغ در تنِ رزم آورانِ خلق،
در لحظه شهادت بی مانند
در آستان آبی شبگیر انقلاب
وانگاه روی شانه مجروح کوهسار اوین
خورشید خونگرفته نه ارغوان شکفت

وقتی که از هوای ساکت سلول در سحرگهان
با چشم و دستهای بسته برون می آیی
موج هوای پاک وزان روی گونه های تو گاهی،
احساس پرگشودن و پرواز در هوای آبی آزادی ست.

وقتی که در فضای بسته و سنگین بند به ناگاهان،
درهای آهنینِ خشن با غریو خشک،
بر روی پاشنه می چرخند،
و پنجه می کشند بر اعصاب خرد زندانی،
همراه گامهای رفیقی که می برند،
احساس دوستان ز تک تک سلولهای بند، روانه ست.

زندانی سیاسی،
با چشمهای بسته راههای محبس و مقتل را،
تا قصر تا کمیته و میدان چیتگر،
باری به چشم روشن احساس خویش می بیند.

در آن پگاه شوم،
وقتی که از درون بندهای اوین تا به روی تپه های
مجاور، باران،

با چشم و دستهای بسته راه سپردند،
در زیر گامهای رفیقان،
در زیر گامهای روان سوی سرنوشت،
قلب هزار قمری آشفته می تپید،
در سینه های دیگر همبندان.

بیژن چه گفته است در آن لحظه،
با مصطفی؟
یاران به گاه بوسه و بدرود
بی سرود؟
مبادا

طوفان!

جلاد سنگدل مسلخ،
از شرم این جنایت طاقت سوز،
هنگام شرح فاجعه دیدیم می گریست!
بی شرم و روی ترازاو،
آنان که نقش جاودانی این پاکباز شهیدان را،
بر لوح انقلاب خلقهای میهن ما، منکرند!

بر تپه سارهای سرخ اوین،
بر شانه بلندترین یال،
خورشید انقلابهای همیشه،
خونبار و جاودانه دمیده ست؛
در قامت شکفته نه ارغوان!

* * *

به یاد شاعره مردمی
پروین اعتصامی

ای رنجبر

تابه کی جان کنده اندر آفتاب، ای رنجبر
ریختن از بهر نان از چهره آب، ای رنجبر

زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و باد
چیست مزدت جز نکوهش یا عتاب، ای رنجبر

از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی
چند می ترسی زهر خان و جناب، ای رنجبر

جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بریز
و ندر آن خون دست و پای کن خضاب، ای رنجبر

دیو آرزو خود پرستی را بگیر و حبس کن
تا شود چهر حقیقت بی حجاب ای رنجبر

حاکم شرعی که بهر رشوه فتوا می دهد
کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر

آن که خود را پاک می داند ز هر آلودگی
می کند مردار خواری چون غراب ای رنجبر

گر که اطفال تو بی شامند شبها باک نیست
خواجه تیهومی کند هر شب کباب ای رنجبر

گر چراغ را نبخشیده است گردون روشنی
غم مخور، می تابد امشب ماهتاب ای رنجبر

در خور دانش امیرانند و فرزندانشان
تو چه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر

مردم آنانند کز حکم و سیاست آگهند
کارگر کارش غم است و اضطراب ای رنجبر

هر که پوشد جامه نیکو بزرگ و لایق اوست
رو تو صدها وصله داری بر ثیاب ای رنجبر

جامه ات شوخ است و رویت تیره رنگ از گرد و خاک
از تو می بایست کردن اجتناب ای رنجبر

هر چه بنویسند حکام اندر این محضر رواست
کس نخواهد خواستن زایشان حساب ای رنجبر

تهنیت بگویند و حتی با یک حبه قند هم که شده دهان شیرین کنید، باشد که شیرین‌کامی بزرگ تاریخ ایران هرچه زودتر محقق شود، شیرینی پیروزی بر دشمن ضدبشری و شیرینی درهم شکستن محتوم غل و زنجیرها و زندانها و شکنجه‌گاههای خمینی، شیرینی رهایی خلقمان و میهنمان، شیرینی بیاد شهیدان و اسیران مبارز و مجاهد خلق.

هموطنان عزیز،

خواهران و برادران،

ضمن سال گذشته رژیم خمینی مرزهای جدیدی را در سرکوب و در شکنجه و اعدام رشیدترین فرزندان مردم ایران پشت سر گذاشت، بر تعدی و تجاوز به حقوق انسانی اقشار مختلف جامعه ما باز هم افزود، حقوق زن‌ها را پایمال کرد، کوچکترین اعتراضات کارگری را سرکوب کرد، کارگران معترض کارخانه‌ها را مستمراً اخراج کرد، به اطباء، به کادر پزشکی و پرستاران و کارمندان بیمارستانها، به فرهنگیان، به دانشگاهیان به کارمندان ادارات مختلف و به پرسنل انقلابی و میهنی ارتش، باز هم فشارها و تحمیلات بیشتری وارد آورد، هم چنان که کسبه جزء و اصناف را نیز به سود دارودسته‌های غارتگر حکومتی در تنگناها و مضیقه‌های بیشتر قرار داد، خمینی سیاست جنگ طلبانه‌اش را هم چنان ادامه داد، جنگی که سرنوشت حکومت ننگین و متزلزل او هر روز بیشتر با آن گره می‌خورد، در تنور خانمانسوز این جنگ دهها هزار تن دیگر، منجمله هزارها و هزارها دانش‌آموز نوجوان از بین رفتند، یا کشته شدند و یا مجروح و معلول گردیدند. صدها میلیارد تومان دیگر خسارت و زیان اقتصادی بر مردم محروم و ستم‌زده ایران وارد شد، در همین آخرین ماجراجویی جنگی خمینی که در سطح جهان و در سطح منطقه با گسترده‌ترین محکومیت و ابراز تنفر روبرو شد، بیش از ۵ هزار تن از اتباع ایران کشته یا مجروح و معلول شدند.

در سالی که گذشت نابسامانیها و بحرانیهای حاد درونی رژیم باز هم افزایش پیدا کرد، باندها و دسته‌بندیهای داخلی رژیم مثل گرگ به جان همدیگر افتادند، آن چنان که شخص خمینی در خیم جماران به کرات ناگزیر از دخالت مستقیم و علنی گردید، در حقیقت تزلزل شدید ارکان حکومت یارای کمترین مانور سیاسی و کمترین جابجایی و تغییر مهره‌ها را به خمینی نداد. انتخابات قلابی به اصطلاح ریاست جمهوری تابستان گذشته، هم با عملیات و اقدامات گسترده مقاومت سراسری در داخل و خارج کشور و هم با پاسخ منفی و قاطع عموم مردم ایران به شکست و به فضیحت انجامید و رژیم را در سطح داخلی و بین‌المللی بیش از پیش بی‌آبرو کرد، کسی نبود به خمینی بگوید: آخر تو که سلطنت مادام‌العمر خودت را در قانون اساسی نوشتی، ترا با انتخابات ریاست جمهوری و نخست‌وزیر و این قبیل نمایشات و مانورها چه کار است؟! نمایشات و مانورها چه کار است؟! نمایشات و مانورها چه کار است!؟

در یک کلام همه وقایع سال گذشته حاکی از این است که رژیم خمینی با سرعت روز افزون مسیر محتوم سقوط و اضمحلال خودش را درمی‌نوردد، به نحوی که هرگونه کنار آمدن، هرگونه سازشکاری، هرگونه امید بستن به این رژیم و هرگونه طمع دوختن به اصلاح و به استحاله این رژیم، یا مذاکره با آن هم چنان که شورای ملی مقاومت در هر فرصتی بارها آن را خاطرنشان کرده بود، جز سرشکستگی، جز ورشکستگی و جز رسوایی نتیجه دیگری برای دنبال کنندگان آن به بار نیاورد و از این پس نیز به بار نخواهد آورد، پس وای بر آنها که در

شورای ملی مقاومت

پیام، پیام، اطلاعیه...

پیام نوروزی مسئول شورای ملی مقاومت

به نام خدا

به نام ایران

و

به نام صلح و آزادی

هموطنان،

مردم مقاوم ایران،

خواهران و برادران عزیز،

مادران و پدران،

نوروز خجسته ۱۳۶۵ و فرارسیدن پنجمین بهار خونین مقاومت بر همه شما مبارک باد. عید نوروز، بازگشت بهاران رویش و خرمی به پهنه طبیعت است و بار دیگر غلبه شکوفایی و سرسبزی را بر سرما و تاریکی و انجماد نوید می‌دهد، در عرصه تحولات و مبارزات اجتماعی هم، همین قاعده خدشه‌ناپذیر حکمفرماست یعنی آن‌گاه که یک خلق در زنجیر، مقاومت خونین را بر تسلیم و سازش مرجح می‌شمارد، بهاران محتوم رهایی خود را رقم می‌زند. در این صورت بر زمستان اسارت است که پایان پذیرد و بر بهار خجسته آزادی است که فرارسد، بنابراین، در شرایطی که پنج سال است مردم قهرمان ایران به نبرد با مهیب‌ترین دشمنان تاریخی خود برخاسته و سلاح شرف و آزادی و مقاومت را هرگز از کف ننهاده‌اند، به طور قطع و یقین باید گفت: زمستان تباهی و تاراج و جنگ و اختناق خمینی نیز سرانجام درهم خواهد شکست و بهار صلح و آزادی و استقلال پایدار میهن ما فرا خواهد رسید، پس در هر کجا و در هر شرایطی که هستید نوروز فرخنده را به نشانه حتمیت نوروزی و بهروزی مردم ایران بر عفریت جنگ و اختناق خمینی، گرمی بدارید، تحویل سال نو را به نشانه حتمیت تغییر بنیادی در احوال مردم ایران و به نشانه طالع درخشان انقلاب نوین ایران تبریک و

کسوتهای گوناگون و با شعارهای مختلف عوامفربانه سعی می‌کنند درحالی که دست در دست رژیم دارند و در جنایات او سهیم هستند، ضمناً نقی هم بزنند و خود را مخالف و معترض هم جلوه بدهند. مردم ایران خوب می‌دانند که امروز نخستین کلام مخالفت و مقاومت در برابر خمینی شعار «مرگ بر خمینی» و نفی تمامیت رژیم او است. والا بدون مقاومت مسلحانه و بدون درهم شکستن و ریشه‌کن کردن این رژیم در تمامیت ارتجاعی آن، به مردم ایران چیزی نخواهد رسید و چشم‌انداز صلح و آزادی و حاکمیت مردمی هرگز محقق نخواهد شد.

تحولات و رخدادهای سیاسی سال گذشته باز هم حقانیت مشی مبارزه مسلحانه مردمی و انقلابی را بیشتر از پیش تأکید کرد. در ماههای آخر سال گذشته شاهد گسترش این مقاومت بودیم. در سالی که گذشت در پهنه‌های مختلف داخلی و بین‌المللی و در مبارزات نظامی و سیاسی ما، حقانیت جانشین دمکراتیک انقلابی - شورای ملی مقاومت - برای رژیم خمینی باز هم بیش از پیش به اثبات رسید و این حقیقت تاریخی که هیچ راه حلی در درون رژیم متزلزل خمینی وجود ندارد و بقایای دیکتاتوری سلطنتی نیز کمترین شانس و پایگاهی در میان مردم ایران ندارند، با روشنی هر چه بیشتر بر همگان آشکار گردید. این واقعیت را با بررسی و مطالعه همه رخدادها و موضعگیریهای سال گذشته می‌توان دریافت. روند انسجام و استحکام درونی شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران بر سر اصول شناخته‌شده مردمی و میهنی خود و تعمیق دایمی انقلاب پیروزمند نوین ایران نیز آن را گواهی می‌دهد.

نکته دیگری که در برابر اضداد مبارزه مسلحانه انقلابی، در برابر دشمنان درونی و بیرونی خلق و در برابر دشمنان شورای ملی مقاومت ایران شایان توجه است، جریان دایم‌التزاید تجزیه و تفرقه و منزوی شدن همه افراد و جریاناتی است که تخطئه مقاومت عادلانه و مسلحانه مردم ایران را در داخل و خارج ایران نصب‌العین خودشان قرار داده بودند. این هم‌گواه دیگری بر حقانیت این مقاومت و بر مظلومیت این مقاومت و بر اصالت این مقاومت و گواه دیگری بر شایستگی و سرافرازی خلق قهرمانی است که این مقاومت را در دامن خود پرورانده است. این تجربه‌ها نشان می‌دهد که خون شهیدان و رنج اسیران این مقاومت، هرگز هدر نشده و ثمرات و بهره‌های آن به خلق ما و به نسلهای آینده این میهن خواهد رسید.

هم‌میهنان عزیز،

اگرچه در فرصتهای گذشته به اختصار خاطر نشان کرده‌ام، ولی در آغاز سال جدید نیز یکبار دیگر بایستی به‌عنوان یک مجاهد خلق نیز بر اهمیت و عظمت دستاوردهای مجاهدین در سالی که گذشت تأکید کنم. دستاوردهای عقیدتی، تشکیلاتی و سیاسی که حقاً در تاریخ پیشرفتهای انقلابی جایگاه ویژه‌ای دارد. به این ترتیب صفوف ما بیش از پیش استوار و پاکیزه شد، برای انجام مسئولیتهای مردمی و میهنی خودمان آماده‌تر شدیم و توانستیم با جمع‌بندی مقاومت مسلحانه انقلابی و عملکردهای سالیان گذشته با جوانب مثبت و با نکات منفی‌اش راه پیشرفتهای شتابان آینده را هموار بکنیم. امیدوارم که نتایج این پیشرفتها هرچه سریع‌تر در میدان عمل و در انتظار عموم مردم ایران به اثبات برسد و

بنابراین سخن را در موردشان کوتاه می‌کنم.

هم‌میهنان عزیز،

در سالی که گذشت، مقاومت ایران در صحنه بین‌المللی نیز با پیروزیهای فوق‌العاده درخشان روبرو بود. در اثر تلاشهای چندین ساله شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خمینی برای نخستین بار در مجمع عمومی ملل متحد که عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیرنده بین‌المللی است، مورد بحث قرار گرفت و محکوم شناخته شد. محکومیتی که در آخرین روزهای سال ۱۳۶۴ از سوی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در ژنو تجدید شد و تلاشهای مذبحخانه و تشبثات گسترده رژیم خمینی برای ممانعت از آن، در اثر حضور فعال هیأت اعزامی شورا به جایی نرسید. در حقیقت رژیم خمینی می‌خواست روی خودش را از جهانیان بپوشاند که نتوانست. بلکه بیشتر رسوا و مفتضح گردید. زیرا ناظران و خبرنگاران به مزدوران خمینی - که به مقاومت ایران اتهام شکنجه و سرکوب و نقض حقوق بشر می‌زدند - با تمسخر می‌گفتند اینها چنین سخن می‌گویند که گویا شورای ملی مقاومت در حاکمیت است و خود در موضع اپوزیسیون قرار دارند!!

هم‌چنین طرح صلح شورای ملی مقاومت در رابطه با جنگ ایران و عراق که دولت عراق هم در پاسخ رسمی خود آن را به‌عنوان مبنای مناسبی برای آغاز مذاکرات صلح پذیرفته است، ضمن سال گذشته از هزارها حمایت ارزنده در بالاترین سطوح سیاسی و بین‌المللی برخوردار شد و منجمله از طرف رهبران بعضی از کشورها و بسیاری از احزاب جهان مورد حمایت قرار گرفت.

ضمن سالی که گذشت نمایندگان مقاومت ایران با برخی رؤسای کشورها، با شمار کثیری از رهبران احزاب، نخست‌وزیران و وزرای مسئول کشورهای مختلف، پیرامون اوضاع ایران، موقعیت مقاومت عادلانه مردم ایران و درباره طرح صلح شورا مذاکره و تبادل نظر کردند و به این ترتیب فجایع خمینی و مواضع مقاومت عادلانه مردم ما را برای آنها تشریح کردند که از این طریق بر انزوای بین‌المللی و منطقه‌ای خمینی به‌غایت افزوده شد. در آخرین روزهای امسال از حمایت ۵ هزار نفر از برجسته‌ترین رجال و مقامات و مسئولین و نمایندگان سیاسی در کشورهای مختلف جهان از طرح صلح شورای ملی مقاومت، مطلع شدیم که یک پیروزی بسیار ارزنده بین‌المللی دیگر است و مشروح آن بعداً به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

به‌طور خلاصه در آغاز سال جدید باید بگویم که شناسایی و اعتبار بین‌المللی مقاومت ایران که در اساس به امواج خروشان خون شهدا و حمایت قاطع مردم سراسر ایران متکی است طی سالی که گذشت به مراتب افزایش یافت. متقابلاً روند توطئه‌ها نیز علیه این مقاومت مردمی بالا گرفت که البته در برابر اقتدار داخلی این مقاومت عادلانه و جایگاه بین‌المللی آن مسلماً به اهداف خود علیه آزادی و استقلال مردم ایران هرگز نایل نخواهد شد.

هموطنان عزیز،

به این ترتیب چه از نظر داخلی و چه از نظر بین‌المللی، چه از لحاظ نظامی و چه در

زمینه سیاسی، آنچه را که از مقاومت ایران برمی آمد در سال گذشته فروگذار نشد و مقاومت ایران در مسیری که رهایی قطعی مردم ایران را در تقدیر دارد، به پیش رفت.

مطالعه سیر عمومی اوضاع در یک سالی که گذشت به روشنی نشان می دهد که رژیم ضدبشری خمینی مسیر حتمی سقوط را طی می کند و متقابلاً مقاومت ایران، مقاومت عادلانه سراسری مردم ایران، شورای ملی مقاومت ایران به رغم تمامی حملات ناجوانمردانه و خنجرهایی که دشمنان درونی و بیرونی مردم از پشت و از روبرو وارد کرده و می کنند، پیوسته در جاده تثبیت و اعتلا و پیروزی قرار داشته و خواهد داشت. احتیاج به تذکر نیست که پشتوانه تکنیک این قدمها و پیروزیها، خون شهیدان، رنج اسیران و فدیة و فدای تک تک مردم ایران و حامیان این مقاومت انقلابی است. بنابراین بی تردید ملت ایران سرانجام پیروزی بر استبداد سیاه و تیره و تار خمینی را که از بزرگترین اعیاد تاریخ این میهن است جشن خواهد گرفت.

هموطنان،

مردم مقاوم ایران،

اگرچه نوروز امسال هم در شرایط سلطه جنگ و اختناق خمینی فرارسید و اگرچه هنوز هم نبرد بی امان و تمام عیار، نبرد بین بهاران رهایی مردم ایران و زمستان تیره و تار حکومت رو به زوال خمینی، ادامه دارد و تا قله پیروزی نیز بی تردید ادامه خواهد داشت؛ ولی به هنگام تحویل سال نو باید تکرار کرد که بر حسب تجارب و دستاوردهای چندساله اخیر و براساس قوانین و سنن خدشه ناپذیر تکاملی و به حکم خلق و تاریخ، به یقین بهار پیروزی و رهایی مردم ایران لاجرم از راه خواهد رسید.

پس، با ایمان به فرارسیدن نوروز خجسته پیروزی و تحقق صلح و آزادی، و با یاد همه شهیدان و اسیران، عید امسال را به تک تک شما، به همه مشتاقان آزادی و استقلال میهن در هر کجا که هستید، تهنیت و تبریک می گویم. در آستانه سال جدید بار دیگر از شما درخواست می کنم که در حد مقدورات و امکانات خودتان از هر طریق که می توانید رزمندگان جان برکف مقاومت - این فرزندان رشید و قهرمان ایران و پیشنازان رهایی میهن - را یاری کنید. در لحظات تحویل سال جدید با آرزوی سرنگونی دشمن ضدبشری برای تغییر هرچه سریع تر احوال مردم ایران به رهایی و آزادی و استقلال پایدار ایران دعا کنیم که حال خلق ما، حال مردم ایران، به نیکوترین صورت تغییر یابد و پرچم سهرنگ ایران بر فراز ویرانه های خانه عنکبوت جماران به اهتزاز درآید.

مرگ بر خمینی - سلام بر آزادی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی

۲۹ / اسفند / ۶۴

*

پیام مسئول شورای ملی مقاومت

درباره آخرین طرح جنگ افروزان و سرکوبگرانه خمینی

تحت عنوان «تعیین تکلیف»

هم میهنان عزیز،

مردم ایران،

همان طور که می دانید در روز چهارم فروردین، مصادف با میلاد مولای متقیان، امیرمؤمنان حضرت علی (ع)، در خیم جماران ضمن سرهم کردن یک مشت لاطائلات تکراری، گفت که بر همه واجب است که «برند به جنگ» و گفت که همه مردم و بخصوص همه جوانها، مکلف هستند که به سوی تنور جنگ او سراریز بشوند. جالب این جا بود که گفت «هر کس که می تواند به جبهه بره و هر کس هم که نمی تونه در پشت جبهه کمک بکند»! تقلید ابلهانه از رهنمودها و تقسیم بندیهای قوای رزمنده مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی این رژیم ضدبشری و تقلید مسخره بی که به هیچ وجه به خمینی نیامده است! چرا که وقتی مردم با ادامه جنگ ضد میهنی او مخالفند، هرگز توان اجرا و پیشبرد این طرح ضد مردمی را نخواهد داشت.

بلافاصله بعد از سخنرانی خمینی و صدور «فتوای» جدیدش در مورد «ضرورت» سوختن همگان در تنور جنگ، ارگانهای ضد مردمی و نهادهای ضدانقلابی او دستورالعملهایی صادر کردند و دنبال کار را چنان که خمینی می خواست، گرفتند: - هیأت دولت خمینی در ششم فروردین، در پایان جلسه ننگین خود اعلام کرد که «در سال جاری همه امکانات مملکت در رابطه با جنگ مورد استفاده قرار خواهد گرفت و کمیته های پشتیبانی جنگ می بایستی در همه وزارتخانه ها تقویت بشود.»

آیت الشیطانها، جنایتکارانی که تحت عنوان امام جمعه به مزدوری و چپاول و غارت مشغول هستند، یکی پس از دیگری به صحنه آمده و مردم را به اطاعت و تبعیت از فرمان در خیم جماران فراخواندند.

- در وزارتخانه های خمینی - از وزارت کشور گرفته تا وزارت آموزش و پرورش او - و هم چنین در نهادهای مختلف ضدانقلابی، دفاتر تبلیغاتی، و انجمنهای ضداسلامی و ... نیز دستورالعملهای مشابهی در جهت بسیج همه امکانات و افراد در خدمت جنگ صادر گردید! چرا که بار دیگر عفریت جنگ از جماران نعره سر داده بود تا هزاران و دهها هزارتن

دیگر از هموطنان ما را به قربانگاه بفرستد.

در تاریخ ۱۰ فروردین خبر اعزام نیروها به جبهه‌های جنگ پخش شد و اعلام گردید که به اصطلاح لشکرها و واحدهایی از استانها و مناطق مختلف کشور رهسپار جبهه‌ها شدند. در روز ۱۳ فروردین هم یک به اصطلاح سمیناری تحت عنوان «لیک...» به راه انداختند که در آن، رئیس جمهور و نخست‌وزیر خمینی، فرماندهان سپاه ظلمت و تباهی او، رؤسای ارتش، امام جمعه‌های شیطان‌صفت و استانداران جنایتکار شرکت داشتند. دست آخر هم رئیس جمهور رژیم این به اصطلاح سمینار را یک جلسه استثنائی توصیف کرد و گفت که ما می‌باید از صحبت‌های خمینی حداکثر استفاده را ببریم و اگر نبریم خسارات بسیار بزرگی به «انقلاب»! و به جنگ وارد خواهد شد.

راستی، چرا اگر این جنگ ضد مردمی و ضد میهنی قطع بشود و صلح عادلانه برقرار گردد، خسارت‌های بسیار بزرگ به «انقلاب»! و به جنگ یعنی به رژیم خمینی وارد خواهد شد؟ زیرا رژیم خمینی، در آستانه فروپاشی و سقوط، به چنین هیاهویی نیازمند است تا بتواند مرگ محتوم خود را مدتی به تعویق بیاورد. زیرا با جنگ می‌تواند بر روی انبوه مسائل و بحرانها و سیاست‌های ضد مردمی‌اش به‌ویژه سیاست اختناق و سرکوب و اعدام و شکنجه و تیرباران، سرپوش بگذارد.

رئیس جمهور خمینی در توجیه سیاست جنگ طلبانه رژیم به سخنان دژخیم جماران در سالروز میلاد علی (ع) اشاره کرد و تلاش نمود که هم‌چون امام پلیدش این جنگ ارتجاعی، ضد مردمی و نا عادلانه را مشابه جنگ‌های مولای متقیان قلمداد نماید. و حال آن‌که حضرت علی به جنگ‌های عمیقاً عادلانه اقدام می‌کرد. هم‌چنان‌که امروز مقاومت انقلابی و مردمی و مسلحانه ما یک مبارزه و مقاومت عادلانه است. حتی خود ما (مجاهدین) هم از آغاز حکومت خمینی تا سرفصل ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا آن‌جا که امکان داشت در برابر همین رژیم تحمل کردیم و تا مطلقاً اجتناب ناپذیر نشد، دست به اسلحه نبردیم.

پس چرا خمینی حالا این جنگ را بر همه واجب و ضروری می‌شمارد؟

آیا الساعه استانهایی و مناطقی از خاک میهن ما در تصرف دولت دیگری است؟ نه؛ امروز خمینی است که به خاک عراق تجاوز کرده است.

آیا صلح امکان‌پذیر نیست؟ چرا. صلح عادلانه از همان ماه‌های اول بالا گرفتن کار جنگ، بعد از پاییز سال ۵۹ امکان‌پذیر بوده اما این خمینی است که جنگ می‌خواهد، زیرا بدون جنگ، بدون بحران و بدون اعدام و تیرباران قادر به ادامه حکومت ننگین خود نیست. پس سوءاستفاده از سالروز میلاد مولای متقیان، در جهت توجیه این جنگ ضد میهنی، بی‌حرمتی و ردالت ننگین دیگری در حق نام و مرتبت والای علی علیه‌السلام است. زیرا جنگ‌های او - هم‌چنان‌که نبردهای عادلانه امروز رزمندگان ما در داخل کشور - بر علیه ظلم و ستم و تجاوز بود. از این جهت واجب و تردیدناپذیر بود. در حالیکه اکنون ادامه جنگی که فقط در خدمت خمینی است و فقط به خواست او و رژیمش ادامه پیدا می‌کند، مطلقاً ناحق، ضد مردمی و تجاوزکارانه است. در سمیناری که فوقاً به آن اشاره کردم، هم‌چنین نخست‌وزیر خمینی گفت که «چون تمام پیروزیهای ما در گرو پیروزی در جنگ است، دولت تمام قوایش را بکار خواهد گرفت تا به جنگ ادامه دهد». راستی از این دژخیمان ضد بشری باید پرسید، چرا تمام پیروزیهای شما در گرو جنگ و ادامه آن است؟ این

چه پیروزیهایی است که اگر تنور جنگتان روشن نباشد و اگر هر روز صدها و هزاران قربانی نگیرد، به انتها خواهد رسید؟! حقیقت این است که جنگ، شیشه عمر دیو جماران است. زیرا که با جنگ می‌شود بر سرکوب و اختناق و آزار و اذیت مردم پرده کشید و سرپوش گذاشت.

و اما در پایان آن سمینار کذابی دُر دانه خمینی، رفسنجانی پلید و هرزه، ره‌آوردش را تشکیل ستاد جنگ در تمامی استانها اعلام کرد. یعنی در هر استان ستادی مرکب از استاندار، به اصطلاح امام جمعه، فرمانده سپاه ارتجاع در آن استان و نیز گردانندگان ادارات دولتی و نهادهای جنایت و غارت و سرکوب (اعم از جهاد سازندگی و...) برای این‌که هر چه بیشتر مردم را چپاول بکنند و به قربانگاه بفرستند تشکیل خواهد شد.

ضمناً در پاسخ به پیامی هم که در انتهای سمینار فوق‌الذکر برای دژخیم جماران فرستادند، خمینی گفت «کشورهای خلیج فارس هم بایستی بدانند که با وجود رژیم صدام منطقه روی آرامش را نخواهد دید».

به این ترتیب، خمینی مجدداً ضمن بدمستی جنگ طلبانه خود یکبار دیگر تکرار کرد که هدف به هیچ وجه دفع تجاوز نیست، زیرا مدتهاست که طرف دیگر جنگ، صلح می‌خواهد. پس هدف این است که این دژخیم پلید برای نجات حکومتش از غرقاب فنا می‌خواهد کشورگشایی هم بکند! باید به او گفت که: تو در درون چه کردی، که برون خانه آبی؟! خیلی گل به سر مردم در داخل ایران زده که حالا مدعی ساقط کردن یک حکومت دیگر، در یک کشور دیگر هم هست، برخلاف همه موازین و عرف بین‌المللی. بعد هم این جنگ افروزی آشکار و تجاوزی را که تمام ملل محکوم کرده‌اند، می‌گذارد به پای میلاد علی (ع). مردک جلاد دژخیم، تو را چه به علی علیه‌السلام تو از طایفه شمر و یزید و ابن‌زیادی. فکر کردی همین‌که یک رذل جنایتکاری که عمامه سرش گذاشت و مرجع جرم و جنایت شد و سفاکی پیشه کرد می‌تواند اسم خودش را شیعه و پیرو علی بگذارد؟

و اما از همه جالب‌تر و از همه مهم‌تر و از همه شگفت‌انگیزتر، انتشار فرم‌های «تعیین تکلیف» از روز ۱۶ فروردین به بعد بود که سپاه ظلمت خمینی، انتشار آنها را در روزنامه‌ها شروع کرد. در نهایت وقاحت و دریدگی، خمینی می‌گوید که مردم - همه مردم - بایستی بیایند این فرم‌ها را پُر بکنند. بیایند به مراکز سپاه و بسیج ضد مردمی وضعیت خودشان را برای حضور در جبهه یا پشت جبهه مشخص کنند.

شاه در اوج دیکتاتوری به عموم مردم می‌گفت که یا با من باید باشید یا پاسپورت بگیرید بروید خارجه. حالا این یکی روی دست شاه بلند شده است، صد بار بیشتر، می‌گوید: بیائید «تعیین تکلیف» بکنید. یعنی مردم یا باید بیایند به خاطر هیچ و پوچ، به خاطر این‌که من بیشتر چپاول و غارت و تاراج و اعدام و شکنجه و تیرباران بکنم، بجنگند و یا لابد مجازات بشوند. کوپن آنها قطع بشود. یا کار خود را از دست بدهند.

مفهوم «تعیین تکلیف» چیست؟ خوب اگر کسی نخواست برای تو، بر ضد مردم و میهن خودش بجنگد چی؟ معلوم است، از همین کلماتی که برای طرح ننگین خود انتخاب کرده معلوم است که در بطن آن دارد همه را تهدید می‌کند. می‌گوید شما یا باید بیائید توی جبهه یا پشت جبهه. به چه حقی؟! معلوم نیست.

تا دیروز که مدعی بود مردم داوطلبند! جبهه‌ها را خودشان پر کرده‌اند! اجباری در

کار نیست! راهیان دریای نور و مسیر کربلا و الی آخر هستند! پس چه شد که حالا همه باید بیایند تعیین تکلیف بکنند؟!

چیزی نشده، کفگیر دجال بازی به ته دیگ خورده. از آن جایی که قدرت بسیج جنگ ضد میهنی او فوق العاده کاهش یافته، از آن جایی که مردم خوب فهمیده اند که خمینی است که جنگ می خواهد، از آن جا که همه هوشیار و آگاه شده اند، حالا همه آن دجال گریها را گذاشته به کنار و به همه می گوید بیائید «تعیین تکلیف» کنید. حضرت علی کی مردم را به زور به جنگ می برد؟ یک نمونه هم وجود ندارد. بله، وقتی دجالگری فایده ندارد، باید هم دست خود را رو کرد و مردم را وادار کرد که بیائید «تعیین تکلیف» کنید، بسیار خوب، باش تا مردم با خود تو تعیین تکلیف بکنند...

اخیراً، نوار حرفه‌هایی را که فرماندهان و مزدوران خمینی در این تهاجم موسوم به «والفجر ۹» موقع عقب نشینی زده بودند، من هم شنیدم. از داخل کشور فرستاده بودند. برخلاف بوق و کرنای تبلیغاتی رژیم، از آن جا که میزان فرار و عقب نشینی خیلی زیاد بود، فرماندهان جنایتکار خمینی که صدایشان هم ضبط شده، دستور می دهند که هر کس که می خواهد عقب نشینی بکند، همه را از کمر به پائین بزنید، بی محابا بزنید. از آن طرف می گویند خوب آتش اینها سنگین است، خیلیها مون نغله شدیم. فرماندهان خمینی دستور می دهند که نه خیر، اگر تا صبح موقعیت فلان را نگیریم، گور خودمان را کنده ایم، باید برویم به جلو. جواب عیناً این است که برایتان می خوانم: «با این نیروها که داریم نمی توانیم حرکت کنیم، با قنذاق تفنگ هم می زنیمشان ولی جلو نمی روند، این نیروهایی که برای ما فرستاده اید، همه می گویند می خواهیم برگردیم».

از آن طرف باز مجدداً به آنها دستور داده می شود که همان است که گفتیم، هر کس که به حرف گوش نداد، سینه اش را نشانه بگیرید.

ملاحظه می کنید؟ آیا اینهایی که همه شان می خواهند برگردند، اینهایی را که به دستور خمینی باید به هنگام عقب نشینی اول از کمر به پائین و بعد هم مستقیماً سینه شان را نشانه گرفت، آیا اینها داوطلبانه رفته اند؟! به پای خودشان رفته اند؟! این تازه تا دیروز بود، از امروز به بعد خمینی گفته است که همه باید بیایند و تکلیفشان را تعیین بکنند. به دنبال همین دستور خمینی بود که سپاه او روز ۱۶ فروردین، تا اطلاع ثانوی آماده باش صد درصد داد، همه مشمولانی که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۶ به دنیا آمده بودند، همه دیپلمه های فارغ التحصیل، حتی مال سالهای قبل، متعاقباً به خدمت احضار شدند، و از زور ناچاری حتی رژیم اعلام کرد که بایستی حضور گسترده تر عراقیها را در جنگ اعم از اسرا و معاودین، مورد بررسی قرار داد، حتی برای اسرای عراقی هم نقشه ها چیدند، که از آنها هم به عنوان گوشت دم توپ در جبهه جنگ خمینی استفاده بکنند. از این به بعد بود که اقدامات مربوط به این بسیج جنگ افروزانه بالا گرفت.

یک گزارش هم از داخله اخیراً رسیده بود که رژیم اجازه برگزاری یک مسابقه فوتبالی را فقط به این خاطر داده بود که موقعی که جوانها و فرزندان مردم از استادיום خارج می شوند، آنها را گروه گروه دستگیر بکنند و بفرستند به جبهه.

از خمینی هیچ ردیلت و فضیحتی بعید نیست. از طرف دیگر از یاد نبردیم که در تجاوز رژیم خمینی به ناحیه فاو عراق دست کم رژیم ۵۰ هزار تلفات داد، فکرش را بکنید، ۵۰ هزار

قربانی، ۵۰ هزار خانواده عزادار یا خانواده بی سرپرست یا زن بی شوی، یا پسر و دختر یتیم، که عزیزانشان اغلب از دست رفته اند یا شدیداً مجروح و معلول شده اند. این محصول کار خمینی است تازه در یک حمله.

بنابراین، علت این بسیج ضد مردمی اخیر خمینی، یکی تلفاتی است که در آن جا داده و کشتی اش در آن جا به گل نشسته و دیگر این که می خواهد دست به یک ماجراجویی جدید جنگی بزند. آخر، این آخرین ماهی است که می توان از وضعیت هوا و اوضاع جوئی در آن جبهه جنوبی استفاده کرد برای این که کم کم که هوا گرم می شود، اوضاع منطقه جنگی دیگر به ترتیب قبل نخواهد بود.

همه این کارها هم در زمینه بی از افلاس و ورشکستگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رژیم انجام می شود. چنان که می دانید و چندی پیش در سالروز ۲۲ بهمن به اطلاعات رساندم، قیمت نفت در جریان پائین آمدن مداوم، بخش زیادی از درآمد سالیانه رژیم را که صرف جنگ و سرکوب می کرد کم کرده. در این ایام صدور نفت بیشتر از یک میلیون بشکه نیست. و مهم تر از این، هفته گذشته در بازار بورس نیویورک، نفت به پائین ترین میزان خودش از نظر قیمت رسید. یعنی حدود ۱۲ دلار در هر بشکه. بگذریم که رژیم خمینی بنا به اطلاعات موثق، قراردادهای کلانی منعقد کرده برای فروش زیر ۱۰ دلار و هم چنین ۸ دلار. حالا اگر توجه کنید که از این ۸ دلار در هر بشکه، ۳ دلارش هم خرج و خرج تراشی برای خود تولید می شود، به خوبی می شود فهمید که افلاس رژیم از نظر درآمد تا کجاست. به نحوی که امسال چنان که خودش اعلام کرده نفت فقط تازه اگر محاسبات آن درست باشد (که نیست) ۳۸ درصد درآمدی را که رژیم می خواست به او خواهد داد. همان درآمدی که بیش از ۹۰ درصد آن را خودشان هم می گفتند که از نفت است. و لذا به قول خودش بایستی ۳۱ درصد درآمد را از مالیات یعنی چپاول مضاعف مردم، ۱۰ درصد آن را از قرض و لو با استقراض از سیستم بانکی خودش یعنی انتشار اسکناس بدون پشتوانه بدست بیاورد و حدود ۱۴ درصدش را هم از فروش ارز و طلا و ۷ درصد هم درآمد وزارتخانه ها.

ملاحظه می کنید که وضع رژیم به کجا رسیده و لذا است که می خواهد هر چه زودتر با هر تلاش مذبحخانه یک پیروزی کاملاً نامحتمل در جبهه های جنگ به دست بیاورد، بلکه از مخمسه و بن بست بیرون بیاید.

راجع به تلفات رژیم هم که در میان آنها اسامی تعداد قابل توجهی از فرماندهان و مزدوران، و از مهره های جنایتکارش دیده می شود اشاره کردم. اما مسأله اساسی قربانیان جنگ هستند که خمینی برای جان و زندگی آنها و وضعیت خانوادگی شان هیچ بهایی قائل نیست.

ملاحظه می کنید که روش و رفتار این رژیم فرتوت و ضد بشری در یک کلام خطاب به مردم ما این است: یا می فرستمتان به جنگ کشته بشوید و یا اعدام و شکنجه و تیربارانتان می کنم. هیچ امنیتی و رفاهی هم برای شما در کار نخواهد بود. فشار اقتصادی این جنگ و این سرکوب را هم خود شما باید متحمل بشوید. با جنسهای که هر روز گران تر می شود با پولی که هر روز کم ارزش تر می شود. با هر چه کمتر حق شما را پرداخت کردن و با هر چه بیشتر از شما چپاول و غارت و استثمار کردن، این معنی خمینی است.

بنابراین بایستی جلوی خمینی و مزدوران اش ایستاد. باید به آنها گفت «تعیین

تکلیف» یعنی چه؟ تو تکلیفت را با مردم تعیین نکن! نباید به جنگ رفت هر چه دژخیم نعره می‌کشد که جنگ و جنگ و اختناق ما باید تکرار کنیم که صلح و صلح و آزادی، صلح و صلح و عدالت، صلح و صلح و پیشرفت اقتصادی، صلح و مرگ رژیم خمینی.

مطمئن باشید کار که به این جا می‌رسد وقتی که دامنه سرکوب را خمینی گسترش می‌دهد، وقتی که همه مردم را در معرض تعیین تکلیف قرار می‌دهد یعنی تلویحاً از آنها می‌خواهد که تکلیف خود او را یعنی تکلیف این رژیم را تعیین نکنند. از طرف دیگر وقتی مخاطب عموم مردم هستند، میلیون‌ها مردم هستند، مطمئن باشید که حتی یک اعتراض کوچک مثل قطره‌بی است که از انباشته شدن آن، قطره قطره دریا خواهد شد. دریای مخالفت و اعتراض هر کاری هم که خمینی بکند نخواهد توانست میلیون‌ها نفر را دستگیر بکند و زندان ببرد.

هموطنان، مردم قهرمان ایران،

خمینی رکورد جدیدی را در وقاحت شکسته. باید در مقابلش به قدر توان ایستاد. چرا به جنگ برویم؟ چرا کشته بشویم؟ برای چی؟ برای آزادی؟ برای حکومت عدالت؟ نه! برای جبارها، برای دژخیمها، برای این که خمینی بیشتر بر سر قدرت بماند. برای این که بیشتر فشار بیاورد و بیشتر ظلم و جنایت بکند بنابراین جلوش باید ایستاد. باید گفت نه. باید به هر ترتیب جبهه‌های جنگ ضد مردمی او را هم ترک کرد. سربازان و پرسنل مردمی و انقلابی باید از جبهه‌ها فرار نکنند. این یک کار انقلابی است. این یک کار خداپسند و مردم‌پسند است. آخر چرا جنگ؟ برای اینکه قبرستانها بیشتر آباد بشوند؟ یا جیب‌ایادی خمینی بیشتر پر بشود؟ آخر مگر صلح امکان‌پذیر نیست؟ چرا، صلح امکان‌پذیر است این هم شاهد مثال:

اگر یادتان باشد بیشتر از سه سال پیش نایب نخست‌وزیر عراق در این جا با من دیدار و مذاکره کرد. ما یک بیانیه مشترک صلح امضاء کردیم. بر اساس تمامیت ارضی کامل هر دو کشور، بر اساس استقلال کامل طرفین و بر اساس این که در امور داخلی هم دیگر دخالت نکنیم. بعد در اواخر سال ۶۱ شورای ملی مقاومت ایران طرح صلح خودش را ارائه داد، طرح صلح ما مرزهای بین‌المللی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را به رسمیت می‌شناسد. مرزهایی که قبلاً بود. مرزهای شناخته شده‌یی که قبلاً وجود داشت. این طرح ۷ ماده دارد، اول این که باید آتش بس فوری اعلام بشود بعد یک کمیسیون نظارت بر آتش بس تشکیل بشود و نیروهای دو کشور بروند سر جای اولشان، پشت مرزهای بین‌المللی. پشت مرزهایی که قبلاً بوده. بعدش هم اسرای جنگی مبادله بشوند مسئله خسارت‌های ما را هم یعنی نحوه تأدیه حقوق ایران را هم می‌بریم به دیوان بین‌المللی لاهه و به دادگاه بین‌المللی و دست آخر هم قرارداد قطعی صلح بین طرفین به امضاء خواهد رسید. همان طور که گفتیم بر مبنای احترام کامل به حاکمیت، به استقلال ملی و به تمامیت ارضی هر دو طرف و این که حسن همجواری داشته باشند. مرزهاشان از تجاوز مصون باشد و در امور داخلی هم دخالت نکنند.

این طرح صلح ۷ ماده‌یی را شورای ملی مقاومت در سراسر جهان منتشر کرد. برای دولت عراق هم سه سال پیش فرستادیم.

اول فروردین سال ۶۲ دولت عراق جواب کتبی و رسمی‌اش را برای من فرستاد. در آن

نوشته شده که ما (یعنی دولت عراق) این طرح صلح شما (یعنی شورای ملی مقاومت ایران) را به عنوان یک مبنای قابل قبول برای شروع مذاکرات صلح می‌پذیریم.

از آن به بعد این طرح در بسیاری مجامع جهانی مورد حمایت قرار گرفت. در شورای اروپا، در پارلمان اروپا، توسط اغلب احزاب اروپایی و من بیشتر از سه هزار حمایت کتبی تا اواخر سال گذشته یعنی تا اسفند سال ۶۴ از سراسر جهان دریافت کرده‌ام. دیگر جهان فهمیده بود که یک صلح عادلانه امکان‌پذیر است. بخصوص که در هفته‌های اعتراضی که مجاهدین در داخل کشور در خاک میهنمان برگزار می‌کردند مردم شهرهای مختلف خیلی استقبال کردند.

مردم ایران مخالفت خودشان را با جنگ با جنگی که برای خمینی است و نه برای ایران و مردم ایران، به انواع طرق ابراز کرده‌اند. در همین اواخر یعنی در روزهای آخر سال ۶۴ و اوایل فروردین، هم‌زمان با آخرین تهاجم خمینی به فاو در صحنه بین‌المللی ما با حرکت بسیار جدید و عظیم دیگری برای صلح و برای آزادی مردم ایران مواجه بودیم. به این معنی که از سراسر جهان، از پارلمانهای مختلف، احزاب مختلف و مقامهای دولتی بیانیه‌یی در حمایت از طرح صلح شورای ملی مقاومت ایران و در تأیید این حقیقت که یک صلح عادلانه براساس این طرح صلح ما امکان‌پذیر است؛ صادر شده که پنج هزار امضاء از دهها کشور زیر آن است. یعنی یکبار دیگر دنیا گواهی می‌دهد به حقانیت مردم ایران به حقانیت و مشروعیت شورای ملی مقاومت و مبارزات مجاهدین خلق ایران و به صلح‌طلبی مردم ایران و این که مردم ایران صلح می‌خواهند و این که رژیم قرون وسطایی و فرتوت خمینی رو به سقوط است. بله جهان گواهی می‌دهد به صلح‌طلبی مردم ایران و این که مردم ایران صلح می‌خواهند و آزادی، و از جنگ‌افروزی ضد مردمی و ضد بشری خمینی بیزارند. و این خمینی است که دشمن و مانع صلح و آزادی است.

بنابراین هم‌میهنان، با تصمیم قاطع برای اعتراض و مخالفت و برای ایستادگی و مقاومت در برابر طرح ننگین و اجباری «تعیین تکلیف» در هر کجا و در هر کوی و برزن در مسیر تعیین تکلیف نهایی این رژیم پلید خمینی این ندای مردمی را طنین‌افکن کنیم: که صلح، صلح، آزادی.

*

اطلاعیه شورای ملی مقاومت

(در باره اقدامات ضد انقلابی باند تبهکار کامیابی - زهری)

در شرایطی که بحرانهای فزاینده اقتصادی و اجتماعی و بن بست جنگ و نارضایتی عمومی و به ویژه اعتلای جنبش مقاومت، رژیم سرکوبگر خمینی را در سراسیمه سقوط انداخته است، در روزهایی که حامیان داخلی و بین‌المللی رژیم برای نجات این محضرو

تضعیف جنبش مردم و به ویژه شورای ملی مقاومت به هر توطئه‌یی متوسل می‌شوند، باند تبه‌کار کامیابی - زهری (معروف به اقلیت) بعد از کشتار فجیع درون گروهی برای انحراف اذهان و برخورداری از جوّی که دشمنان مقاومت ایران علیه شورای ملی مقاومت ایجاد نموده‌اند طی روزهای ۲۸ اسفند تا ۲۵ فروردین ۶۵ به نمایشهای نفرت‌انگیز و اقدامات ضد انقلابی دیگری علیه مقاومت مردم ایران در مقر شورای ملی مقاومت و محل اقامت آقای مسعود رجوی مسئول این شورا دست یازید که انزجار عمیق عموم هموطنان شرافتمند و آگاه ما را برانگیخته است.

شورای ملی مقاومت در رابطه با اقدامات اخیر باند مذکور موارد زیر را که حاصل بحث‌های دستجمعی در نخستین اجلاس شورا در سال ۱۳۶۵ می‌باشد، اعلام می‌نماید:

۱ - شورا حرکات تبه‌کارانه این باند در شهرک اور - سور - اوآز را در ردیف تمهیدات و توطئه‌های رژیم خمینی دانسته و آن را در راستای اعمال تروریستی پاسداران جنایت‌پیشه خمینی (که تا کنون خود آنها قادر به انجام آن نبودند) تلقی می‌کند. حرکات مزبور موجب تشنج در این شهرک شده و راه را برای اقدامات تروریستی و بمب‌گذاری بعدی هموار نموده است. شورای ملی مقاومت این تشبیهات ننگین را زمینه‌ساز و مکمل اقدامات ارتجاعی و امپریالیستی علیه مقاومت عادلانه مردم ایران و شورای ملی مقاومت و مسئول این شورا می‌شناسد. بدین ترتیب باند نامبرده در شرایط کنونی به مناسب‌ترین وسیله و آلت دست جریان‌ات ارتجاعی و استعماری علیه مقاومت دوران سازکنونی مردم ایران تبدیل شده است.

۲ - هدف این اقدامات ردیلا نه پوشاندن ورشکستگی سیاسی و پاشیدگی تشکیلاتی باند نامبرده است. بخصوص که مدت‌هاست صحنه واقعی مبارزه علیه رژیم خمینی را ترک کرده و آشکارا مبارزه با شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران را کار اصلی خود قرار داده است. این باند برای رسیدن به هدف ناپاک خود حاضر است به هر شیوه ضد انقلابی و ضد بشری دست بزند و در صف عاملان و مجریان جریان‌هایی عمل کند که رشد و اعتلای داخلی و بین‌المللی مقاومت مردم ایران برای آزادی و صلح و استقلال مانع تحقق مقاصد شوم آنهاست.

خواست جلوگیری از فعالیت مبارزاتی مسئول شورای ملی مقاومت در فرانسه، سلب حفاظت یا اخراج او، خواست رژیم خمینی، خواست ضد انقلاب مغلوب و خواست حامیان بین‌المللی آنان می‌باشد که اکنون توسط این باند منحنط عنوان می‌شود.

نباید از یاد برد که حرکات مشمّزکننده باند مزبور تجاوز آشکار به حقوق هم‌میهنان پناهنده ما است و بازتاب آن حریم پناهندگی سیاسی را نیز در تمامیتش مخدوش می‌کند.

۳ - شورای ملی مقاومت ایران به مثابه تنها آلترناتیو دمکراتیک برای رژیم ضد انسانی خمینی اطمینان دارد که مردم ایران هیچگاه تشبیهات جنایتکارانه باند مزبور را بر آنان نخواهند بخشید و اینان بایستی در برابر مردم محروم و ستم‌دیده ما پاسخگو باشند و در معرض داوری قرار گیرند.

۴ - شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران طی ۵ سال گذشته نه تنها محل آسایش و امنیت همسایگان و مردم محل نبوده، بلکه نقش بسیار مؤثری نیز در افشای توطئه‌ها و تحرکات تروریستی عوامل رژیم خمینی ایفا نموده‌اند. شورا با تأکید بر این سیاست، بار دیگر یادآوری می‌کند که هم‌چنان تمام توان و تلاش خود را برای اجتناب از

هرگونه تشنج و آشوب بکار خواهد گرفت.

۵ - شورای ملی مقاومت سقوط این باند توطئه‌گر به ورطه این گونه اعمال ضد بشری و موضع‌گیری در برابر آن را یک سرفصل کیفی در روابط نیروهای سیاسی ایران می‌شناسد و از این رو وظیفه کلیه نیروها و شخصیت‌های معتقد به آزادی و استقلال ایران می‌داند تا به منظور تأمین سلامت روابط انسانی ایرانیان در خارج از کشور و تضمین حداقل حقوق پناهندگی سیاسی، اعمال اخیر این باند خائن و ضد انقلابی را محکوم نمایند.

محل امضای سازمانها و شخصیت‌های عضو شورا:

- * استادان متعهد دانشگاهها و مدارس عالی کشور
- * جبهه دمکراتیک ملی ایران - هدایت‌الله متین‌دفتری
- * جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران (داد) - جلال گنج‌های
- * سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - پیرو برنامه (هویت) - مهدی سامع
- * سازمان مجاهدین خلق ایران - مهدی ابریشم‌چی
- * کانون توحیدی اصناف - ابراهیم مازندرانی
- * اصغر ادیبی
- * سروش البرز
- * کاظم باقرزاده
- * حمید زیرک‌باش
- * هادی مهابادی
- * منوچهر هزارخانی و یک امضای دیگر که بدلائل امنیتی ذکر نمی‌شود.

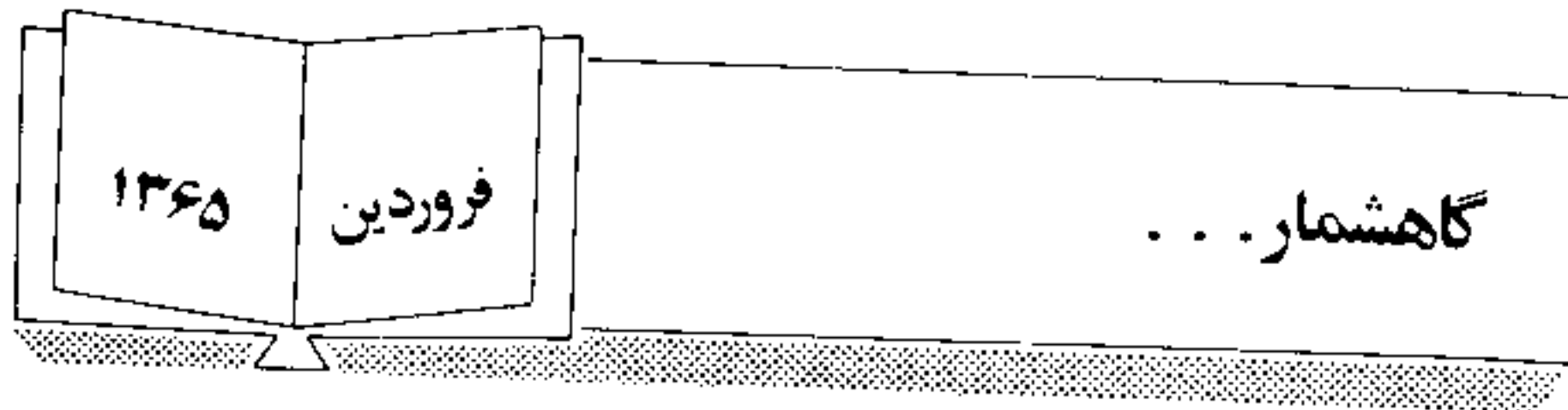
اول اردیبهشت ۱۳۶۵

*

پیام مسئول شورای ملی مقاومت

شورای ملی مقاومت ایران و سازمانها و شخصیت‌های عضو آن منجمله سازمان مجاهدین خلق ایران و انجمن‌های پشتیبان، در اطلاعیه‌های دسته‌جمعی یا جداگانه خود مواضعشان را در قبال ماجراجوییها و تمهیدات تروریستی اخیر در حوالی محل سکونت من و مریم که در عین حال مقر مرکزی شورا و مجاهدین در خارج کشور است، مشخص کرده‌اند. چه به‌عنوان مسئول شورا و چه به‌عنوان یک مجاهد خلق لزومی به تکرار حقایق مندرج در اطلاعیه‌های یادشده نمی‌بینم اما ضروری است با قدردانی از هوشیاری سیاسی و تشکر از توجهات و عواطف پاک کلیه رفقا، دوستان و خواهران و برادران عزیزمان، نکات زیر را به‌مثابه وظیفه ایدئولوژیکی و اخلاقی خود به‌عرض عموم هم‌میهنان گرامی برسانم:

۱ - تا آن‌جا که به این‌جانب مربوط می‌شود، نه در حال حاضر و نه در آینده، شخصاً هیچ شکوه و شکایتی از عاملان فرومایگیهای اخیر در حوالی محل سکونت خود نداشته و



گامشمار...

فروردین

۱۳۶۵

اخبار ایران

مسایل اقتصادی-اجتماعی

تهران، ۲۱ اسفند (۱۲ مارس ۸۶): موسوی، نخست‌وزیر رژیم، در دیدار با فرماندهان حفاظت «سپاه» تأکید کرد: که باید نسبت به خطر جدا شدن سران رژیم از توده‌های مردم در اثر غلظت «حفاظت» هوشیار بود. وی افزود که حفاظت باید به معنی «محافظت از نظام» باشد.

تهران، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶): بنا به نوشته روزنامه «رسالت»، آذری قمی (دادستان سابق بیدادگاه‌های رژیم در تهران) طی مصاحبه‌ای گفت: «از نظر جنبه مذهبی و مقامات مذهبی فعلاً آقای منتظری رهبر نبوده و مرجعیت هم به آن شکل ندارد که به عنوان شاغل مقام مرجعیت

یعنی از نظر فتوا به ایشان مراجعه کنند» وی از این که مجلس خبرگان تحت تأثیر قرار گرفته و به منتظری لقب «آیت‌الله‌العظمی» داده است، اظهار نگرانی کرد.

۷ فروردین (۲۷ مارس ۸۶): خبرگزاری رویتر اعلام کرد که در ایران بر اثر کمبود ارز و مواد اولیه، ۸ هزار کارخانه تعطیل شده است.

تهران، ۹ فروردین (۲۹ مارس ۸۶): آخوند آذری قمی خطاب به عده‌ای از آخوندهای مخالف جنگ که گفته‌اند وضع از زمان شاه هم بدتر است می‌گوید: بی‌انصافها، مثل این قانون اساسی، این مجلس شورای اسلامی، این شورای نگهبان، این قضاوت شرع، این سینماها و این صدا و سیما در زمان شاه وجود داشته است؟!!

تهران، ۱۱ فروردین (۳۱ مارس ۸۶): روزنامه اطلاعات از قول اداره کل آمار

نخواهم داشت.

۲- به خصوص از خواهران و برادران مجاهد در اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور و عموم حمایت‌کنندگان از جمند مجاهدین درخواست و استدعا می‌کنم در برابر تحریکات، توهینات و تعرضات باند تبهکار، حداکثر بردباری و خویشتن‌داری را به خرج داده و تا آن‌جا که امکان‌پذیر است از هرگونه مقابله به مثل اجتناب ورزند.

۳- به تبهکاران نیز توصیه می‌کنم بیشتر از این در کام دشمن ضدبشری فرو رفته و با تبری و دست شستن از اقدامات جنایتکارانه گذشته و حالشان و با قطع مشترکات سیاسی و اتحاد عمل عینی خود با دیکتاتوری خون‌آشام خمینی، از پیشگاه خلق قهرمان ایران عذر تقصیر بخواهند و به جبهه خلق و مقاومت بازگردند. در این صورت البته بدیهی است که عاری از پیوندها و مشترکات ارتجاعی و استعماری، ابراز مخالفت و هرگونه شعر و شعار علیه شورای ملی مقاومت، علیه مجاهدین و شخص این جانب حق مسلم و غیرقابل انکار آنهاست و حتی مجاز خواهند بود با هر تعداد که می‌خواهند نه فقط به حوالی محل سکونت بلکه به «داخل» خانه‌ها نیز بیایند و هرچه می‌خواهند تظاهر کنند...

آیا خفت و خواری بیشتر از این متصور است که کسی به جای مردم و زحمتکشان و کارگران وطن خودش ایران، از کشور خارجی و بالاخص از محافل افراطی دست‌راستی و نژادپرست آن بخواهد که از «تکرار دراماتیک تاریخ در ایران» جلوگیری کنند؟ آن‌هم با درخواست بیرون راندن مسئول مقاومتی با دهها هزار شهید و بیش از یکصد هزار اسیر (و نه درخواست قطع رابطه با رژیم خمینی و اخراج چماق‌داران و تروریستهای رژیم او). به آنها توصیه می‌کنم به جای درخواست جلوگیری از «تکرار دراماتیک تاریخ در ایران» از اجنبی و دخیل بستن خود به درخت و نیمکت شهرداری محل، چنین درخواستهایی را تنها از مردم میهن خود به عمل آورند. کما این که این جانب از سوی مقاومت سراسری و از سوی عموم شهیدان و اسیران و رزمندگان مجاهد خلق با وثیقه خون و شرف و مبارزه مسلحانه انقلابی سوگند می‌خورم که «تاریخ دراماتیک» دجالیت و جنایت (چه تحت نام اسلام و چه تحت نام مارکسیسم و پرولتاریا یا هر دستاویز دیگر) هرگز در ایران تکرار نخواهد شد.

۴- مقاومت تاریخی و غرقه به خون خلق در زنجیر ایران راه خود را پیوسته از میان آتش و دسیسه و خون به سوی قلعه‌های باز نموده و حقانیت و اصالت خود را دقیقاً در مقابله با سلسله‌بی‌مستمر از توطئه‌های ارتجاعی و استعماری به اثبات رسانده است. از این حیث، خمینی و متحدان رنگارنگ او و دیگر دشمنان صلح و آزادی و استقلال ایران بدانند که هرگاه لازم باشد من نیز همانند سایر رزمندگانمان در داخل کشور که هرگز در یک جا ساکن نیستند، کوچه به کوچه و شهر به شهر به دنبال مقصد بزرگ مردم ایران که همانا کسب آزادی و استقلال و حاکمیت مردمی است، طی طریق خواهم نمود. و این مسیر جز بر اعتلای باز هم بیشتر مقاومت و افشای بیش از پیش ماهیتها و جز بر تعمیق مرزبندیهای انقلاب نوین خلق قهرمان ایران نخواهد افزود.

مرگ بر خمینی

سلام بر خلق - سلام بر آزادی

مسعود رجوی ۴ اردیبهشت ۱۳۶۵

رژیم خمینی نوشت: بیش از دوازده درصد از روستاییان و ۲۵ درصد از شهرنشینان با مشکل بیکاری روبرو می‌باشند. در شهرها ۴۵ درصد از پدران خانواده و در روستاها ۷۵ درصد آنها بیسواد می‌باشند. در حالی که به درآمد خانواده‌های شهر نشین فقط ۱۲ درصد افزوده شده، درآمد روستاییان تنها ۷۸ درصد از هزینه آنها را تأمین می‌نماید.

۱۲ فروردین (۱ آوریل ۸۶): بهای نفت در بورس نیویورک، دوشنبه به پایین‌ترین سطح خود یعنی به بشکه‌ی ۱۱ دلار رسید. به گفته کارشناسان نفتی، چنین نرخی در ۸ سال اخیر سابقه نداشته است.

تهران، ۱۲ فروردین (۱ آوریل ۸۶): مرکز آمار ایران اعلام کرد که در سال ۶۳ میزان کالاهای وارداتی کشور ۱۵۸۳ میلیارد ریال و میزان صادرات غیر نفتی ۳۱ میلیارد ریال بوده است.

تهران، ۱۶ فروردین (۵ آوریل ۸۶): آخوند محلاتی (قبل از معدوم شدنش) در مصاحبه‌ی در رابطه با بسیج گفته بود: اینها هستند که در کارخانه‌ها، در عشایر، در بازار و تمام ادارات و مراکز از انقلاب حراست می‌کنند. هر روحانی مؤلف است به اینها احترام بگذارد. اینها منافقین را شناسایی کردند. سپاه نیز باید بسیجیها را کنترل کند. سپاه و بسیج مطلقاً حق موضعگیری سیاسی ندارند.

۳۱ فروردین (۲۵ آوریل ۸۶): صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی طی سخنانی در نماز جمعه به مخالفتهایی که با ارتش از

ابتدای انقلاب می‌شد اشاره کرد و اظهار داشت خمینی در آن روز گفت که: «هر کسی بخواهد به فکر انحلال ارتش در آینده باشد منافق است». وی ادامه داد: «ما باید آماده باشیم که فقط منافقین را دار و دسته‌ی شناسیم که ارتباطشان با رجویه، بلکه منافق میتواند تشکیلات جدیدی درست کند، یکی از چهره‌های منافق این است که ضد ارتش است. ما باید باهاش برخورد کنیم».

صدور تروریسم

۲۷ اسفند (۱۸ مارس ۸۶): خبرگزاری کویت از قول مقامات تونس اعلام کرد که یک سازمان جدید تروریستی طرفدار خمینی به نام «حزب الله المختار» که افراد آن ۲۵ نفر بوده‌اند، در این کشور کشف شده است.

۴ فروردین (۲۴ مارس ۸۶): بنا به گزارش روزنامه «واشنگتن تایمز»، رژیم خمینی، هواپیماهایی از نوع پیلاتوس PC ۷ ساخت سوئیس در پادگان دوشان تپه تهران به منظور انجام عملیات انتحاری بر علیه محل سکونت تعدادی از سران کشورهای عرب حوزه خلیج فارس آماده کرده است. خلبانان انتحاری خمینی به مدت یک سال در کره شمالی تعلیم دیده‌اند.

هفته‌نامه الطلیعة العربی، نوشت: فرانسه علاوه بر گلوله‌های توپ، قایقهای کانوچویی ساخته شده از سرب و دارای دستگاههای هشداردهنده‌ی که با اشعه مادون قرمز هدایت می‌شود و چندین پایگاه موشکی نیز به رژیم خمینی فروخته است.

۱۱ فروردین (۳۱ مارس ۸۶): روزنامه «واشنگتن پست» در مقاله‌ی تحت عنوان «به نقش ایران در تروریسم کم بها داده شده بود»، نوشت: «هر چه تحقیقات متخصصین برای شناساندن عاملین اصلی تهاجمات تروریستی در فرودگاههای رم و وین بیشتر پیش می‌رود، چهره تهدید کننده خمینی نیز بیشتر به چشم می‌خورد».

روابط خارجی

تهران، ۲۶ اسفند (۱۷ مارس ۸۶): فخرالدین حجازی نماینده مجلس ضمن حمله شدید به سازمان ملل گفت: «الان من حاضرم از همین مردم محروم خودمان پول جمع کنم و یک مقر سازمان ملل در دهکده مقدس جماران بسازیم. باید محل سازمان ملل به دهکده مقدس جماران منتقل شود».

۲۷ اسفند (۱۸ مارس ۸۶): روزنامه الخلیج، نوشت: در تاریخ ۲۵ اسفند، تعداد ۱۷۸ خلبان خارجی از جمله ۱۵ خلبان ایرانی در اسرائیل فارغ التحصیل شده‌اند.

۱ فروردین (۲۱ مارس ۸۶): الشوره: یک تاجر اسرائیلی اسلحه رسماً در فرودگاه تهران مورد استقبال قرار گرفت، منابع غربی در پاریس تأکید نمودند که بازرگان معروف اسلحه، «موشه گرویدی» در نیمه ماه گذشته نیز اقدام به یک دیدار مخفیانه از ایران نمود.

تهران، ۱ فروردین (۲۱ مارس ۸۶):

رفسنجانی در خطبه نماز جمعه خطاب به کشورهای ساحلی خلیج فارس گفت: شما موضع بی‌طرفی اتخاذ کنید و بگذارید ما ملت عراق را آزاد کنیم و در آینده هم همسایه خوبی باشیم.

۳ فروردین (۲۳ مارس ۸۶): به گفته خبرگزاریها، نیروهای عراقی مقادیری مهمات که توسط قذافی به رژیم خمینی اهدا شده بود و شش دستگاه استراق سمع، ساخت اسرائیل را به غنیمت گرفته‌اند.

۳ فروردین (۲۳ مارس ۸۶): وزارت خارجه عراق نمایشگاهی از سلاحهای ساخت اسرائیل در بغداد ترتیب داد. بنا به اعلام وزارت خارجه این کشور این سلاحها که شامل گلوله‌های توپ با کالیبر متوسط و سنگین و وسایل ارتباطی ساخت اسرائیل می‌باشد در جنگهای منطقه سلیمانیه از نیروهای رژیم ایران به غنیمت گرفته شده است.

تهران، ۳ فروردین (۲۳ مارس ۸۶): بر اساس خبر رادیو رژیم، از این به بعد خبرگزاری کوبا و رژیم با یکدیگر تبادل اخبار خواهند نمود.

۴ فروردین (۲۴ مارس ۸۶): روزنامه نیویورک تایمز به نقل از آباابان، نخست‌وزیر سابق اسرائیل نوشت: اسرائیل بیش از هر کشور دیگر از تحولات اخیر اوپک سود برده است. ده سال پیش، کشورها مواضع خود را بر اساس نفت اتخاذ می‌کردند. در چنین فضایی بود که سازمان ملل، قطعنامه‌ی مبنی بر برابر بودن صهیونیسم با نژادپرستی صادر کرد و سازمان آزادی بخش فلسطین مشروعیت

جنگ ایران و عراق

۲۳ اسفند (۱۴ مارس ۸۶): تهاجمات چند ماهه اخیر رژیم جنگ افروز خمینی به خاک عراق که به والفجر ۸ و ۹ موسوم است، بیش از ۵۰ هزار کشته و زخمی به جای گذاشت. از جمله، دهها تن از فرماندهان و مهره‌های رژیم که اسامی بیش از ۵۴ تن از آن مزدوران در روزنامه‌های رژیم درج گردیده است.

زاهدان، ۱ فروردین (۲۱ مارس ۸۶): «امام جمعه زاهدان از مردم این استان خواست تا از تعطیلات نوروزی استفاده کنند و چند روز تعطیلی را در جبهه‌ها بگذرانند».

تهران، ۴ فروردین (۲۴ مارس ۸۶): خمینی در حضور جمعی از مقامات لشکری و کشوری در جماران گفت: «امروز بر همه ما واجب است که دفاع کنیم، هر کس که می‌تواند باید به جبهه برود و هر کس که نمی‌تواند باید پشت جبهه‌ها کمک کند و اینها که می‌نشینند و چه می‌گویند از اسلام بی‌اطلاعند... قضیه از بین رفتن اسلام است و ما باید قیام کنیم و نگذاریم و بحمدالله جوانهای ما قیام و اقدام کرده‌اند و لیکن این اسباب این نمی‌شود که از دیگران تکلیف سلب شود. آن کسی هم به جنگ اشکال می‌کند واجب است که به جنگ برود. خمینی در قسمتی از سخنان خود در پاسخ به پاره‌بی از آخوندهای مخالف جنگ چنین گفت: «شما که می‌گویید مسلمان با مسلمان مگر جنگ می‌کند. شما اهل دیانت هم نیستید».

اثبات عدم سیاست خصمانه نسبت به جمهوری اسلامی اقدامی می‌کنند یا خیر».

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل ۸۶): بنا به نوشته روزنامه الرای‌العالم چاپ کویت، رادیو اسرائیل در برنامه‌ی به زبان عربی گفت که «ژنرال آمون لیفتین» رئیس سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل اخیراً به مدت ۵ روز مخفیانه از ایران دیدن کرده و طی آن با تعدادی از فرماندهان ارتش رژیم و خود خمینی ملاقات کرده است. دیدار مخفیانه لیفتین از ایران به دعوت فرماندهان نظامی ایران از طریق وابسته نظامی اسرائیل در انگلیس صورت گرفت. رئیس اطلاعات اسرائیل از جبهه‌های جنگ ایران و عراق نیز دیدار کرد.

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل ۸۶): بنا به نوشته «الثوره» رژیم اخیراً از اسرائیل خواسته است که ۳۰ فانتوم ساخت آمریکا به ایران بفروشد.

قم، ۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۶): منتظری در آغاز درس فقه خود گفت: سران کشورهای خلیج بدانند، آنها در تمام جنابت آمریکا و صدام شریکند و باید تا دیر نشده و همان سرنوشت محمد رضا شاه و دیگران به سراغشان نیامده در وضع خود تجدید نظر کنند.

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۶): بر حسب گزارشی که عفو بین‌الملل انتشار داد، طی سال گذشته ۱۱۲۵ زندانی در جهان اعدام شده‌اند. تعداد اعدام شدگان ایران را در سال گذشته ۴۷۰ تن ذکر کرد.

تهران، ۱۷ فروردین (۶ آوریل ۸۶): بنا به گفته رادیو رژیم، فرهادی وزیر فرهنگ و آموزش عالی خمینی در کوبا با فیدل کاسترو دیدار کرد. فیدل کاسترو در این دیدار مجدداً پشتیبانی خود را از رژیم خمینی اعلام کرد.

۲۲ فروردین (۱۲ آوریل ۸۶): خبرگزاری فرانسه، «آندره روس» در تهران پیامی از رئیس مجلس ملی فرانسه، «ژاک شابان‌دالماس» به رفسنجانی داد. «روس» هم‌چنین به رفسنجانی اظهار داشت که: دولت جدید فرانسه مایل به عادی کردن روابط فرانسه و ایران می‌باشد. رفسنجانی متقابلاً تأکید کرد که: دولت کنونی می‌تواند برای حل این مسایل و عادی کردن روابط بین دو کشور به اقدامات عملی دست بزند.

تهران، ۲۴ فروردین (۱۳ آوریل ۸۶): به گفته رادیو رژیم «آندره روس» مقام وزارت خارجه فرانسه پیام کتبی رئیس جمهور فرانسه خطاب به خامنه‌ای که در آن فرانسوا میتران بر عادی ساختن روابط رژیم خمینی و فرانسه، تأکید کرده است را به مشاور خامنه‌ای داد.

تهران، ۲۴ فروردین (۱۳ آوریل ۸۶): موسوی، در مورد مذاکرات انجام شده با هیأت فرانسوی گفت: «ما در این مذاکرات سه شرط "بازپرداخت وام ایران"، "عدم حمایت از عراق در جنگ ایران و عراق" و "عدم حمایت صریح از گروههای تروریستی در فرانسه" را به عنوان مشکل محوری در روابط دو کشور مطرح کردیم. آنها می‌گویند ما با شما سیاست خصمانه‌ی نداریم و ما منتظریم که آیا آنها در مورد

کسب نمود و عرفات برای سخنرانی به سازمان ملل دعوت شد؛ ولی امروز، این فضا از بین رفته است. و هر چه موقعیت و قدرت اعراب به خاطر تنزل قدرت و موقعیت اوپک کاهش می‌یابد، موضع اسرائیل در جهان قوی‌تر می‌شود.

۸ فروردین (۲۸ مارس ۸۶): نیویورک تایمز می‌نویسد: در سال ۱۹۸۴ حدود ۶ درصد از نفت آفریقای جنوبی توسط رژیم خمینی تأمین شده است.

۱۳ فروردین (۲ آوریل ۸۶): به نوشته هفته نامه کل‌العرب، طبق قرار دادی که بین رژیم خمینی و آفریقای جنوبی منعقد گردیده ایران باید ۵۰ درصد نفت مورد نیاز آفریقای جنوبی را تأمین نماید.

۱۵ فروردین (۴ آوریل ۸۶): روزنامه «العرب» نوشت که ۲۵ مستشار نظامی اسرائیل از ۵ ماه پیش در نیروهای رژیم خمینی جهت حمله به عراق مشغول کار می‌باشند. این روزنامه هم‌چنین نوشته است: روزنامه اسرائیلی «هاآرتص» اعتراف نمود که تعدادی از مستشاران نظامی اسرائیل هم اکنون در بین نیروهای رژیم خمینی کار می‌کنند.

۱۶ فروردین (۵ آوریل ۸۶): به نوشته هفته نامه «الدستور»، سوریه در هفته دوم ماه مارس اقدام به ارسال محموله‌ی از اسلحه شامل توپهای دوربرد و موشکهای ضد هواپیما از نوع «سام ۷» ساخت شوروی و گلوله‌های دارای کالیبرهای مختلف به ایران نموده است.

۶ فروردین (۲۶ مارس ۸۶): محسن رضایی در یک پیام رادیویی که از جبهه فرستاد و در آن با اشاره به «شرایط حساس» جنگ از مردم خواست با تمام توان و با همه قدرتی که دارند در جنگ شرکت کنند. وی ادعا کرد: «عملیاتهای بعدی ما آماده است. ما احتیاج به امکانات و احتیاج به نیرو داریم که عملیاتهای دیگر را یکی پس از دیگری انجام بدهیم».

تهران، ۶ فروردین (۲۶ مارس ۸۶): «ستاد پشتیبانی جنگ در وزارت آموزش و پرورش رژیم از کلیه فرهنگیان، به ویژه از دانش آموزان و دانشجویان مراکز تربیت معلم خواست که خود را برای اعزام به جبهه ها معرفی کنند».

۷ فروردین (۲۷ مارس ۸۶): رفسنجانی در مورد حرفهای خمینی مبنی بر شرکت همه مردم در جنگ گفت: «امام به قدری نصایحش جدی بود که ما لحظه ای به فکر افتادیم که مجلس را ول کنیم و به جبهه بریم. معمولاً ایشان وقتی که این طور حرف می زنند چیزهایی می فهمند که ماها نمی فهمیم».

* به نوشته روزنامه کیهان، کمال خرازی سرپرست ستاد تبلیغات جنگ در قسمتهایی از مصاحبه اش با بی بی سی گفت: مسلماً با کاهش قیمت نفت مشکلاتی در رابطه با جنگ متوجه ما می شود ولی ما اقتصاد جنگی تنظیم خواهیم کرد و همه چیز را با جنگ تطبیق خواهیم نمود. وی درباره ناراضی مردم به علت ادامه جنگ و مشکلات اقتصادی اظهار داشت: مردم خود جنگ را می خواهند و ما موظفیم به جنگ

ادامه دهیم.

تهران، ۱۰ فروردین (۳۰ مارس ۸۶): رئیس ستاد مرکزی سپاه در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد: «برای رفع نیاز جبهه ها در زمینه های مختلف، بزودی ستادهایی در مرکز استان تشکیل خواهد شد که متشکل از ائمه جمعه و نماینده خمینی در هر استان، استاندار و فرماندهان نواحی استان می باشند. در تهران نیز ستادی با شرکت امام جمعه تهران، نخست وزیر و فرماندهان کل سپاه کار نظارت و پیگیری بر ستادهای جنگ استان را به عهده خواهند داشت».

تهران، ۱۶ فروردین (۵ آوریل ۸۶): خمینی در قسمتهایی از پیامی که برای اعضای سمینار «لبیک یا امام» فرستاد چنین گفته است: «امروز پرکردن جبهه ها و آمادگی دفاع از اسلام و ایران، برای همه قشرها از اهم واجبات است. این جانب از ملت عزیز می خواهم که جبهه ها و پشت جبهه ها را گرم نگهدارند».

تهران، ۱۶ فروردین (۵ آوریل ۸۶): به گفته رادیو رژیم رئیس ستاد مرکزی سپاه در یک مصاحبه مطبوعاتی با اشاره به آمادگی پاسداران در بسیج نیروها گفت: سپاه برنامه هایی تدارک دیده که از فردا در سراسر کشور اجرا می شود. در این رابطه «فرمهای تعیین تکلیف»، در روزنامه های کثیرالانتشار چاپ خواهد شد و مردم می توانند با پر کردن این فرمها وضعیت خود را برای اعزام به جبهه و یا همکاری در پشت جبهه مشخص کنند.

تهران، ۲۱ فروردین (۱۰ آوریل

۸۶): به گزارش رادیو رژیم، در مجلس رژیم، یک ستاد جنگی به نام «ستاد بسیج نمایندگان» آغاز به کار کرد. این ستاد مقرر نموده که نمایندگان خمینی را در روزهای تعطیل آموزش نظامی بدهد.

* سپاه پاسداران رژیم و «مجلس اعلاای عراق» اعلام کردند که عراقیهای مقیم ایران نیز می باید فرم تعیین تکلیف را پر کنند و تکلیف خود را از نظر اعزام به جبهه ها روشن نمایند. رژیم قصد دارد عراقیهای آموزش دیده را در نفاطی از خاک عراق که به تصرف خود در می آورد، مستقر سازد.

* به علت بالا بودن آمار تلفات رژیم در تهاجمات موسوم به «والفجر ۸ و ۹» تعداد اجساد منتقل شده به تهران به قدری زیاد است که با وجود به خاکسپاری تعداد زیادی از آنها کلیه سردخانه های تهران هم چنان مملو از جسد است و رژیم پیوسته با کمبود جا مواجه است. در همین رابطه رژیم یک سردخانه بزرگ واقع در جاده کرج را که مخصوص نگهداری میوه و مواد غذایی می باشد تخلیه کرده و آن را جهت نگهداری اجساد مورد بهره برداری قرار داده است. شایان ذکر است که در حال حاضر نزدیک به ۲۵ هزار مجروح جنگی در سالنهای استادیوم ورزشی «آزادی» نگهداری می شوند و هر روز نیز بر تعداد آنها افزوده می شود.

تهران، ۲۴ فروردین (۱۳ آوریل ۸۶): به گفته رادیو رژیم انجمن خوشنویسان ایران با ارسال نامه ای برای خامنه ای جهت حضور در جبهه ها اعلام آمادگی کرد.

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل ۸۶): بنابه نوشته «السیاسه»، در واشنگتن گفته شد که رژیم خمینی مستعمره انگلیسی «هنگ کنگ» را به عنوان کانالی برای آوردن تجهیزات جنگی استراتژیک که بیشتر آنها از آمریکا وارد می شوند، از آغاز جنگ مورد استفاده قرار می دهد. حجم معامله در سال ۱۹۸۴ به حدود ۱۰ میلیون دلار و در سال ۸۵ به ۶/۶ میلیون دلار بالغ گردید.

تهران، ۲۹ فروردین (۱۸ آوریل ۸۶): به گفته رادیو رژیم، ستاد پشتیبانی جنگ در آموزش و پرورش رژیم اعلام کرد که تعداد ۵ میلیون «قلک نارنجکی شکل» را که قبلاً بین دانش آموزان سراسر کشور توزیع شده بود، به صورت سراسری و طی مراسمی جمع آوری و برای جبهه ارسال نموده است.

* چندی پیش ایادی رژیم در کارخانه «نورد» اهواز فرمهایی تحت عنوان «راهیان کربلا» بین کارگران و کارمندان این کارخانه پخش کردند و از آنها خواستند که آن فرمها را پر کنند. این فرمها طوری تنظیم شده بود که مواضع افراد را در رابطه با جنگ ضد میهنی مشخص می کرد.

محکومیت بین المللی رژیم

۲۶ اسفند (۱۷ مارس ۸۶): بنابه نوشته روزنامه «الوطن»، بیش از نیم میلیون نفر از مردم بنگلادش مواضع ضد انقلابی رژیم خمینی در رابطه با اصرار به ادامه جنگ ضد میهنی را محکوم کردند. در این اجتماع رئیس جمهور بنگلادش نیز

حضور داشت.

۱ فروردین (۲۱ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه ایزوستیا «اگر ایران از تحویل گرایش دست برمی داشت هیچ مسأله‌یی که حل آن به دور یک میز کنفرانس امکان پذیر نباشد وجود نداشت».

* نماینده آمریکا در کنفرانس خلع سلاح ژنو اعلام کرد که رژیم خمینی همه تلاشهای بین‌المللی را برای پایان بخشیدن به جنگ رد کرده و مسئول اصلی ادامه این جنگ می‌باشد.

۳ فروردین (۲۳ آوریل ۸۶): یاسر عرفات در مصاحبه‌یی با رادیو امارات متحده عرب اظهار داشت که جنگ ایران و عراق، که ایران بر ادامه آن اصرار می‌ورزد، عایقی اساسی برای آزادی فلسطین اشغال شده است. وی ادامه داد، در حالی که ایران همه تلاشهای بین‌المللی را برای پایان دادن به جنگ رد می‌کند، عراق آمادگی خود را برای قبول همه تلاشهای مسالمت‌آمیز اعلان نموده است.

۴ فروردین (۲۴ مارس ۸۶): ابویاد معاون یاسر عرفات اعلام کرد: در حال حاضر حتی یک نفر فلسطینی در صفوف ارتش عراق نمی‌جنگد ولی اگر به علت توسعه جنگ ایران و عراق، کشورهای عرب خلیج فارس مورد تجاوز ایران قرار بگیرند فلسطینیهایی که در این کشورها زندگی می‌کنند به دفاع از کشورهای عرب خواهند پرداخت.

* اوزال، نخست‌وزیر ترکیه در پایان دیدارش از بغداد، در یک مصاحبه

مطبوعاتی با روزنامه «الجمهوریه» چاپ عراق، رژیم خمینی را مسئول ادامه جنگ دانست.

۵ فروردین (۲۵ مارس ۸۶): بنابه گزارش خبرگزاری فرانسه، شورای وزرای جامعه عرب در تونس، مجدداً همبستگی کامل خود را با عراق در جنگ با ایران ابراز کرد.

۶ فروردین (۲۶ مارس ۸۶): امیر بحرین، شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه در مصاحبه‌یی با هفته نامه «المجله» چاپ عربستان سعودی خواستار اقدامات فوری به منظور پایان دادن به جنگ ایران و عراق گردید.

۷ فروردین (۲۷ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه الوطن ولیعهد عربستان سعودی اظهار داشت که: کشور من مخالف ریخته شدن خون مسلمانان در جنگ عراق و ایران می‌باشد ولی ایمان ما به عربیتمان حکم می‌کند که از برادران عراقیمان در دفاع آنها از خاکشان پشتیبانی کنیم. وی در مورد تهدید ایران مبنی بر گسترش دادن جنگ به دیگر کشورهای خلیج گفت: تجاوز ایران به هر کشور خلیجی را تجاوزی به عربستان سعودی محسوب می‌کنیم و هر رویدادی پاسخی دارد.

۱۰ فروردین (۳۰ مارس ۸۶): بنابه گزارش روزنامه «النهار»، یاسر عرفات ضمن دیدار با صدام حسین، همبستگی ساف با عراق را اعلام نمود. در این دیدار عرفات از موضع متزلزل و نرم برخی از کشورهای عربی که به طور ضمنی مشوق رژیم خمینی در جهت تهدید به کشورهای خلیج و

نطق خود در مجلس فرانسه، در رابطه با اعلام خطوط کلی دولت جدید، خواستار پایان یافتن جنگ ایران و عراق شد.

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل ۸۶): یاسر عرفات طی مصاحبه‌یی با هفته نامه «الوطن العربی»، فلسطینیها را از نخستین زیان دیدگان جنگ ایران و عراق دانست و گفت: هدف از حمله اخیر رژیم موسوم به والفجر ۸ به خاک عراق، تصرف بندر عراقی «ام‌القصر» و دو جزیره کویته «وربه» و «بویان» و قسمت شمالی کویت که شامل منابع نفت می‌باشد و تشکیل به اصطلاح «جمهوری اسلامی عراق» می‌باشد.

۳۰ فروردین (۱۹ آوریل ۸۶): روزنامه ایزوستیا، ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی، طی مقاله‌یی در باره جنگ ایران و عراق از موضع رژیم ایران انتقاد کرد و آمادگی دولت عراق را برای آغاز مذاکرات مورد تمجید قرار داد.

۳۱ فروردین (۲۰ آوریل ۸۶): در آخرین روز فروردین هنگامی که در اجلاس جاری غیر متعهدا بحث بر سر ضرورت پایان یافتن هر چه زودتر جنگ ایران و عراق بود، وزیر خارجه رژیم جلسه را به عنوان اعتراض ترک گفت.

اخبار مقاومت

زاهدان، ۲۱ اسفند (۱۲ مارس ۸۶): «اشجع»، استاندار سیستان و بلوچستان، طی یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار کرد که

مخالف با تلاشهای صلح طلبانه بوده است انتقاد کرد و افزود: «مایه تأسف است که عربهایی به ایران اسلحه بدهند و بر خون عرب شادی کنند».

بلغراد، ۱۰ فروردین (۳۰ مارس ۸۶): نیکلای چائوشسکو رئیس جمهور رومانی که در یک اجتماع سخن می‌گفت خواستار قطع فوری عملیات نظامی دو کشور ایران و عراق شد. وی افزود: نیروهای دو کشور بلافاصله پس از توقف کامل عملیات نظامی باید به پشت مرزهای بین‌المللی بازگردند.

۱۵ فروردین (۴ آوریل ۸۶): به نوشته روزنامه «العرب» ملک حسن دوم پادشاه مغرب در گفتگویی با مجله «نوول اوبزرواتور» چاپ فرانسه اظهار داشت: مغرب در جنگ ایران و عراق، با عراق همبستگی دارد و این کشور آماده کمک به عراق است.

تهران، ۱۹ فروردین (۸ آوریل ۸۶): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، رژیم خمینی موضع الجزایر را نسبت به جنگ ایران و عراق غیر اصولی و قابل انتقاد خواند.

* بنا به گزارش روزنامه «النهار»، امیر سعود فیصل وزیر خارجه عربستان سعودی هنگام دیدار وزیر خارجه کانادا از عربستان به وی خاطر نشان ساخت که کشورهای غربی نباید به رژیم خمینی اسلحه بفروشند.

پاریس، ۲۰ فروردین (۹ آوریل ۸۶): ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه طی

نیروهای رژیم توانسته‌اند، طرح مخالفان رژیم را برای ایجاد یک منطقه تحت نفوذ خویش، خنثی کنند. وی افزود هم اکنون، این مخالفان در کوهها تحت تعقیب قرار دارند. وی این مخالفان را مورد حمایت عراق توصیف کرد.

مهاباد، ۲۳ اسفند (۱۴ مارس ۸۶): طی دو رشته عملیات رزمندگان مجاهد خلق علیه پاسداران سرکوبگر رژیم در روزهای اول و هشتم اسفندماه حداقل ۶ تن از پاسداران از پای درآمدند.

۷ فروردین (۲۷ مارس ۸۶): بر اساس اطلاعیه فرماندهی مجاهدین خلق در کردستان، یک واحد از رزمندگان مجاهد خلق در یک درگیری گسترده با پاسداران جنایتکار دشمن که به مدت چندین ساعت به طول انجامید، تهاجم وحشیانه مزدوران دشمن به یکی از روستاهای جنوب محور بانه - سردشت به نام «ورچک» را با شکست مواجه ساخته و سرانجام ایادی سرکوبگر رژیم با بجای گذاشتن ۲ کشته و ۳ مجروح از محل درگیری زبوانه گریختند.

آستانه اشرفیه، ۱۱ فروردین (۳۱ مارس ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق طی یک تهاجم انقلابی، مزدور جنایتکار علی اکبر رضائاد عضو بسیج و انجمن اسلامی رژیم در روستای گوهران آستانه اشرفیه را به هلاکت رساندند.

لاهیجان، ۱۳ فروردین (۲ آوریل ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق طی یک تهاجم انقلابی، ابوالحسن کریمی، فرماندار لاهیجان و دادستان ضد انقلاب سابق

استان گیلان و یکی از مهمترین مهره‌های سرکوب و جنایت خمینی در این استان را به هلاکت رساندند.

تهران، ۲۰ فروردین (۹ آوریل ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق طی دو رشته عملیات و درگیری با پاسداران و مزدوران بسیجی، فرمانده بسیج ضد مردمی روستای گردان کرج به نام حمید روستایی را به هلاکت رسانده و یک مزدور بسیجی به نام حسین نرگس را به شدت مجروح کرده و پس از مصادره انقلابی کلاشینکف فرمانده بسیج به طرف تهران حرکت می‌نمایند. در نزدیکی کارخانه «ایران ناسیونال» مجدداً با تعدادی از واحدهای گشتی دشمن که به کمین نشسته بودند مواجه می‌شوند. رزمندگان بلافاصله مبادرت به گشودن آتش به روی مزدوران می‌نمایند و تعدادی از آنها را کشته و زخمی نموده و به سلامت صحنه درگیری را ترک می‌نمایند.

تهران، ۲۱ فروردین (۱۰ آوریل ۸۶): براساس اطلاعیه فرماندهی مجاهدین خلق در تهران، یکی از رزمندگان مجاهد خلق طی یک درگیری قهرمانانه و نابرابر با کشیدن ضامن نارنجک خود و بغل نمودن یکی از پاسداران دشمن به نام رضاقلی مهریزی، همزمان با به هلاکت رساندن پاسدار مزبور و زخمی نمودن تعدادی دیگر، خود نیز قهرمانانه به شهادت رسید.

۲۲ فروردین (۱۱ آوریل ۸۶): از اوایل مهرماه گذشته، مزدوران دادستانی اوین، در وحشت از گسترش مقاومت مسلحانه، اقدام به دستگیری مجدد بخشی از زندانیانی نموده‌اند که دوره محکومیتشان تمام شده و آزاد شده‌اند و

بقیه را نیز تحت کنترل شدیدی قرار داده. و آنها را موظف کرده‌اند که ماهی یکبار به کمیته‌های محل اقامت و یا مراکزی که از قبل تعیین نموده‌اند مراجعه کرده و برگه حضور خود را امضا نمایند. سپس مزدوران از آنها بازجویی به عمل آورده و مجبور می‌کنند فرمهایی که حاوی ۱۴ سؤال اطلاعاتی می‌باشد پر نمایند.

آذربایجان، ۲۸ فروردین (۱۸ آوریل ۸۶): فرماندهی مجاهدین در آذربایجان گزارش می‌دهد که میرزا محمد فخر بنایی، امام جمعه ممقان (از توابع آذر شهر)، در یکی از مساجد ممقان هنگامی که می‌خواست به بالای منبر رفته و به تبلیغ جنگ ضد مردمی و فراهم نمودن زمینه برای اعزام اجباری مردم به جبهه بپردازد، توسط بمبی که به وسیله یکی از هسته‌های مقاومت مجاهدین خلق، زیر جایگاه وی کار گذاشته شده بود به هلاکت رسید. آخوند مزبور مدتی نیز سمت سرپرستی دایره سیاسی - عقیدتی شهربانی آذرشهر را عهده دار بود.

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل ۸۶): به دنبال فرار یکی از اسیران مجاهد خلق در دیماه سال گذشته از شکنجه‌گاه قم، رژیم تعدادی از گردانندگان این زندان را از کار برکنار کرده است. در همین رابطه رئیس زندان قم به نام «بناکار» برکنار گردیده و یکی دیگر از ایادی رژیم به نام «علی خسروی» به جای او گمارده شده است.

فعالتهای بین‌المللی

شورای ملی مقاومت

۲۵ فروردین (۱۵ مارس ۸۶):

کنفرانس بین‌المللی «خاتمه جنگ ایران و عراق» که بنا به دعوت «اتحادیه کار عرب» از ۵ فروردین ماه سال جاری در «امان» پایتخت اردن برگزار شد، با صدور قطعنامه‌یی به کار خود پایان داد.

در این کنفرانس، بیش از دویست تن از نمایندگان کشورهای مختلف عرب، سازمان آزادیبخش فلسطین، سازمان همبستگی آفریقا-آسیا، فدراسیون جهانی سازمانهای وابسته به ملل متحد، کنفدراسیون جهانی کار و شماری از نمایندگان کشورهای اروپایی و آمریکای لاتین شرکت داشتند.

بنا به دعوت «اتحادیه کار عرب» از سوی شورای ملی مقاومت، هیأتی به سرپرستی آقای نادر رفیعی نژاد در این کنفرانس شرکت نمود. کنفرانس مزبور، تأثیرات اقتصادی - اجتماعی و انسانی جنگ ایران و عراق، و تلاش برای یافتن راه حل مناسب بر اساس قوانین بین‌المللی جهت پایان بخشیدن به این جنگ خانمانسوز را در دستور کار خود قرار داد. این کنفرانس با سخنرانی امیر حسن ولیعهد اردن افتتاح گردید. وی ضمن سخنان خود به آثار زیانبار جنگ ایران و عراق، تلاشهای گسترده بین‌المللی برای خاتمه دادن به آن و اصرار و ابرام رژیم جنگ افروز خمینی بر ادامه آن اشاره کرد و در پایان تأکید نمود که: «از پنج سال و نیم پیش که جنگ بین ایران و عراق آغاز شد، تلاش برای به پایان رسیدن جنگ هرگز متوقف نشده است. کشورهای عربی و اسلامی و هم چنین گروهها و سازمانهای مختلف در رابطه با خاتمه دادن به این جنگ که به وضوح جز ویرانی و آثار فاجعه‌آمیز برای هر دو طرف درگیر و تمام منطقه چیزی باقی نمی‌گذارد، و برقراری

گزارش مراسم تشییع جنازه سیمون دوبوار

روز چهارشنبه ۱۶ آوریل (۲۷ فروردین ۶۵) خانم سیمون دوبوار نویسنده مشهور، از رهبران جنبش زنان در فرانسه و همکار نزدیک ژان پل سارتر فیلسوف فقید فرانسوی، در بیمارستان کوشن پاریس درگذشت. وی به عنوان یک نویسنده مردمی، همواره با حکومت‌های دیکتاتوری مخالفت داشت و از مقاومت مسلحانه مردم الجزایر علیه حکومت فرانسه نیز پشتیبانی کرده بود. در رابطه با مقاومت مردم ایران علیه رژیم ضد بشری خمینی، موضعی آشکار و روشن داشت. او در مقاطع مختلف تنفر و انزجار خود را از سرکوب و جنگ‌افروزیهای رژیم خمینی اعلام می‌داشت و از مواضع آزادیخواهانه و صلح‌طلبانه مقاومت عادلانه مردم ایران و طرح صلح شورای ملی مقاومت پشتیبانی می‌کرد. برای آخرین بار نیز بیانیه حمایت بین‌المللی از طرح صلح شورای ملی مقاومت را، که مورد حمایت بیش از ۵ هزار تن از شخصیت‌ها و سازمان‌های سیاسی جهان قرار گرفته است، مورد تأیید قرار داد. هنگامی که اردیبهشت ماه سال ۶۴ از سوی مسئول شورای ملی مقاومت به عنوان «ماه اعتراض علیه جنگ و اختناق، برای صلح و آزادی» اعلام شد و مردم ایران در بیش از یک صد رشته تظاهرات در شهرهای مختلف کشور علیه جنگ‌افروزیهای خمینی به اعتراض برخاستند، سیمون دوبوار خطاب به آقای مسعود رجوی، مسئول شوراچنین نوشت:

آقای رجوی عزیز

گزارشات دریافتی در رابطه با تظاهرات و اعتراضات مستمر توسط مردم شما، در داخل کشور، امید ما به خاتمه هرج و مرج و خونریزیهایی که خمینی مسئول آن است را در کوتاه مدت افزایش می‌دهد.

امروزه بیم آن می‌رود که جنگ ایران و عراق، که از آغاز خطر گسترش به حریق بسیار پر اهمیت تر و وسیع‌تر را در برداشته است، به ابعاد جهانی گسترش یابد. در چهار سال گذشته، هر چه بیشتر نسبت به قتل‌عام‌ها، تخریب و ضایعات بشری و اقتصادی این جنگ واقف گردیده‌ایم. امروزه رابطه بین این جنگ و نقض شدید حقوق بشر و تروریسم داخلی رژیم خمینی آشکار گردیده است.

به عنوان شخصیتی که در مناسبت‌های مختلف مخالفت خود را با نقض حقوق بشر و حمایت خود را از صلح جهانی اعلام داشته است، من با مسرت از اخبار تظاهرات و اعتراضات ضد جنگ که به دنبال فراخوان شما در تهران و سایر شهرهای ایران صورت گرفته، استقبال کرده و همبستگی خود را با اقدامات صلح‌طلبانه و به خصوص طرح صلح شورای ملی مقاومت، که مورد حمایت تعداد زیادی سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد، اعلام می‌دارم.

می‌خواستم بدینوسیله آرزوی موفقیت کامل برای مبارزات مردم ایران برای صلح و آزادی، به خصوص فعالیت‌هایی که به دنبال فراخوان شما در این «ماه صلح» انجام گرفته است، بنمایم.

سیمون دوبوار

مقاومت پرداخت.

مسئول اعزامی شورای ملی مقاومت طی سخنرانی و ملاقات‌های متعددی که با شخصیت‌های شرکت‌کننده در این کنفرانس داشت آنان را در جریان وضعیت کنونی رژیم خمینی و مواضع صلح‌طلبانه شورای ملی مقاومت قرار داد.

در ضمن وی در چندین مصاحبه با رسانه‌های عربی و بین‌المللی از جمله رادیو-تلویزیون و مطبوعات اردن، روزنامه لوموند، رادیو-تلویزیون عراق، روزنامه السیاسه چاپ کویت، برنامه فارسی رادیو صدای آمریکا و تعدادی از مطبوعات مصر به طور جداگانه شرکت نمود.

این کنفرانس در هفتم فروردین ماه با تصویب قطعنامه‌هایی به کار خود پایان داد. در قسمتی از این قطعنامه آمده است: «کنفرانس از بیانیه مشترک بین نایب نخست‌وزیر عراق و مسئول شورای ملی مقاومت ایران در ۱۹ دی ۶۱ پشتیبانی می‌کند».

صلح تلاش گسترده‌یی را به انجام رسانیده‌اند. اما این تلاشها، از جانب رژیم ایران با گوشه‌های ناشنای مقاماتی مواجه شده که به جنگ دامن می‌زنند، جنگی که تنها می‌تواند انهدام، نابودی و فجایع باز هم بیشتر ببار آورد».

به دنبال آن، آقای «الهامی نبانی» دبیر کل «اتحادیه کار عرب» ضمن خیر مقدم به حاضرین و اظهار تأسف از لجاجت رژیم ایران در رد هرگونه اقدام صلح خواهانه، از شرکت هیأت اعزامی آقای رجوی قدر دانی نمود. آن گاه مهندس خالدالحاج حسن وزیر کار اردن که اداره جلسه را به عهده داشت، ضمن خوشامدگویی به هیأت اعزامی شورای ملی مقاومت، سرپرست هیأت، نادر رفیعی نژاد را به پشت تریبون دعوت کرد تا حاضرین را در جریان مواضع مردم ایران و مقاومت عادلانه آنان برای صلح و آزادی قرار دهد. نادر رفیعی نژاد ضمن سخنان مبسوطی به مواضع مقاومت عادلانه مردم ایران و کوششهای داخلی و بین‌المللی شورای ملی

در مراسم تشییع جنازه این نویسنده مشهور که روز شنبه ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین) از محل بیمارستان کوشن به طرف گورستان مونت پارناس پاریس صورت گرفت بیش از چند هزار نفر شرکت داشتند.

از طرف شورای ملی مقاومت نیز هیأتی متشکل از خانم و آقای متین دفتری، آقای سنابرق زاهدی (دبیر شورا) و آقای حسین نقدی در مراسم تشییع جنازه شرکت نمودند. عده‌یی از شخصیت‌های سیاسی فرانسوی نیز در این مراسم شرکت داشتند که می‌توان از بین آنها لوران فابیوس (نخست وزیر سابق)، ژاکلانگ (وزیر سابق فرهنگ و هنر)، لیونل ژوسپن (دبیر کل حزب سوسیالیست) را نام برد.

کلیشه نامه حمایت سیمون دوبوار از اقدامات صلح طلبانه مسئول شورای ملی مقاومت

Cher Monsieur Radjavi,

Les rapports recus au sujet des manifestations et des protestations constantes faites par votre peuple à l'intérieur du pays, augmentent notre espoir sur la fin prochaine des anarchies et des effusions de sang dont Khomeiny est le seul responsable.

La guerre Irano-Irakienne qui, dès le début, a constitué un danger de s'élargir en une conflagration beaucoup plus importante et beaucoup plus vaste, risque aujourd'hui de se développer dans des dimensions internationales.

Au cours de ces quatre années, nous sommes devenus de plus en plus conscients des massacres, des destructions et des dommages humaines et économiques causées par cette guerre. Aujourd'hui la relation entre cette guerre et la violation grave des droits de l'Homme et le terrorisme interne du régime de Khomeini sont évidents.

En tant que personnalité qui a affirmé dans différentes occasions mon opposition aux violations des droits de l'Homme et mon soutien à la paix mondiale, j'accueille avec plaisir les nouvelles des manifestations et des protestations contre la guerre qui ont lieu suite à votre appel à Téhéran et dans d'autres villes iraniennes. Je suis solidaire à vos démarches pour la paix et particulièrement au plan de paix du Conseil National de la Résistance, soutenu par un grand nombre d'organisations internationales.

Je tiens à souhaiter le plein succès aux luttes de la population iranienne pour la paix et la liberté et surtout aux actions qui ont lieu suite à votre appel au cours de ce "mois de paix".

J. de Beurning

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 18 Avril 1986- FARVARDINE 1365

Prix : 20 F